شهریار جوان و منور افغانستان اعلیحضرت همایونی محمد ظاهر شاه که بتازگی
پنجمین سال جلوس باسعادت شان آغاز گردید

آدرس : انجمن ادبی ، جادهٔ ابن‌سینا
عنوان تلگرافی : کابل انجمن
مخابرات با ع ، ص شهزاده احمد علیخان
(درانی) مدیر عمومی انجمن

کابل

(مجلهٔ مصور ماهوار)
(ادبی ، اجتماعی ، تاریخی)
از شعبهٔ نشریات انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل : ۱۲ افغانی
ولایات داخله : ۱۴ «
« خارجه : نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف نصف قیمت

ماه قوس ۱۳۱۶ هجری شمسی — نومبر - دسمبر ۱۹۳۷ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
پنجمین سال جلوس اعلیحضرت همایونی	انجمن	۱
ملت از نقطهٔ نظر اجتماعیات	جناب احمدالله خان کریمی عضو انجمن	٤
نفسانی ژوند	« محمداعظم‌خان ایازی مدیر شعبهٔ لغات	۲۸
خدمات اسلام در علوم و تراجم	« امین‌الله خان زمریالی	٤
افکار ابن خلدون	« قاری صاحب	٤۱
غزل	از طبع جناب غلام احمدخان « نوید »	٤۸
پشتنولی	از طبع جناب گل‌پادشاخان الفت	٤۹
خزانیه	از طبع جناب غلام دستگیرخان	۵۰
په‌سینما ددنیا اوفلم دهواکی	بقلم جناب گل پادشا خان الفت	۵۱
خزان زندگانی	(د - ا)	۵۲
کدام یکی زرنگ‌تراست؟	ترجمهٔ جناب « رشتیا »	۵۵
سلطان محمود	« « عبدالغفور خان امینی	۸۰
ارمغان بدخشان	بقلم جناب شاه عبدالله‌خان بدخشی	۹۱
پرتوی برزبان پشتو	بقلم جناب قیام الدینخان خادم	۹۵
پذیرائی اولین سفارت مصر	شعبهٔ نشریات	۱۰۷
مختارات الادب	«	۱۰۹
قسمت تفریحی	«	«
علاج دماغ بواسطهٔ جراحی	ترجمهٔ جناب قیام الدینخان خادم	۱۱۰

تصاویر :

اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه شهید	۱
نمونهٔ خط نستعلیق جناب محمد حیدر خان	۸
یك منظره از مسابقهٔ فت بال	۱٦
« « «	۲٤
آبشار بزرگ در درهٔ شاخ ، گرزیوان میمنه	۳۲
جادهٔ جدیدیکه مابین باغ عمومی و باغ ذخیره مزار ساخته شده	٤۰
یك منظره از باغ ذخیرهٔ مزار شریف	٦۰
کورس پشتو در بانگ ملی	۷۰
محمد احسان خان قوماندان طیاره و محمد عمر خان و عبدالرحمن خان قونسل بمبئی	۱۰۰

بمناسبت پنجمین سالگرهٔ شهادت قهرمان و مصلح بزرگ افغانستان اعلیحضرت
محمد نادر شاه غازی شهید که کارنامه های مهم و باافتخار شان در تاریخ
وطن باقی خواهد ماند

پنجمین سال جلوس اعلیحضرت همایونی

داعلیحضرت همایونی د جلوس پنزم کال

سال چهارم جلوس باسعادت ذات شهریاری پادشاه ملت پروروتر قیخواه افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه خلدالله ملکه اینك بپایان رسیده وسال پنجم آن آغاز یافته است .

روز ۱۶ عقرب از هر جهت برای ملت افغان یك ورز تاریخی است، زیرا از یك طرف درین روز پادشاه بزرگ و مصلح کبیر وطن اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی که عمر شریف خود را از ابتداء تا انتها بخدمت این

دغه دی د ملت پالونکی او ترقی غوشتونکی باچا اعلیحضرت محمد ظاهر شاه خلد الله ملکه د نیکبخته جلوس سلورم کال تمام شو او پنزم شروع شو .

د عقرب ۱۶ ورز له هری خوا سخه د افغان ملت دپاره یوه تاریخی ورز ده ز که چه په دی ورز کی لوی باچا او د وطن غت مصلح اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی چه خپل شریف عمرئی د اول نه د اخره پوری د دی خاور و په خدمت کی صرف کروو، او

آب وخاك بصرف رسانیده وکار نامه های خیلی درخشانی را از قبیل حصول استقلال ونجات وطن واصلاحات اجتماعی مهمه ازخود بیادگار گذاشته، برتبهٔ شهادت یعنی ایثار آخرین در راه خدمت وطن نائل گردیده و از طرف دیگر فرزند جوان و بافضیلت آن نابغهٔ شهیر، بنابر خواهش وآرزوی ملت وفاشعار افغانستان بر تخت سلطنت جلوس فرموده و دورهٔ اصلاحات و سعادتیکه درعصر پدربزرگوار شان آغاز یافته بود بانیروی بیشتری ادامه یافته است!

پس باین لحاظ هر باری که این تاریخ مهم فرا میرسد، درعین حالیکه قلوب تمام اهالی افغانستان نسبت به فقدان آن خدمتگار بزرگ وطن غبار حسرت و تأثر فرا میگیرد بلافاصله خاطرهٔ خوشبختی های موجوده و امید واری های آینده که در پرتو حمایت و تشویقات اعلیحضرت اقدس همایونی وخانه دان جلیل نادر شاهی لوئی لوئی کارنامی لکه داستقلال حصول دوطن نجات، او مهم اجتماعی یادگارونه ئی – پریشوده؛ دشهادت په رتبه یعنی دوطن دخدمت په لاره کی اخری ایثار ته ورسید، او له بلی خوا دده زوان او فاضل زوی دافغانستان د وفادار ملت دآرزو اوخواهش په طبق د سلطنت په تخت کشناست، د اصلاحاتو او نیکبختی هغه دوره چه د ده لوی پلار په عصرکی شروع شوی وه په زیات قوت سره ادامه شوه.

نو په دغه لحاظ هروخت چه دغه مهم تاریخ رسیژی. په عین حال کی چه د افغانستان دتولواهالی ؤ زرونه د وطن د هغه لوی خدمتگار د فقدان په سبب دحسرت اوتاثر په گرد، گرد جن کیژی بیله دیله دموجوده نیکبختیو او آینده امیدواریو یاد، چه داعلیحضرت همایونی او د نادر شاه د لور خاندان د حمایت اوتشویقاتو په رنرا کی مملکت ته حاصل دی هغه تاثر په دیری او اوژ دی خوشحالی بدلوی. رشتیاچه داعلیحضرت

برای مملکت حاصل است آن تأثر را مبدل به مسرت سرشار و دامنه داری مینماید .

حقا که این چار سال زمامداری اعلیحضرت المتوکل علی الله برای افغانستان یك دورهٔ بسیار مسعودی بوده است که در سر تاسر مملکت آرامش و امنیت حکمفرما و علاوةً در هر رشته از رشته های حیاتی یك جنبش و نهضت بی‌سابقهٔ جریان داشته ، و خوشبختانه این شور و فعالیت روی چنان اساسات صحیح و متین طرح شده که برای آینده امید هر قسم پیشرفت و کامیابی را در پیش نظر بهی خواهان افغانستان جلوه میدهد ، بنابرین جهات ما کارکنان این مؤسسهٔ ملی آغاز سال پنجم جلوس شهریار جوان خود را که در حقیقت بهترین دورهٔ سعادت وطن عزیز ما بشمار میرود بحضور اعلیحضرت اقدس همایونی و تمام ملت وفا شعار افغانستان تبریك گفته امتداد این عصر فرخنده را از خداوند جل علی شانه تمنا مینمائیم . (انجمن)

المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه د زمامداری دغه سلورکاله د افغانستان دپاره یوه دیره مسعوده دوره شمیرل کیږی . چه په تول مملکت کی آرامی او امنیت جاری دی او علاوه د ژوند په هره خواکی یو بی سابقه حرکت او نهضت لیدل کیږی ، او خوشبختانه دغه شور او فعالیت په داسی متینو صحیحو اصولو سره ایشودلی شوی دی چه مخکی د هر قسم کامیابی او پیشرفت امید د افغانستان د خیر خواهانو په نظر کی شکاره کوی . نو په دغه سببو سره مونږ د دی ملی موسسه کارکوونکی دخپل زوان بادشاه د جلوس د پنزم کال په نوی کیدوچه په‌حقیقت کی ز موږ د گران وطن د سعادت خورا شه دوره شمیرل کیږی، د اعلیحضرت همایونی حضور ته او د افغانستان تول وفا دار ملت ته مبارکی ورکوو . او د دی مبارك عصر د اوږدوالی سوال ، د لوی خدای په در بارکی کوو .

(پشتو تولنه)

ملت

از نقطهٔ نظر اجتماعیات

احمدالله کریمی

P. 4

مقدمهٔ اجمالی ـ ملت چیست ؟ ـ فکر ملیت از نقطهٔ نظر مناقشهٔ آلمان وفرانسه ـ نظریهٔ ارنست رنان ـ و قایع طبیعی : عرق ، محیط جغرافی ـ واقعات تاریخی : خاندان و تشکیلات سیاسیه ، دین ، لسان ، تأثیر حیات اقتصادی ، تاثیر استیلاآت ـ مفکره وملیت ـ محبت ملت .

تحت عنوان فوق میخواهیم ، بدون نگاهی به انواع جوامع و طرز تکامل آنها ، بصورت مطلق در اطراف ملت سخن را نیم چه پیچیدن دراطراف جوامع و طرز تکامل آنها ما را بوادیهای دور و دراز کشانده به تحریر کتابی مجبور میسازد به تاسی این فکر بعد از نگارش سطوری چند که حکم تمهید را دارد در اطراف عناوین کوچك خصوصی خود که خادم توضیح و تفسیر مفهوم عنوان مطرحهٔ عمومی ماست بحث میکنیم :

مفهوم (ملت) حاضراً غیرازان مفهومیست که بملت های تاریخی اطلاق میگردد خاصتاً این موضوع بعد ازحرب عمومی ، سیاسیون عالم را بیشتر بخود منهمك ومتوجه ساخته درتطور و تحول ملل زیادی مداخلت آن محسوس شد : باز گشت

(الزاس ـ لورن) بفرانسه ، ترك (کارس) و (آردها) از طرف روسها به ترك ها ، جدا شدن مصر ، عربستان ، سوریه وعراق از ترکها ـ رویهمرفته بهم خوردن شکل نقشهٔ اروپا وآسیا باپیداشدن صورت حل جهته بعضی مسائل مغلق محتمل الوقوع فیمابین ملل مختلف ، همه‌نتیجهٔ پرنسیب ها (اساسات) جدید ملیت است . درینمورد این هم روشن کردن میخواهد که بعضی متفکرین درین خصوص نظریات جداگانه وحتی مباین همدیگر اظهار نموده اند که نظریات هریك ازایشان رامثل شخصیت وکیفیت ملت اوشان میتوان خواند چنانچه ازمطالعهٔ نظریات آتی الذکر دونفر دانشمندان آلمان وفرانسه ونظریهٔ ارنست رنان این تمایز وتخالف نظریات بخوبی فهمیده میشود ، لیك ما درین مقالهٔ خود بعداز تذکار نظریهٔ اوشان میخواهیم خود را ازین نوع نظریات شخصی بر کنار ساخته موضوع را به اساس اجتماعیات بصورت بیطرفانه وحق بینانه مطرح بحث گیریم :

ملت چیست ؟ : « ملت : هیئت مجموعهٔ افرادیست که بمعیت همدگر متحداً خواهش زیست داشته ، نمیخواهند که بادیگران محشورویابه آنها تابع باشند » و به‌یك تعبیر دیگر « ملت : عبارت از مجموع انسانهائیست که توسط احساسات ، منافع ، تأثیرات ، تألمات وآمال مشترکه یك بدیگرمربوط ومتساند باشند ، »این هردو تعریف مبهم وعمومی بوده درخور تفسیر و توضیحات زیاد است که‌این تفسیر وتوضیح درضمن تدقیقات آتی دیده خواهد شد ! درین مورد پیش از همه میخواهیم این روشن گردد که دراساس ملیت یك اراده‌و « یك اراده‌ئیکه بمعیت دیگر اراده‌ها زیست میخواهد » موجود است . چنانچه از همین باعث بود که درختم حرب عمومی وقتیکه به تعیین حدود سیاسی ملل ضرورت افتاد اکثراً رای عامه را معتبر شمردند . اندیشهٔ تفهم این علل واین خواهشات ومفکوره مارا به تدقیق وحل این

سوالات میکشاند که ، کدام وقایع ملهم این آرزو هاست که انسانهازیست خویش را بصورت یك ملت خواهان میشوند ؟ وازچه روبه پیشگاه عظمت این موهبه خم شدن واجب است؟ وازچه حیث حیات ملی یك مفکوره میباشد ؟ واز کدام رهگذر صرف همت وغیرت به‌تحقق آن وظیفه شمرده میشود ؟ حل‌این سوالات تحت تدقیق (وقایع طبیعی وتاریخی ومفکوره وملت) صورت میگیرد اینك ماجهة روشن ساختن اختلاف نظریات برخی متفکرین به ارائه نظریهٔ چند نفر متفکرین آلمان وفرانسه میپردازیم :

فکر ملیت از نقطهٔ نظر چند نفر نویسنده های سابق‌آلمان وفرانسه :

بسال ۱۸۷۰ ع این موضوع دربین آلمان وفرانسه بالخاصه از باعث علاقهٔ (الزاس ـ لورن) که آلمانها بتصرف خود درآورده بودند مطرح مناقشه قرار گرفت ؛ علمای آلمان اسباب مشروعیت این الحاق رایگان، یگان ارائه می نمودند. مومسن (Mommsen) حتی از نقطهٔ نظر عرق، لسان، رنگ بشره، ممیزات وجه‌وجمجمه ادعا می‌نمود که‌اهالی موضع مذکور از ملت آلمان است (۱) بمقابل این ادعای المان‌یکی از مورخین فرانسه فوستل دو کولا نژ (Fustel de colange) جواب ذیل را در معرض افکار عمومیهٔ ملل گذاشت :

«تعجب دارم که مثل‌شما یك‌مورخ چرابیخبر باشد ازاینکه عرق ولسان (۱) عامل موجودیت‌ملیت‌نیست ! باری بسوی اروپا نظرانداخته ببینیدآیا قومی‌را خواهید یافت که‌به متابعت اصل‌ابتدائی خودیك وضعیت سیاسی را گرفته باشد ! یقین کنید

(۱) اغراض و نقص نظریه فوستل دوکولانژرا راجع به‌لسان تحت عنوان وقایع تاریخی : لسان مطالعه خواهند فرمود .

که جزایجابات‌سیاسی وجعرافیا ومنافع اقتصادی ، دیگر چیزها سبب تجمع زمره هاو بوجود آوردن ملل گشته نمیتواند ! واندك تعمق بخوبی روشن میسازد که هر ملت بهمین صورت آهسته آهسته تشکل نموده وبدون اینکه بموضوع اتنو گرافیك (۱) که‌شما به‌آن استناد میکنید توجه وفکری رفته باشد ویا بخاطر آمده باشد وطن های جدا جدا بوجود آمده است .

بالفرض طوریکه شما ادعا میکنید عامل تشکل ملت عرقها می بود بلژیك بفرانسه ، پورتگال بهسپانیه ، هولاند به پروسیا تابع و بالمقابل ؛ « اسکوچیا » که از یکنیم عصر به اینطرف با انگلستان بصورت خوبی مربوط است ازان مجزا میشد و علی هذالقیاس هر کدام از ممالك روسیه و آستریا به سه ، چهار حصه منقسم و سویس دو قسمت میگردید رویهمرفته دنیا ایجاب میکرد که سر از نو تنظیم شود (۲) »

« در فرانسه ۵ لسان تکلم میشود بااین هم شخصی نیست که ازوحدت ملی آن انکار کند . در سویس هم سه لسان تکلم میگردد (اخیراً ٤ لسان رسمی قرار داده شده) لیك با این هم بچهرهٔ ملیت ایشان ضربهٔ فرود نیامده و آیا کسی گفته میتواند که درین ملت عشق وطن موجود نیست ؟ از دیگر جهة موضوع را مطرح بحث قرار دهیم : درممالك متحدهٔ امریکا انگلیزی تکلم میشود

(۱) اتنو گرافی : مرکب ازدوکلمهٔ یونانی (اتنوس ـ خلق ، اهالی ـ گرافیه‌ین ـ تحریر) میباشداین عبارت از علمیست که‌حدود عرقیه وتقسیمات اقوام را باموضع سکونت وطبایع ممیزهٔ ایشان تعریف مینماید وحرف (ك) که دراخر آن‌ضم شده کاف نسبتی است عموما اتنو گرفی را نژاد شناسی ترجمه میکنند.

(۲) هنوز نیم عصر نگذشته بود که برخلاف توقع فوسته ل دو کولانژ روسیه و استریا به چند حصه تقسیم شد .

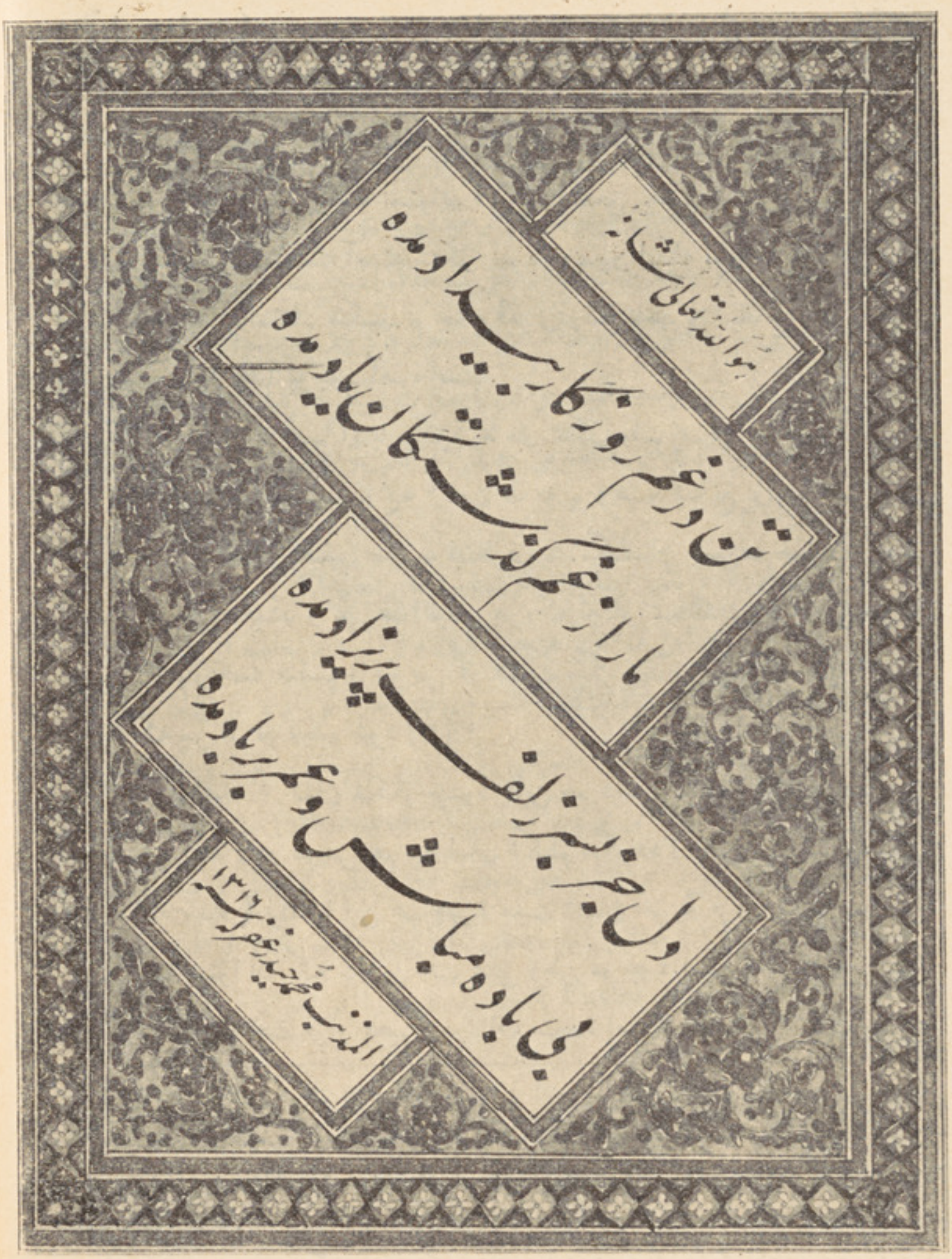

نمونه خط نستعلیق یکی ازخطاطان معاصر کابل جناب محمد حیدر خان

درینصورت آیا گاهی هم امریکائی ها به‌این فکر می‌افتند که ازین باعث روابط ملی سابقهٔ که با انگلیز ها داشتند تقویه میشود ؟ (این شخص در خصوص لسان بیشتر تابع حسیات و عصبیت ملی خود گردیده بصورت مطلق از تأثیراتیکه لسان در وحدت ملی دارد انکار نموده است بناءعلیه نظریات مزبور درینخصوص لسان از حقیقت دور است چنانچه آتیاً ملاحظه خواهید فرمود . احمد الله)
« میگوئید که در شهر استراسبورگ (که بسرحد فرانسه و آلمان واقع است) آلمانی تکلم میشود علاقهٔ (مارسیز) ما را که دران اولین دفعه فرانسوی تکلم شده چرا فراموش مینمائید ؟ » « بناء علیه چیزیکه ملت ها را از هم جدا میسازد نه لسان است نه عرق ! » این بود مناقشهٔ آلمان و فرانسه که هردو طرف دران وقت تا اندازهٔ به تأسی عصبیت ملی خویش بیانات نموده پردهٔ بر روی حقیقت کشیده اند .

نظریات ارنست رنان درین باره :

در سنه ۱۸۸۲ یعنی ۱۲ سال بعد از ایراد این دو نظریهٔ سالف الذکر که تحت عنوان (نظریهٔ آلمان و فرانسه) مطالعه فرمودید (ارنست رنان) از کرسی (سوربون) این سوال را که (ملت چیست ؟) موضوع بحث قرارداده کنفرانسی دران باره ایراد نمود ـ رنان درینخصوص نظریهٔ سلف خود (فوستل دو کولانژ) را بذریعهٔ مثالهای زیاد و دلایل قوی تأئید نمود بلکه به این هم اکتفا نکرده ازسلف خود پیش رفت : ـ منافع اقتصادی حتی خاك ودین را هم درینموضوع ذیدخل نساخت . این شخص و سلفش دربارهٔ ملیت (الزاس ـ لورن) بالمقابل آلمانها زور آزمائی زیاد نموده وحدت عرق ولسان را بهانه ها خواندند

جهة استیلا آت و افکار ایمپریالیزمی (کشور کشائی وملك گیری) .

فوستل دوکولانژ میگفت : « انسانها وقتیکه افکار و منافع مشترکه ؛ خاطرات امیدها ومحبت هارا بخود می پرورانند آن زمان در قلوب خود احساس میکنند که ما ازملت واحدیم ازین باعث یکجا میروند ، یکجا صرف مساعی مینمایند، یکجا داخل میدان نبرد وکارزار میگردند وهمچنان جهة یك دگر خود زیست دارند و برای یك دگر خود می میرند ! »

بگذارید آلزاس ـ لورن عرقاً ولساناً آلمان باشد احساس وطن وحسیات ملیهٔ ایشان فرانسوی است ! آیا میدانید که این هارا چه چیز فرانسوی میسازد ! عامل مذکورلوی ۱٤ نه بلکه انقلاب ۱۸۸۹ (فرانسه) ماست ! ازین تاریخ به بعد اهالی این مرزبوم مقدرات مارا تعقیب نموده وباما یك جازیست کرده اند ما هرچه فکر میکردیم بدماغ آنها هم همان فکر موج میزد ، ما هرچه حس می نمودیم درقلوب آنها هم همان حس زبانه میزد ! رویهمرفته به تمام مظفریات وهزیمت های ما ، شرفها وخطا های ما ، مسروریت ها و مکدریت های ما شریك بودند . . »

« چون موضوع بحث حال است لذا موردی ندارد که چشم خود را بیشتر به تاریخ خیره کنیم . آیا عامل ملیت عرق است ؟ عرق همرای تاریخ زیروزبر شده ! آیا لسان است ؟ این هم به همان قرار اثرات تاریخ وماضی های بعید را نقل داده ! » (این شخص هم در اساس مسئله پیرو سلف خود گشته از زیر تاثیر عصبیت ملی نتوانسته که خود را نجات دهد . احمدالله) رنان بشرح نظریهٔ خود دوام نموده میگوید :

پس چیزیکه بحال عائد است تنها افکار ، منافع ومحبت هائیست که حاضراً موجود میباشد . » مشارالیه راجع بعواملیکه درفکر ومنفعت وغیره تولید مشارکت مینماید نیز اظهار عقیده نموده میگوید : « باعث وجود وحدت ملی بعضاً خاندان (مانند فرانسه) ، بعضاً تمنیات مشترك ایالات ها (مثل سویس وهولیند وبلژیك) گاهی هم ذهنیت ملوك الطوائفی است که از سابق مانده باشد (مانند ایطالیا وآلمان . . . »)

بدون تردد این تشکلات ، اسباب موجبهٔ عمیقی داردلیك باید اذعان داشت : طوریکه تاثیرات این اسباب موجبه آنی نمیباشد همچنان امکان ظهور قانون های معکوسی هم میرود چنانچه درین باره نیز رنان میگوید : ـ

« مادیدیم کهٔ ایطالیا باهزیمت های خود شاهد وحدت رابه آغوش کشید ودولت عثمانی بامظفریات خویش پریشان وبرهم شد ، فرانسه ازچه باعث باوجود زوال اسباب بوجود آمدن ملیت ، بازهم بحال یك ملت واحد امرار حیات دارد ! ازچه رهگذر سویس باوجود موجودیت سه لسان ، دودین وسه چهار عرق ملت واحدی میباشد ! ومثلا چرا مردمان (توسکان) باوجود متجانس بودن زیاد یك ملت نیستند وآیا چرا آستریا یك دولت هست ویك ملت نیست ؟ »

جواب این سوالات خود را نیزخودش میدهد : ـ « ملت روح ویك مفکورهٔ مجرد ازمادیت است : ظفرهای مشترکهٔ ماضی ، ارادهای مشترکهٔ حال ، انصرام واکمال امور بزرگ به تعاون همدگر ، امل وآرزوی این نوع امور درآتی . . . برای موجودیت یك ملت ازجملهٔ شروط اساسی شمرده میشود . »

« وارث شدن به افتخارات وتالمات ماضی ، پروراندن پروژه های مشترك

جهة آینده ، یکجا مضطرب شدن و یك جامسرور گشتن ، بخود پروراندن امل و آرزو های متحد باوجود مخالفت عرق و لسان اساسا تیست که جهة وحدت ملی سراغ میشود ؛ اضطراب و مکدریت بیشتر از مسرت ، غم والم ملی ماضی زیادتر از مظفریت دوراه وحدت ملی خدمت میکنند و این جهة ایفای وظیفه وتأمین مساعی مشترکه یگانه تازیانهٔ همت وغیرت است . »

ارنست رنان هم درین بحث مانند سلف خود صرف افتکاری (ایده آلست Idealiste)شده از تأثیرات لسان ، منافع اقتصادی ، تأثیرات دین وخاك انکار نموده و در دیگر واقعات تاریخی قانون استثنا ناپذیری وضع نموده است که از نقطهٔ نظر اجتماعیات تصدیق چنین قوانین مطلقه دوراز حقائق علمیست ! اینك جهة حل موضوع مجبوریم که وقایع طبیعی وتاریخی را از نقطهٔ نظر اجتماعیات مطرح مداقد وسنجش قرار دهیم :

از جملهٔ وقایع طبیعی : عرق :

طوریکه درفوق درضمن نظریهٔ متفکر آلمانی (مومسن) ملاحظه شد بعضی ها تصور میکنند رابطه ئیکه افراد یك ملت رایك بدگر مربوط میسازد منسوبیت عرقیست حتی اکثریت به این نظریه اظهار تمایل مینمایند در نظر این دسته اوصاف که انگلیزی ، آلمانی ، یهودی ، بلغاری . . . . . را از افراد دیگر ملت تمیز و تفریق میدهد بالخاصه اوصاف جسمانیست (مثلا به خصوصیت سیما استناد میکنند) اساساً درنزدعلمای نژاد شناسی اوصاف ممیزه ئیکه بذریعهٔ آن عرقها ازهم جدا گردد از قبیل ساختمان مختلف جمجه ، رنگ موها وچشم ها وغیره میباشد .

لیکن منصفانه باید اقرار کرد اشخاصیکه ملت را عبارت از عین نمونهٔ عرقی میشمرند مرتکب خبط وسهو بزرگی میشوند زیرا : طوریکه (ضیا کوك آلپ) متفکر ترکیه به تأئید متفکرین دیگر میگوید : « در اروپا هیچ ملتی یافت نمیشود که ارکان آن ملت تنها عبارت‌ازیك نمونهٔعرقی باشد . دربین هرملت به‌نسبتهای مختلف افراد منسوب به این سه عرق موجود است : حتی دریك عائله یك برادر با جمجمهٔ دراز سرخ ، دیگر ها با جمجمهٔ دراز گندم گون و یاجمجمه مستوی دیده می شوند . »

تدقیقات قبل التاریخ هم نشان میدهد که عرقهای انسان دراز منهٔ خیلی قدیم نیز توسط مهاجرتها ، مناسبات تجارتی ، محاربات ... یك بادیگر ممزوج و مخلوط شده است و این معدومیت (عرق خالص) در ملت های مدنی بصورت بارز دیده می شود .

محیط جغرافی :

یك اندازه خاك معین توسط مساحه ، خصوصیت ، عوارض ، گنجینه و محصولات خود برای معیشت یك توده کافی شده میتواند یکی از محررین قرن (۱۸) مونتسکیوی مشهور روابط تابعیت را دائر به اقلیم و قوانین سیاسیه ومؤسسات میدانست (جلد اول روح القوانین صفحه ۲۵۸ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲) برخی ازمتفکرین مانند (راسل) (۱) به‌اصرار ادعا داشت که طبیعت وخاك بطورعمومی برانسان وجمعیت تأثیر دارد فی‌الحقیقة از تاثیر خاکیکه‌انسان دران امرار حیات دارد (خواه تاثیر مذکور کم خواه زیادباشد)انکار محال است .

(۱) جغرافیا دان مشهور آلمان .

بوگله در کتاب (علم اجتماعی چیست ؟) در بارهٔ تاثیر خاك چنین نوشته :
« بیابان ، انسانهارا ازینکه بصورت ملت ها به‌اخذ مرکزیت وادار سازد بیشتر دعوت به بدویت و حیات عشیرتی مینماید . . . . . فرق وتمایز بینیهٔ ممالك نسبت به فرق عرقی ، فرق وتمایز بینیهٔ آتنه ئی ها واسپارته‌ئی هارا ایضاح میکنند . »
لیك باید واضح ساخت هرگاه صرف بذریعهٔ عنصر جغرافی به‌ایضاح فرق بینیهٔ ملل برآئیم دچار مشکلات زیاد میگردیم : چه تاریخ واضحاً نشان میدهد که دریك خاك هیئتهای سیاسیهٔ مختلف وملل جداگانهٔ زیست داشته حتی حدود طبیعی هم درین باره اهمیت ندارد : بحور ، انهار ، انسانها را از همدگرجدا نساخته بالعکس جهت تماس وامتزاج ، زمینهٔ مساعدی فراهم میکند و این تماس که عبارت ازمناسبات تجاری وغیره باشد وسیله میشود تا در عرف ، حقوق ، تصورات و تمایلات ملل مشابهت و همرنگی را بوجود آرد حتی کوها هم تاثیری در ینخصوص ندارد . از دیگر طرف این را هم باید بگوئیم درجاهائیکه طبیعت حدود وضع نکرده ملل مختلفی بوجودآمده‌است گذشته ازان مسکونین جزائر استرالیابه نسبت موانع جغرافی تاحال نتوانسته که بوئی ازمدنیت را استشمام نمایند پس در ینصورت چنین نتیجه بدست می‌آید که تاثیر جغرافی هم یك قانون مطلق واستثنا ناپذیر اجتماعی شده نمیتواند .

❀ ❀ ❀

واقعات تاریخی :

بلاشك تاریخ درنظر اجتماعیون جهة توضیح وحدت ملی وآرزو های زیستن تمام افراد یك ملت دریك حوزه نسبت بوقایع جغرافیائی اهمیت بیشتری را داراست . درصفه ۱۷۱ طبع دوم حقوق اساسیهٔ بشر راجع بوقایع تاریخی چنین اظهار نظر یه شده : « بشریت نسبت به ذیحیات بیشتر از اموات تشکل یافته انسانهای

موجوده که به‌پیشروی چشم‌ما موجود است واو که از ملیار متجاوز باشد بمثابهٔ کتلهٔ بزرگ متشکل از انسال متوالیه ئیست که از اعماق بلا نهایهٔ ماضی بظهور آمده باشد برای قسمی از بشریت یعنی‌ملت هانیز همین حکم جاریست ... اشتراك در اعمال واحتیاج ، آرزوی مدافعهٔ وطن واحد ، محافظهٔ حسیات وخاطرات وافکار موروثی آباواجداد لزوم صیانت خزائن فکریه ومادیهٔ بقایای ماضی وامثال این دیگر موثرات دریك مملکت وحدت ومجانست رایوماً فیوماً تزئید میکند »

این کیف که ملت محصول عوامل تاریخیست حاضراً منکری ندارد لیك در اینجا باید از مبالغه خود داری کنیم : آیا هرواقعهٔ تاریخی در تشکل ملیت دارای یك اندازه اهمیت میباشد ؟ اینك سوال مزبور مارا وادار به تدقیق خاندان وتشکیلات سیاسیه ، دین ، لسان ، حیات اقتصادی ، استیلا آت میسازد :

خاندان وتشکیلات سیاسیه :

دریك مملکت تمادی سلطنت یك خاندان یك واقعهٔ مهم تاریخی و یك عنعنهٔ اهمیت داری را تشکیل مینماید . بدون شبهه بسی جمعیات موجود است که درسایهٔ خاندان های سلطنتی وحدت ملی را درك نموده اند رولهائیکه خاندان (هوهنزولرن) در آلمان وخاندان (ساووا) دروحدت ملی ایطالیا بازی نمود دراینجا مثال خوبی‌را تشکیل مینماید درین مورد تاثیر کم وبیش‌دیگر اداره‌های متمادی سیاسی را نیز نباید از خاطر کشید . ولی باید دانست که این قانون را هم مستند بحایق تاریخی مثل یك قانون‌استثنا ناپذیر اجتماعی قبول کرده نمیتوانیم .

دین :

دین هم یك واقعهٔ تاریخی بوده بعضاً درین زمینه رولهای بزرگی بازی نموده

یك منظره ازمسابقهٔ فت بال مابین تیم های اول و دوم فرقهٔ مزار درمیدان سپورت قرار گاه فرقه

است مثلا دین در اپستان وایرلاند بمجاهدات ملی معاونت خوبی کرده بلغارهانیز دراثنای مجاهدت حریت ملی ، استقلال کلیسارا نخست هدف قرار دادند همچنان نصرانیهائیکه تابع سلطنت اهل عثمان بودند هرقیام ملی شان دائماً بنام دین روی کار میآمد علی هذالقیاس محاربات متعددهٔ ملت ماهم برعلیه خارجی ها بیشتر بنام دین بوده است . دانشمند (خلیل خالد) تورك در شمارهٔ (۳) سال اول مجموعهٔ فاکولتهٔ الیهات استامبول تحریر داشته که درما (ترکها) بیشتر عامل تقلیب اقوام مختلف به صورت یك ملت ، دیانت است واین مسئله واضحست که هیچ شخص تردید کرده نخواهد توانست »

اما این هم منکری ندارد که بسی اوقات دین از جریانات ملی علیحده مانده وحتی بعضاً برعلیه ملیت پرچم افراشته است .

لسان :

ناقل تمام علوم و فنون ، (لسان) آیا درملیت چه تاثیر دارد ؟ آیا لسان آئینه و علامهٔ ممیزهٔ قلب و ذهن ملت نیست ؟ و آیا لسان نسبت به بسا وقایع اهمیت و تاثیر بزرگتری در وحدت ملی ندارد ؟ برای یك عالم اجتماعیات بهر اندازه ئیکه انکار ازاهمیت لسان ناممکن است بهمان صورت تصدیق اهمیت آن هم بدون هیچ قید وشرطی ممتنع میباشد بعد از ینکه تصدیق میکنیم که لسان تاثیر بزرگی در بوجود آوردن تشابه و همرنگی افراد ملت دارد از ارائه این حقیقت هم خود داری نکرده میگوئیم که محض فرق لسان مانع وحدت ملی شده نمیتواند وزبان بتنهائی برای اینکه اساس ملیت قرار بگیرد کافی نیست .

نتیجه : بدون شك و شبهه ، وحدت لسان برای تکمل وحدت ملی از جملهٔ

ضروریات است و باید دانست که این وحدت لسان اکثراً قبل از تشکل ملت سبب پیدایش ملت شده نمیتواند . ملت یك مرتبه که بوجود آمد بعد این غایه ئیست جهة تحقق ملیت و تکامل وحدت ملی این اقدامات حکیمانه و بصیرانهٔ حکومت فهیم و مدبر ما در بارهٔ وحدت لسان از ان اعمال بزرگ و وطن خواهانه ئیست که نه صرف صلهٔ تقدیر و تحسین است بل ازهر فرد وطن دوست ملت پرور خراج جان نثاری میطلبد !

وحدت لسان ، وحدت طبیعت و مزاج و وحدت طبیعت مزاج وجدان ملی را بوجود میآرد هرگاه برای ملت دیگر عوامل موجود نباشد وحدت لسان را عامل حقیقی (۱) وحدت ملی میتوان تلقی نمود .

حیات اقتصادی :

حیات اقتصادی هم بر وحدت ملی تاثیری غیر قابل انکار دارد چه حس منافع انسانهارا یکجا ساخته بسوی هدف معین متحداً سوق میدهد . ارباب صنایع وقتیکه از احتیاجات یك قصبه و یك منطقهٔ محدود محصولات زیاد تری استحصال مینمایند جهته استهلاك اموال خود اتحاد گمرکات وجهته تأمین این اتحاد ، وحدت سیاسی را طالب میشوند این اتحاد آلهٔ مکمل وخوبیست جهته تعمیم تکلم یك لسان ، مالك شدن یك کولتور «۲» (حرث) وعنعنه از طرف مردمیکه تحت

(۱) ازین جملهٔ فوق معنی یگانه عامل گرفته نشود .

(۲) کولتور به معنی محدود تقویه و تربیهٔ بعضی استعدادات روحی و بدنی است : مانند تربیهٔ بدنی Cultwre Phijsique بمعنی واسع - اول : سجیهٔ شخص تحصیل یافته ئیکه توسط تحصیل قابلیت محاکمه ، ذوق و تنقید آن تنبیه شده باشد . دوم . تربیهٔ با تاثیری که سبب بوجود آوردن این کرکتر (سجیه) شده میتواند Roustan « روستان » میگوید « معرفت شرط ضروری کولتور است اما آن شرط کافی شمرده نمیشود چیزی اصلی که درزمان تلفظ کولتور بفکر میاید کیفیت روح ، حس ، محاکمه » بعضی ها بمعنی مدنیت معنوی هم ترجمه نموده‌اند .

اداره‌های مختلف سیاسی موجوداند چنانچه قبل ازوحدت سیاسی آلمان وحدت گمرك بوجود آمده‌است یعنی اتحاد گمرك موسوم به (زولفراین) سبب شد تاحکومات مختلف را بحالت یك وحدت سیاسی درآرد .

و نیز تحت تأثیر همین عنصر است که امپراطوری بریطانیا بوجود آمده : در بین انگلستان و مستملکاتش اولا اتحاد گمرك و بالنتیجه یك اتحاد سیاسی بوجود آمده اینك باوجود فرق رنگ ، اختلاف لسان ، جدائی قطعه در سایهٔ غایهٔ مشترك یك امپراطوری بزرگ قائم شده است گرچه این نوع امپراطوری ها بمعنی تام یك ملت گفته نمیشود ولی معهافیه یك قوت و هستی جدید است . نتیجتاً باید گفت که دیدن بعضی واقعات تاریخی انسان را وادار میسازد که اثر مطلقیت اصنافیت را درین قانون اقتصادی فوق الذکر تردید نماید .

تاثیر استیلا آت :

(ارنست رنان) دراینکه تأثرات وتألمات وماتمهای مشترك ملی را در تاسیس وحدت ملی یك عامل بزرگ گفته ترجمان حقیقت شده‌است : یکی ازعلل اهم وبزرگیکه آلمان متشتت وپراگنده و بی وطن . . . را بصورت ملت واحد درآورد وتنظیم نمود مظفریات واستیلا آت متعددهٔ ناپلیون بود « میشله » مورخ مشهور فرانسه نخست نموی حس وطنیهٔ فرانسه را مولد محاربات سالهای طولانی میداند که بر علیه انگلیز ها مینمودند . استیلا آت اجنبی از یکطرف مخالفتهای داخلی را ازاله نموده ازطرف دیگر جهته نجات ازتالمات مشترکه و نیل بوصال حریت ملی سائق میباشد چنانچه یکی ازعوامل مهم که افغانستان را بسوی وحدت ملی سوق داد مصائبی بود که درطول قرون گذشته باثر تجاوزات اجانب درین مملکت رونما گردید .

ازمطالعات فوق واضحاً معلوم میشود که جهته تشکل ملت مستند بوقایع (چه طبیعی چه تاریخی) قوانین ضروری وتغییر ناپذیر بدست آورده نمیتوانیم گاه لسان ، گاه خاك ، گاه خاطرات تاریخی ، بعضاً تاثیر دوام داریك خاندان ودیگر تشکیلات سیاسیه وغیره بعضاً چندی ازین عوامل ویا تمام آنها مسبب وجود وحدت یك ملت میگردد . ملت هائیکه ظهور نموده دائماً محصول یك قسم عامل ویك اندازه قوت اجتماعی وطبیعی نبوده اند اساساً اگر این طورمی بود وهیئت های ملی عموماً به یك اساس روی‌کار میامدند آیا مستلزم این نمیبود که یك بادیگر مشابه بوده وفرقی درایشان نباشد ؟

مفکوره و ملت

هر ملتیکه موجودیت ملی آن مولود وقائع است گرچه طبیعت مادی (انطباعات خاك . . . .) آن هم نباشد اقلا محصول تصادفی عوامل تاریخی گفته میشود این عوامل تاریخی (لسان ، تشکیلات سیاسیه ، عنعنات وغیره . . .) را از باعث اکتساب اشکال مستقره « طبیعت معنویه » گفته میتوانیم نظر به این ، ملت عبارت ازمجموع موسسات معنوی ئیست که چه درجریان طبیعت مادی وچه درتاریخ تراکم نموده وشکلی بخود اختیار نموده است . درسابق گفته شد که بحاکمیت مطلقه هیچ یکی ازوقایع منحصراً حکمی نمیشود اینك مستند به اجتماعیات میگوئیم که به‌لزوم موجودیت کل وقایع هم بصورت مطلق اصراری نمیگردد ویا بعبارهٔ دیگر هرگاه یکی ، دو ازجملهٔ عموم وقایع فوق درملتی سراغ نشود هم از موجودیت وحدت ملی آن نمیتوان انکار کرد . درینمورد این هم یك حقیقت قابل اظهار است که هیئت های ملی چه طبایع معنوی وچه مادی خود را تماماً بهمان نهج و تیرهٔ

سابق قبول ننموده با یك جد وجهد متمادی دراصلاح آن انهماك میورزند : تماس وآمیزش مختلف تاریخی در لسان هرملت بسا کلمات بیگانه وبعضی قواعد نا آشنا را داخل نموده است و گذشته ازین لسانهای متعددی به زبانهای افراد یك ملت جاری شده است پیشوایان وزمامداران ملت خواه در توحیدورفع نواقص لسان کوشیده لسان پدری ملی خودرا تعمیم وتقویه مینمایند علاوه بران کولتور و قوانینی را ترجیح میدهند که زادهٔ نظام ومدنیت خاص آن قوم بوده منتها با تکامل طبیعی همدوش و همقدم باشد حتی در ادبیات و صنایع نفیسه ، علی العموم بمسائل ذوق هم این آرزو بدماغ اوشان موج میزند که از تجاوزات متمادی حرث ها و مدنیت های بیگانه و سرایت آنها حتی المقدور بر کنار باشند ، تنها قشنگی حقیقی صنعت و صنایع بزرگی را قبول مینمایند که عظمت وغرور ملی در آنها محسوس شود . ادعا میشود که حتی طبیعت مادی هم بعکس العمل جریانات ملی معروض است وبرای تامین این مطلب ملت ها در تصحیح حدود طبیعی و جغرافی و وضع خطهٔ ملی (اگر اینها موجود نباشد) صرف مقدرت مینمایند : علاوتاً ملتهائیکه خواهان تاسیس عرق ملی اند علم ئوژه نیك Eugénique (۱) را مورد استعانه قرارمیدهند این مساعی دربالای ملت ازچه باعث تطبیق میشود ؟ و از چه رو هیئت های مرکب از ملیون ها انسان علائق طبیعی ، لسان ، خاك ، تشکیلات سیاسیه وحقوقی ..... را اصلاح و موافق به وضعیت و اندام ملی خود نموده و برای تامین اینها در تقویهٔ فعالیت های اقتصادی خویش رنج ها برده وزحمتهامیکشند ؟ به این سوالات چنین جواب میتوان داد : این همه مساعی و مجاهدات از باعث این قناعت است که طبیعت مادی و معنوی ما (که متشکل از واقعات تاریخیست) واسطه ئیست

(۱) علمیست که از اصلاح نظری یك عرق بحث میراند.

جهة توصل بهدف حریت ملی ! مشهودات و تجارب حیاتی واضحاً نشان میدهد در هر مرز بومیکه این قناعت موجود نیست مربوطیت به طبیعت برای سوق حریت انسانی واسطه نبوده زنجیری شمرده میشود که روح را اسیر خود نموده ؛ حس وطنیه و ملیه در چنین جاها یا معدوم است و یا بحال نیمه خاموشی !

مدعا : در هر جا که حس ملیت ایقاظ شده این قناعت هم تقویه یافته (و اگر در سابق نبوده بوجود آمده) که انسان برای اجرای وظائف و آگاهی ازکائنات و دیدن قدرت های خداوندی (جل وعلی شانه) آفریده‌شده حیات دنیا هم یك عطیهٔ قیمت دار وموهبهٔ قابل قدر یزدان است ، انسانهاموظف اند که قوانین طبیعی را کشف و بخدمت مفکورهٔ خویش استعمال کنند .

درقرون اخیره قومیکه نخست حسرت ملیت‌را درتمام قطعهٔاروپا حس وافاده نمود ایطا لوی‌ها میباشند (ماکیاوه لی) که یکی‌ازوطن پروران وملت خواهان آن ملت محسوب میشود درراه خالص ساختن وحدت ایطا لیا خدمتی بسزا نموده است . علوم معاصریکه حاکمیت انسان‌را بر‌طبیعت تأمین نموده هم نخستین قدم خودرا (باگالیله) یك‌جادر ایطالیا گذاشته است . ضمناً مدنیت (رونه سانس) که نخست دران خطه چهره کشود بمفکورهٔ : افنأ جسم ، عداوت دنیوی مخالفت نشان داده است .

این‌افکار ازاشرا قیون «۱» فلاسفهٔ قبل ازارستو ورهبا نیان نشئت نموده نخست درتمام دنیا کم وبیش تأثیر کرد لیك‌اخیراً ازاروپا رخت بربسته به‌بعضی ملل شرق و افریقا واسترالیا رحل اقامت افگند ممالك مستعمره جوبرای کشتن حس ملیت

«۱» مرادما از افلاطون و سلفش میباشد که دانستن‌هر چیزرا بطریق‌مخصوص ریاضت می‌نمودند.

وقومیت و استفادهٔ خویش در راه توسعه وتعمیم این منظور درمما لك دیگر صرف مقدرت نموده‌اند ومینمایند . ازجملهٔ اشخاص درجه اولیکه این‌مفکوره رابیشتر تقویه نمود افلاطون است مشارالیه درمسئلهٔ مشهور اعیان ودیگر آثارخود به‌عالم‌اسباب اهمیتی نداده‌عالم اسباب‌را بکلی ناچیز وافسانه خوانده‌است درینجا بی‌مورد نخواهد بود که‌شمهٔ‌از نظریات اسلام مقدس‌را بالمقابل مفکوره رهبانیت وعداوت‌دنیا عرض نمائیم!

حضرت صانع اعظم کائنات جل‌و علی‌شانه ، درقرآن عظیم الشان میفر ماید : « اللهم ربنا آتنا فی‌الدنیا حسنة وفی‌الاخرت‌حسنة .... آیه» درینجا اشاره‌میفرماید که نیکوئی دنیا وآخرت را طالب شوید ،

در سورهٔ اعراف در بارهٔ مباح بودن تجمل وزینت (در حدود شرع) و تمتع از مواهب خداوندی میفر ماید : « قل من حرم زینت الله التی أخرج لعباده والطیبات من‌الرزق » همچنین در دیگرجا برای حضرت پیغمبرما (ص) میفر ماید که (لم تحرم ما اهل الله لك) «۱» .

ونیز حضرت پیغمبر (ص) برخلاف اشخاصیکه دنیارا جهة آخرت وآخرت‌را جهة دنیا ترك نموده اند میفرمایند که : (لیس خیر کم من ترك‌الدنیا للاخرة ولا الاخرة للدنیا و لکن خیر کم من اخذ من هذه و هذه) «۲»

کذا حضرت فاروق اعظم (رض) راجع به‌اهتمام به‌امور دنیوی واخروی‌میفرمایند: (و اعمل لدینك کانك تموت غداً واعمل للدنیاك کانك تعیش ابدا) « ۳ » .

---

(۱) ترجمه : چرا بر خود حرام میسازی چیزی را که خدا برای تو حلال کرده است .

(۲) نیکو کار شما آن شخص نیست که دنیا را جهه آخرت و آخرت را جهه دنیا ترك کرده است بل متصف به این صفت شخصیست که ازهر دو بهره گرفت.

(۳) بکوش برای دین خود مثلیکه خواهی مرد فردا ، بکوش برای دنیای خود مثلیکه خواهی زیست تاابد .

مسابقهٔ فت بال مابین ورزشکاران عسکری مزار شریف .

(باکون) برای بشریك غایه شناخته و میگوید : بشر باید بذریعهٔ حاکمیت بکائنات حریت واستقلال خود را تأمین نماید مشروط براینکه قوانین طبیعت را بشناسد و به آن اطاعت کند .

در آلمان بزمان استیلای ناپلیون اولین شخصیکه حس ملیت را بجوش آورد فیلسوف فیخته است که در اثر نطق های متعدد خود درکانون قلوب اولاد آلمان حس ملیت را برا فروخت .

بازمیگوئیم درمحیط هائیکه رهبانیت وعداوت دنیابصورت مفکوره قبول گردیده حس وطنیت وملیت یانیست واگرهست ضعیف است بالعکس درجاهائیکه این تلقی بصورت قوی موجود است در نهاد افراد اوشان این قناعت دیده میشود که : وظیفهٔ انسان حاکم شدن بطبیعت است و برای این حاکمیت لازم است که قانون های طبیعت شناخته شده تاثیر مطردهٔ آن برله انسان نتیجه دهد . ازین نقطهٔ نظر ملیت، رابطهٔ طبیعی ئیست بین انسانها ؛ برای تامین این رابطه بعضاً خاك ، اکثراً علائق لسان ، حرث ، عنعنات . . . . وسیله شده است .

نظر به این نظریه ، ملیت مجموع وقایع و انطباعات مستقر است لیك ملیت پروری مفکوره ئیست که : عرق ملی ، لسان ، سجیه ، تشکیلات سیاسیه ، بصورت عمومی تنظیم مدنیت ، مالکیت یك بنیهٔ منظم ملی دران هدف میباشد بناء علیه نظر به این ملت عبارت از انطباعات مستقریکه مولود وقایع باشد نبوده بلکه محصول یك اراده بوده (منشا Origine) است . زنجیری نیست که جبراً انسان با آن مربوط شود بلکه خواهش و منکورهٔ صمیمی خود انسان است . درین حال این ادعا که افراد جمعیت را توسط اراده های خود تاسیس نموده ، بصورت عمومی برای

ایضاح منشأ جمعیت بشریه غلط است لیك اگر ادعای مذکور بحیات ملی توجیه شود و تطبیق گردد حصهٔ مهم یك حقیقت را احتوا میکند ، بالاخره ملت یك عضویت طبیعی ئیست که در هرآن مستلزم تکمل فعالیت ما بوده ادامهٔ حیات آن توسط عقد اجتماعی صورت میگیرد !

محبت ملت :

این کیف ضمناً بجواب یك سوال مهم میپردازد : هر شخص ملت خود را چرا دوست میدارد ؟ در دنیا هیچ یك ملت را سراغ نمیتوان داد که تاریخ، افتخارات وواقعات شاندار وهم ضعف ونقصیهٔ آن را قید کرده نباشد اگر دوست داشتن ملت محض عبارت از اهمال، قصورها ؛ و دوست داشتن ماضی وحال باشد مسلماً محبت ملی خالص وشدید نبوده مقاومت آن بمقابل تنقیدات ـ مشکوك میباشد . ولی محبت حقیقی ملی بیشتر ازماضی به استقبال متوجه است . محبتیکه محض متشکل از ماضی باشد یك محبت غیر مداوم وگذرنده است انسان فعال وجدی ئیکه صرف به تماشای ماضی قناعت نکرده در فکر خود استقبال را می پرورد و در وطن خود فکر اجرای کاری دارد وبالجمله فرزندان وطن پروریکه ملت های موجوده جهته تنازع حیاتی بوجود آنها محتاج است ملت خودها را دوست میدارند اگرچه شغل چنین اشخاص خیلی جزئی باشد دراثر وظیفه شناسی خود نهضت وترقی ملت را فکر کرده آن را دوست میدارند این طرز محبت را نباید مخصوص ذواتی دانست که کرسی های بلندرا در جوامع مالك اند : برای تکمل وزیست ملتهای عصری بـه ترقی صنایع و بناءً علیه بـه تزئید تقسیم اعمال مجبوریت حس میگردد برای تأمین این مقصد

بدون استثنا به فعالیت و جدیت تمام افراد ملت و لو که کار آن بسیار بی اهمیت معلوم گردد احتیاج محسوس میشود کار بسیار جزئی هم اگر باحس صداقت بوظیفه اجرا گردد سبب میشود تا کاروان ترقی ملت را سرعت بخشد ، برای اینکه مراق و آرزو های بزرگ و مشعشع انسانهای امروزه لباس حقیقت را در بر گیرد و جهة اینکه شاهد سعادت و نیك بختی را به آغوش کشد شرط است که هرشخص وظیفهٔ خودرا ولو که خیلی جزئی وناچیز هم باشد بایك عشق واعتناء بزرگ وجد و جهد خسته گی ناپذیریکه مشمول حس ملت دوستی ووطن پرستی است انجام دهد .

مدارك :

۱ ـ کتاب دروس اجتماعیه تألیف بای محمد عزت معلم دارالفنون در ترکیه طبع (۱۹۲۸) ۲ ـ کتاب دروس اجتماعیه ترکی تألیف بای رفعت . . . . . ۳ ـ پسیکو لوژی و اجتماعیات عسکری تالیف معلم فلسفه و اجتماعیات مکاتب عسکری ترکیه بای احمد فائق طبع ۱۹۳۵ ـ ٤ ـ سال اول شماره (۳) مجموعهٔ اجتماعی وفلسفی ، اللهی موسوم به (فاکولته اللهیات) طبع ۱۹۲٦ ع ترکی ٥ ـ شارستان دانش تالیف بهرام ابن فرهاد اسفند یاری طبع ۱۲٦۹ هجری قمری ٦ ـ جلداول الدین الاسلامی تألیف : مرحوم شیخ حسن منصوروکیل سابقهٔ مدرسهٔ دار العلوم مصر ، شیخ عبدالواهاب خیرالدین مدرس دار العلوم عربیه ، شیخ مصطفی عنانی مفتش اول علوم عربیه بجامعهٔ ازهر طبع ۱۳٥۱ هجری ۷ ـ ادب الدین والاخره تألیف علامه قاضی القضات ابی الحسن علی بن محمد بصری الماوردی ۸ ـ « نتائج سیاسی جنگ بین الملل » تألیف رمزی استاد سابق تاریخ جدید دردارالفنون مانچستر ـ ۹ ـ نوتهای مختلف

نفسانی ژوند

محمد اعظم ایازی

حیات نفسیه

نفس تعریف : انسان یوازی د مادی شی نوم نه دی، بلکه د هغه شی نوم هم دی، چه دحیوانیت دوری سخه‌ئی دانسانیت دوری ته‌رسوی، اوهغه د ده ضمیر اونفس دی ، چه د عجیبو قوتو او حیران کوونکو ملکاتو منبع ده دانسان نفس دهستئی هغه حصه ده ، چه د غور اوفکر ، د استدلال او دانسانی خواهشاتو اودتخلیاتو دساتنی ماده ده ، او دظاهری حواسو په ذریعه دخارجی شیانو سره اره لری ، او د هغو سخه متاثر کیژی ، تر اوس پوری دا خبره و تحقیق ته نه ده رسیدلی ، چه پرنفس باندی دا اثرات سرنگه پریوزی لیکن مشاهدی د اثابته کری ده ، چه دا واقعات په حقیقت کی صحیح دی ، او دنفس هستی هغه وقت معلومیژی چه پر دغو واقعاتو باندی غور وکول سی :

د علم نفس فائدی : نفس په اصل کی که سه هم مادی شی نه دی ، لیکن د انسان وجود د جسم او د نفس سخه دا رنگه جور سوی دی ، او ددی دوارو یودبل سره دیر ژور تعلق دی مثلاً د زره خوشحالی د شوندانو د مسلو سخه معلومیژی ، که لژسه تنگسه (تکلیف) و انسان ته پیشه سی ، نو دمخ بنه‌ئی بدلیژی د حیرت په وقت کی ستر گی‌ئی په حیرانی سره رپیژی، دبیری په وقت

کی ئی تول بدن ریژ دی او د قهر په وقت کی ئی پر تندی باندی کنجی پیدا کیژی لنده داچه د نفس د هر قسم طبیعی کیفیاتو اظهار پخپله د جسمانی اعضاو به ذریعه کیژی ، که انسان ئی په زورسره د پتولو کوشش ونه کی ، نو ونوروته شه معلومیژی چه نفسانی اثرات ئی ترکمی درجی پوری دی ، علاوه تر دی ، که په جسمانی قواوو کی سه تغیر پیداسی ، نوهم هغه وقت په نفسانی قواوو کی فرق رازی ، اودغه رنگه د نفسانی قواووتغیر په جسمانی حالت کی فرق پیدا کوی ، مثلاً جسمانی تکالیف دانسان اخلاقی حالت بالکل بدلوی ، لکه تنده ، ستریا ، ارام . پا که اونا پا که هوا سور والی نشه کوونکی شیان ، جسمانی صدمی ، ناجوری ، خوب ، زورتیا وغیره پرنفسانی جذباتو دیر اثراچوی د جسمانی حالت سره دحافظی قوت زیاتیژی او لژیژی ، دروغتیا په حالت کی دحافظی قوت زیا تیژی ، او دستریا او ناجوری په حالت کی کمزوره کیژی (رأی العلیل علیل) دغه رنگه نفسانی جذبات پرجسمانی حالت باندی اثراچوی ، لکه دبیری او دغم په حالت کی لوژه اوتنده ورکیژی خوب الوزی یعنی لری کیژی ، که فکر اوغور ترحد زیات وکول سی . نوجسم هم کمزوره او ناجور کیژی ، لنده داچه دانسان هرکاردنفس او دجسم په مشترکه کوشش سره اجرا کیژی ، اودغه دده دروغتیا او دژوند حالت وی . ظاهری حواس بیله خارجی شیانو خپل کار کولای نه سی ، که رونا نه وی ، نوسترگی شه لیدلای نه سی لیکن دنفس انحصار (بندش) پرخارجی شیانو دومری اره نه لری ، چه بیله دوی ، دی کار کولای نه سی . دنفس دپاره فقط دا کافی ده ، چه یو واردی دیوشی علم حاصل کی ، هر کله چه داپوه یووارو ده ته حاصله سوه ، نودی تل هغه تینگه ساتی او کم وقت چه وغواری په ذهن ئی راولی ، دیرداسی شیان او کارونه دی . چه نفس ئی

کوی لیکن د کم خارجی شی تعلق په هغو کی نه وی ، هغه شیان چه له دیری مدی ورك سوی وی ، په ذهن کی هم هغسی قائم وی ، هیر سوی واقعات کم وقت چه په یاد رازی ، نوپه ذهن کی هم هغسی دهغو تصویرونه گرزی ، او داسی شیان او منظری په تصور کی پیدا کیژی چه هیسکله هم لید لی سوی نه وی ، نفس دشیانو یا دداشت ساتی ، غورا و فکر کوی ، مقدمات قائموی ، استدلال کوی ، نتیجی را باسی ، محبت یا نفرت ظاهروی ، امید کوی ، او پردی افعالو باندی دخارجی محسوسا تو دیر لژ اثر لویژی : دماغ دنفس ناطقه زای او دا حساساتو مرکز دی ، او ددی دا معنی نه ده چه دماغ په خپل نفس دی ، بلکه نفس یو روحانی جوهردی ، چه دمادی دفناور وسته هم باقی پاتیژی او په هغه کی عجیب قوتو نه پیدا کیژی ، مثلا نفس دهغوشیانو تصویر و نه و راندی کوی ، چه په خارج کی ئی وجود نه وی ، او په هغو کی دداسو اوصافو خیال کوی چه ددی دنیا دشیگنری او شه والی سخه دیر پورته وی :

په نفس کی داخاصیت هم سته چه دبیلو بیلو شیانو او واقعاتو سخه ، چه وموژته پیشیژی ، متاثر کیژی ، او دهری روزی په ژوندکی زموژ اعمال دده دحکم تابع وی ، نفس که سه هم په یوه لحاظ بسیط او نا قابل تجزیه دی لیکن په هغه کی هرنگه قوا وی او صفتونه وی ، چه یو د بل سخه بیل بیل دی ، دنفس دقوتو سخه دده لوی قوتونه دی ، چه یوی ته عقلی قوای او بلی ته ارادی قوای وائی ، دعقلی قوی په ذریعه انسان علم حاصلوی او علمی معلومات را غوندوی اوارادی قواد انسان په‌خصلت سره اره لری دانسان په‌نفس کی تر تولو له مخه عقلی قوا وی ظاهریژی ، اودوی زیات دعلم په حاصلولو اره لری ، او له دی‌وجه‌نه‌هغوته علمی قواوی وائی‌چه په دی قرار سره دی ،

دو ینا قوت (قوت نطق)

(۲) د خارجی شیا نو دلیدلو قوت (قوت باصره)

(۳) هغه قوه چه په هغی سره دخارجی شیانو خواص او اغراض معلومیژی :

(٤) هغه قوت چه په هغه سره د خارجی شیانو تعلقات یودبل سره معلومیژی :

دعقلی قوا وو دویمه قوة ، قوة متفکره ده ، دا قوة په شروع کی نه وی دا قوه پر دووقسموده ، یوی ته قوة واهمه وائی چه مختلف شیان او واقعات په تخیل کی راغوند وی ، او دهغو مشابهت یافرق شکاره کوی ، دا قوة په شاعرانو او خطیبانو کی دیره وی ، اوبل ته قوت استدلال وائی ، داقوت دواقعاتو دپاره سبب او علت پیدا کوی ، او دهغو سخه نتیجی را باسی ، داپه تولو عقلی قواووکی دیره شریفه اولوره ده ، او دغه قوت انسان په تولو حیواناتو کی ممتاز کری دی ددغه قوت په ذریعه انسان نتائج معلوموی ، او داسبابو او عللو نخشی را باسی یا نتائجو ته گوری او دهغو اسباب او وجوهات معلوموی ، او دغه رنگه دیری فائدی حاصلوی ، او د دیرو نقصانا تو سخه خپل زان ساتی ، په هر چاکی چه دا قوت په لوره درجه کی دی ، چه دعلت او معلول باریکی او پیچلی نخشی معلوموی هغه ته فلسفی او محقق وائی ، ددی قوه په ذریعه انسان په دیرو نازکو حالتو کی په پوه اومستعدی سره کار کوی :-

دشهوت اوغضب قواوی ، دنفس هغه قواوی دی ، چه انسان ددوی په ذریعه دجسمانی لذاتو اونفعو دحاصلولو اود نقصان او ضرر لری کولو دپاره خپل جذبات په کارکی راوری ، ددوی سخه زنی جذبات په شو اخلاقو کی داخل دی ، ولی چه دوی انسان دشواخلاقو وخواته متوجه کوی ، اوزنی خراب جذبات

از مناظر قدرتی گریوان (میمنه)

آبشار بزرگ دردرهٔ شاخ که اقلا ۱۲ متر ارتفاع دارد (عکاسی جناب رحمت‌الله خان لیوال)

دی چه دهغو په سبب انسان دکمی ذاتی نفعی د حاصلولو دپاره ناجائزی طریقی اختیار ه وی:

په شواخلاقو کی ترتولو له مخه دخدای تعالی تعظیم اوعزت داخل دی ، بیاحسن معاشرت اوتمدن دی یعنی دبنی نوع انسان سره په شه دول سلوك اوپه رشتیا معاملات کول دی اودتولو خلنو دارام ، خوشالی او د راحت د ترقی دپاره کوشش کول دی ، عدالت هم په دغه کی داخل دی ، ولی چه عدالت و دی ته وائی ، چه انسان دخپلواو دنورو دحقو قویو رنگه خیال لری ، هر قوت که عقلی دی که شهوی یاغضبی داستعمال سخه زیاتیژی ، د دوی سخه هر یو دانسان دهغو اعمالو سره ، چه دی ئی په خپل ژوند کی پوره کوی ، یادهغو حالتو سره ، چه په ژوند کی پرده تیریژی ، اره لری ، هر کله چه انسان د علمی او فکری قوت سخه کار اخلی ، نو دی دیر هوشیاریژی ، او کم وقت چه انسان داخلاقی قواوو سخه په اعتدال سره کاراخلی ، نو د انسان سخه داسی شه کارونه صادریژی چه دی په دنیا کی خوشال ساتی او دراتلونکی ژوند دپاره ئی تیاره وی ، د ذهنی او عقلی قواوو د معلومولو سخه انسان ته دیر قابلیت او استعداد حاصلیژی ، او دوی په سبب هر سری هغه خوشالی او مرتبه حاصلولای سی ، چه د انسان اصلی مقصد وی ، لیکن د دی مرتبی د حاصلولو د پاره ضروری دی ، چه عقلی قوا وی په شه او مناسب دول سره په کار راوری ، او د قدرت کارونه په غور سره و گوری او پرخپلو جذباتو باندی پوره قدرت و لری ، یا خپل جذبات په قبضه کی وساتی او د اخلاقو داصولو پابنده وی چه په گناه اخته نه سی :

عقلی قوا وی په خاص ، خاص حالتو کی ظاهریژی ، او دهغو واقعاتو او حقیقتو دپاره چه نفس ته په مختلفو ذریعو معلومیژی ، بیل بیل نمونه دی چه هغو ته نفسانی قواوی وائی او هغه په دی قرار سره دی . (نوربیا)

خدمات اسلام در علوم وتراجم

امین الله زمریالی

(٤)

چون درشمارهٔ گذشته از بحث دراطراف علم نباتات (Botanique) فارغ شدیم اینك درین شماره میخواهیم فن ادویه سازی وترکیب ادویه را در اسلام مورد بحث نمائیم وبمدد مأخذهای که دردست داریم نشان بدهیم که اسلام درین زمینه تاچه اندازه محرز ترقی گردیده بودند ؟

علماء وحکمای اسلام در فن ادویه سازی وترکیب ادویه (Pharmacie) خدمات بسیار بزرگ وقیمتداری را انجام داده‌اند زیرا مسلمین در اثر عواملیکه درمقالهٔ طب در اسلام بحضور حضرات عرض کردم از همه زیادتر به اهمیت طب پی برده آنرا در کشور های اسلامی بسرعت ممکنه پیش بردن میخواستند ازین سبب چون طب مستند به شناختن ومهارت در اجزای ادویه میباشد لهذا سعی کردند که ازهرطرف دنیا تاحدیکه امکان دارد این علم را وارد دنیای اسلام نمایند .

اولین کسیکه بنای این فن را در دنیای اسلام گذاشت همان مردنامی اسلام یحی بن خالد برمکی بلخی بوده است .

بعد ازان که یحی بن خالدبرمکی این فن‌را دراسلام‌اساس گذاشت وابنای زمان رابطرف آن متوجه گردانید سبب شد تادر اسلام یکعده اشخاص صاحب اطلاع وتبحر درین زمینه پیدا شده به تحقیق وتتبع آن همت گمارند .

گویادراثر اقدامات این وزیر فرزانهٔ بلخی عدهٔ علما وارباب فن ترکیب ادویه ودوا سازی زیادت نموده از کتاب های هندی ویونانی که درین زمینه ترجمه شده در دسترس آنها گذاشته شده بود استفاده‌های علمی نموده بدرجهٔ احراز تبحر کردند که بعدازان خود بخود موفق شدند تادرین زمینه دارای فکرونظر مستقل وبی سابقهٔ گردند .

چنانچه اروپا درزمانیکه واردمرحلهٔ انتباه (رنساس) گردیدند وبه تتبع وتصفح کتب علمی وحکمی وغیره مدنیت های قبل پرداختن بانها مکشوف گردید که مسلمین غیر از ینکه ادویهٔ جدیدی را که در نزدملل متمدنهٔ قدیمه غیر مکشوف بود کشف کردند بنای فن مذکوررا آنها دردنیا گذاشتند ونیز نخستین قومیکه در مدنیت های بشر از همه مقدم تر در بارهٔ ادویهٔ مفرده کتاب ها تالیف نمودند مسلمین بودند تااینکه آن کتب مؤلفه علمای اسلام که درین زمینه تالیف شده بود استاد ومأخذ اطبای مدنیت اروپا شناخته شد .

مسلمین در دورهٔ اعتلا وعروج علمی ومدنی اسلام یعنی در دورهٔ سلطنت های سلاطین عباسی هم شفاخانه هاوهم درادویه خانه ها دائماً از کتابیکه یکی ازمشاهیر اطبای اسلام یعنی سابوربن سهل دربارهٔ ادویه مفرده تالیف کرده بود استفاده می نمودند طوریکه ماخذ ومرجع یگانهٔ آن ها دران زمینه همان کتاب مولفهٔ آن حکیم دانشمند بوده است .

اما وقتیکه حکیم بزرگ دیگری که عبارت از امین الدوله ابن التلمیذ باشد کتابی دران زمینه یعنی دربارهٔ ادویهٔ مفرده نوشته کتاب خود را در دست عوام وکتاب عالم فوق الذکر را تحت شعاع خود قرار داده آنرا از بین برد .

ادویه خانه های دارای شکل امروزه راهم علما واطبای اسلام اساس گذاشتند چنانچه میتوان برای اثبات این ادعای خود اسمای ادویهٔ را که دراسلام مروج بود درالسنهٔ امروزهٔ اروپا نشان داد که آنها آن اسمارا ازاسلام گرفته بعد از کمی تحریف درالسنهٔ خود گنجانده اند .

ترقیاتیکه مسلمین درفن ترکیب و ساختن ادویه بوجود آوردند تابع به ترقیاتی بود که ایشان درعلم کیمیا وعلم نباتات حاصل کرده بودند زیرا طبیعی است که تازمانیکه تبحر درعلم نباتات بهم رسانده نشود ازخصائص واوصاف طبیعیهٔ نباتات نمی توان چیزی دریافت کرد وباز فرضاً اگر درنباتات دارای یك مقدار معلوماتی هم بود واز کیمیا چیزی معلومات نداشت امکان ندارد درساختمان ادویه محرز موفقیت‌شد ولی وقتی یك ملت یایك فرد اولا درعلم نباتات و ثانیاً درکیمیا دارای اطلاع شد طبیعی است که درفن ساختن ادویه هم مهارتی باو دست میدهد چه سومی بدون دوم ودوم بدون اول امکان ندارد .

البته امروز در دنیای غرب وشرق کسی وجود ندارد که منکر این حقیقت مسلم که نخستین بانیان علم کیمیا مسلمین بوده اند باشد زیرا اگر تاریخ تمدن بشر مطالعه کرده شود ودر زوایای تاریخ ازجنبهٔ مقایسه وارد تحقیق شویم درك میکنیم که بانیان اولیهٔ علم کیمیا مسلمین بوده‌اند چه آنها دراثریك سلسله تجارب وعملیات خود اخیراً به‌نتیجهٔ مثبتی که عبارت ازعلم کیمیا باشد واصل شدند (۱)

(۱) انسانها قبل از نیل به تجارب مثبتهٔ کیمیاوی دراثریك سلسله زحمات میخواستند وسیلهٔ دریابند که سنگ را طلا بنمایند لهذا عقب یك مبدأ مجهولی که آنرا حجر فلسفی میگفتند سرگردان بودند تادراینکه دراثر امتزاج مواد باهم دیگر بدرك مبادی کیمیاوی امروزه نائل شدند ؛ درتاریخ تمدن مسلمین هم این تجارب دیده شده است وعلوم موهومهٔ سیمیا ، شیمیا ، ریمیا ، وامثال آن که درکتاب مطلع العلوم خوانده میشود علاقه با این موضوع دارد .

تاریخچهٔ ورود اطلاعات کیمیا دراسلام :

بعد ازان که مسلمین وارد میدان تحقیق و تتبع گردیده دارای فکر وسیع و منوری شدند هم چنانکه در سائر موضوعات علمی دست زدند کیمیا هم ازنزد ایشان اهمال نگردیده نخستین مردیکه دربین مسلمین خواست علم کیمیارا وارد کند خالدبن یزید بوده است زیرا این مرد علم مذکوررا بوسیلهٔ نقل و ترجمه از آثار دار الفنون اسکندریه وارد اسلام کرد چون این علم بمجرد ورود خود در دنیای اسلام مورد توجه مسلمین گردید لهذا شوقمندان وارباب تفحص دسته دسته درنزد خالد مشارالیه واردشده ازوخواهان فرا گرفتن علم مذکور بودند چنانچه ارباب تاریخ وسیر می‌نویسد که : نخستین ذاتیکه تن به‌شاگردی خالد مذکور در علم کیمیا داده ازو علم مذکور را فراگرفت یکی از ائمه اثنی عشر جعفر صادق (رض) بوده است وبعد ازان دانشمند دیگریکه جابر بن حیان باشد علم مذکور را ازخالد موصوف آموخت گویا بعدازاین تاریخ برعدهٔ کیمیا گران و کیمیا دانان در اسلام روز بروز زیادت کرد تااینکه نوبت به حکیم معروف اسلام ابوبکر رازی وشاگردان اورسیده ایشان علم کیمیارا کاملاً به‌مجرای نوینی سرراست کرده اساس کیمیای امروزهٔ اروپارا ریختند .

علمای محقق اروپا وآنانیکه عادت ندارند حقایق علمی رادر لفافهٔ اغراض مبنی بر تعصب شرقی و غربی و یا عصبیت اسلامی و نصرانی و بالاخره مدعیات حقیقت پوش ناسیونالیزم (ملیت) که ارمغان تمدن قرن بیست است بپوشانند میگویند که : هم چنانکه :

حامض نیتریك (Acide nitrique) وحامض کبریت (Acide sulfurique) وحامض

نیترو هیدرو کلوریك (Acide nitrohydrochlorique) را علمای اسلام کشف و بدنیا معرفی کردند پوتاس (Potasse) و نیترات نقره (Nitrate d'argent) و کلورید زیبق (Chlorhyde de mercure) و اوکسید زیبق (Oxyde de mercure) و ملح الطرطیری (Tartrate) و نترات پوتاس (Nitrate de potasse) و کبریت الحدید (Sulfure de fer) و سوده (Alcali) و زرنیخ و امثال آنرا که اکنون در دنیای غرب و تمدن اروپا مورد عمل و استعمال میباشد مسلمین کشف و بدنیاشناختاندند.

محقق شهیر جرجی زیدان در کتاب تاریخ مدنیت اسلامیه بحوالهٔ تاریخ ابن الاثیر می نویسد که :

در تاریخ تمدن اسلام باچنان مرکبات کیمیاویه برخورده می شود که آنها در ادوار اعتلا وعروج ومدنی خودها آنرا کشف نموده وبدسترس عامه گذاشته بودند که تااین قرون اخیره تمدن اروپا از بوجود آوردن نظیر آن عاجز بوده است چه مورخ شهیر ابن الاثیر می‌نویسد که وقتیکه زنگی های مقیمهٔ عراق بر علیهٔ حکومت مرکزی علم طغیان وبغاوت بر افراشتند حکومت مرکزی برای ازالهٔ بغاوت آنها در سنه ۲٦۹ هجری امر به سوقیات عسکری نمود وتخته های چوبی را که شاید برای عبور از انهار ساخته بودند بذریعهٔ ادویهٔ کیمیاوی طوری حاضر کرده بودند که دران آتش هیچ اثری نداشته از احراق مصئون باشند.

دراینکه این مادهٔ کیمیاوی که درچوب‌های مذکور مالیده شده بود چه بوده است ؟ مورخ مذکور از ذکر آن صرف نظر کرده است ونیز محقق مأسوف علیه دراینکه موجد باروت کیست ؟ هم از روی شواهد وتحقیقات‌خود درسال دهم مجلهٔ الهلال شرف اکتشاف باروت رابه مسلمین میدهد.

روبهمرفته اولین مرتبهٔ که در بارهٔ امور و مسایل دیگر کیمیاوی از قبیل عملیه های تقطیر ، ترشیح ، تصعید ، تبلور ، تذویب و امثال ایشان توصیفات

و تعریفاتی بعمل آمده است از طرف مسلمین بوده است .

علما و حکما واطبای اسلام نه تنها علم کیمیارا ترقی داده اساس کیمیا وی موجوده را گذاشتند بلکه دربین سلمین چنان اشخاصی هم بوده است که ایشان به نیروی علم و تحقیق بطلان کیمیای قدیمه را اثبات کرده اند چنانچه اولین کسیکه درین راه یعنی دراثبات بطلان کیمیای قدیمه در اسلام کتاب نوشته است حکیم و فیلسوف عالیمقام اسلام یعقوب الکندی بوده است که در اواسط قرن ۳ هجری کتابی درین زمینه نوشته ونشر کرده است .

رویهمرفته اگر خدمات علمای اسلام درین راه نمی بود شاید مدنیت غرب درزمینهٔ کیمیا (مثل علوم دیگر) هم امروز باین اندازه عظمت ونیر ونائل نمی شدند زیرا نهال اولیهٔ آنرا اسلام غرس کرد تااروپائیان ازان نهال برومند ثمر ومیوه گرفتند .

دراینکه اروپای امروز شاگرد علمای دیروز اسلام درموضوع کیمیا هست یانه ؟ این سوالی است که جواب آنرا بر علاوهٔ اینکه می‌توان از اعترافات علمای اروپا که در زمرهٔ کیمیاوی در بالا ذکر شد داد معهذا یك دلیل علمی دیگری هم در دست است که اینك عرض کرده میشود :

علمای تاریخ واجتماعیون وقتی میخواهند درجه نفوذ یك ملت را بالای ملت دیگری نشان بدهند به بعضی علائمی ازقبیل اصطلاحات علمی وصنعتی ومؤثرات صنائع وامثال آنها رجوع میکنند و می بینند که اگر درزندگانی اجتماعی یك ملت اثری از علائم بالا دیده شد حکم میکنند که این ملت از تمدن آن ملت متأثر شده است وچون درالسنهٔ غرب در زمینه کیمیا اصطلاحات زیادی اززبان عربی دیده میشود پس بنابر همان اصل هیچ تردیدی باقی نمی ماند در اینکه اروپا فیض یافتهٔ مدارس کیمیاوی اسلام میباشد .

از پیشرفتهای عمرانی مزار شریف

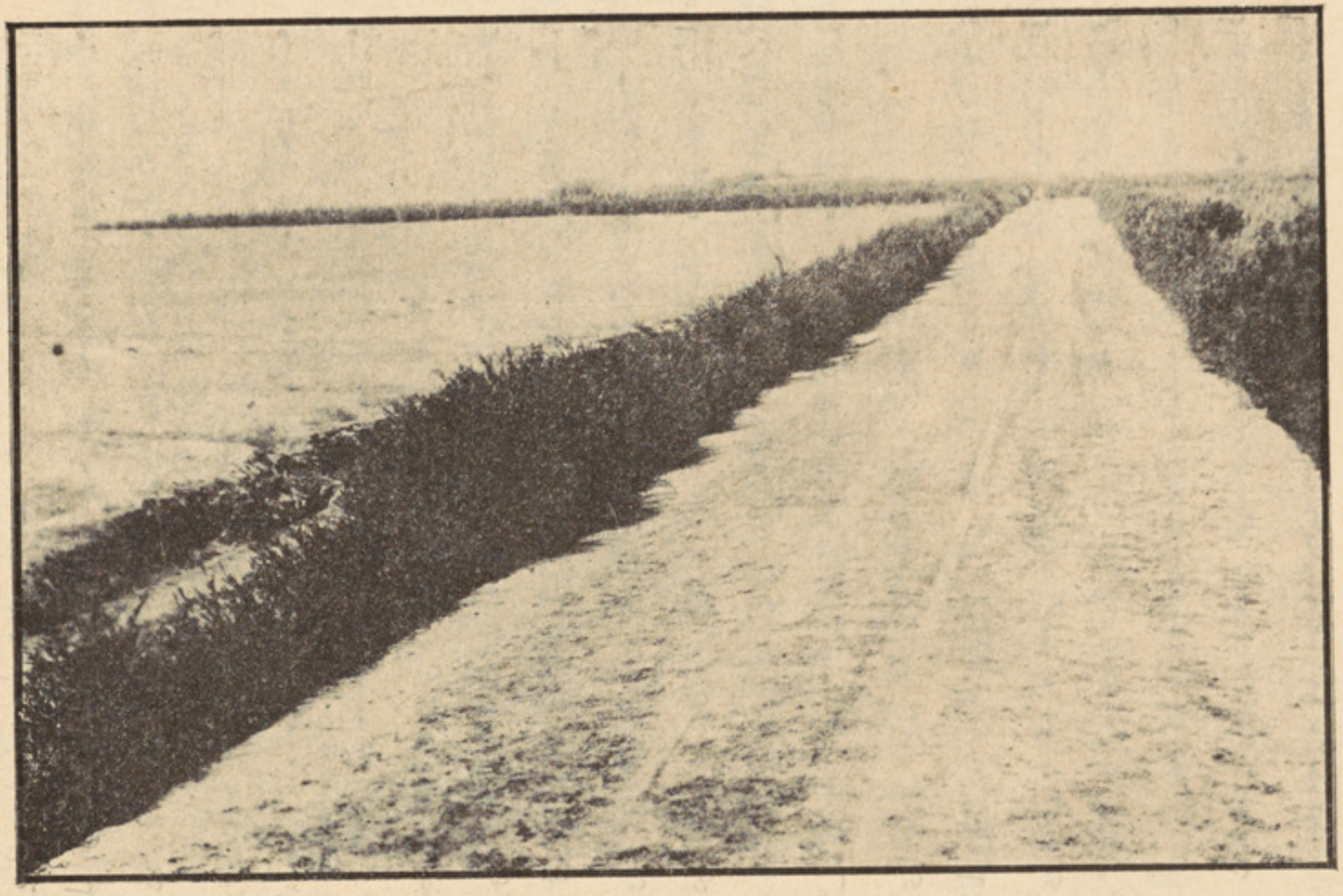

جادهٔ جدیدیکه درامتداد میدان سپورت قرار گاه فرقهٔ مزار شریف مابین باغ عمومی وباغ ذخیره ساخته شده است .

افکار ابن خلدون

راجع بمعاشیات

ترجمهٔ ملک الشعرا قاری

(۳)

تجارت در عصر حاضر باعتبار انفرادی و اجتماعی دو قسم است : آزاد و تحت حمایه تحت حمایه آنست که حکومت بوسائل مثبت یا منفی از و وارسی کنند . اما تجارت آزاد گویا درختی است خود رو یعنی حکومت بهیچ نوع امدادی ازان نمیکنند . بلکه تاجر باصول مسابقهٔ فطری طوری کار میکنند که در تنازع تجارت مقابله آزادی باقی می ماند مگر صنعتهای ضعیف توان شهرت نمی یابند از ینجهته حکومتهائیکه میخواهند از حیث صنعت کفایتی پیدا کنند صنائع قلمر و خود را نوعی امداد میکنند تا ترقی نموده باصنائع خارجه قابل مقابله گردد این اصول را ابن خلدون بطور ذیل بیان میکنند :

عوام تجار را لازم است که در حمایهٔ امیر صاحب جاهی تجارت کنند چه از فوائد حمایه یکی این است که مردم با او بد معاملگی نمیکنند . . . . . اگر دست حکومت بر سر تجار نباشد نه تجارت آنها بامن می ماند و نه قابل مسابقه میگردند که مورد اطمینان واقع شود (۱)

---

(۱) مقدمه ابن خلدن ٤٣٤

و راجع به تجارت خارجه میگوید :

تاجر جنسی را بخارج نقل دهد که احتیاج خوردوبزرگ بدان یکسان باشد . . . . . اجناسی که بعضی مردم بدان احتیاج دارند فروش آن خیلی مشکل است بنابرین نقل اجناسی که محتاج الیه عموم باشد بممالك دور دست بیشتر سود مند است (۱)

امروز مسئلهٔ توازن در بین طلب و رسد نزد حکومتها اهمیت زیادی پیدا کرده چه بعد از جنگ عمومی رأی اکثر ممالك این است که حفاظت از تجارت سلب گشته و آنقدر سرمایه در دست مردم نیست که مقابله ترا نکرد اما فکر بعضی آنست که بعد از جنگ تجارت رونقی بخود گرفته و سببش امنیت راه هاست برعلاوهٔ جنگ ، درسی بتمام ملل داده که بقدر ممکن بیامردی خود برخاسته وخود کفیل خود گردند بنابرین هرملتی در تهیهٔ زیادت مال کوشش می ورزد لیکن در اثر تنزلی که از جنگ عالمگیر در معاش عموم وارد آمده و تباهی که بدنیا کار فرما گشته پولی که به‌بهای این مال مهیا گردد در جیب مردم نمانده و در نتیجه آنچنان دو سه صدمهٔ بمعاش رسیده که عقل مدبرین معاش هم دران بهت مانده است . مال بسیار است اما خریدار نایاب بوده در هرطرفی عوض فائده خساره وارد است غرض راجع بمشکلات طلب و رسد ابن خلدون مینویسد :

وقتیکه اموال تجارتی مدتی ارزان مانده در نرخ بازار نفع تجار نباشد فائده مفقود وبازار آنها کساد میگردد . . . . . این قضیه تنهابه تجارت منحصر نبوده بلکه

(۱) ص ۴۳۶

اهل صنعت وپیشه وران نیز گرفتار آن می گردند . . . . . مختصر هر جنسی که ارزان بماند تجارت آن برای تجار خساره بار می آرد . . . . . طوری که ارزانی مال ضرر آور است گرانی آن نیز خوب نیست . حالت کسب ومعاش وقتی خوب است که نرخ اشیا بحد اعتدال باشد (۱)

آمدیم بر اجاره ومسابقت . اجاره عبارتست از انکه یك شخص یا جماعتی اختیار چیزی را کاملا یا اختیار قسمت بزرگی ازان را در دست گیرند . ظاهر است درینصورت تعیین قیمت بمیل اجاره دار میباشد درین مسابقه فوائد بسیاری است اما ضررش نیز کم نیست مفکرین اسلام نوعی از اجاره را که احتکار است سخت مخالفت دارند . وراجع باحتکار ابن خلدون گوید .

ذخیره کردن غله بطمع گران فروشی درقحط وفروختنش ببهای گران که گویا کشیدن پول است از دست مردم مفت ورایگان منفور بوده و مردم از ناچاری بقیمت گران میخرند ازینجهته این معامله طبعاً مکروه و بسبب احتیاط حرام گردیده خصوصا احتکار درمعاملهٔ قوت خساره دارد بعلت آنکه اشترای مأکولات جبری واز غیر آن اختیاری بوده مردم بمیل خود در سر آن پول میدهند واز برآمدن پول از کف متاثر نمیگردند (۲)

چنانکه ملاحظه میشود ابن خلدون احتکار را امری زشت دانسته اما بشکل دیگر احتکار که امروز آنرا عهده براری یا اجاره میگویند چندان ملتفت نگشته واقعاً عهده براری چیزی و احتکار چیز دیگری است . امروز اجاره سهولت کار را فراهم ومسئولیت عهده براری را معین میسازد .

---

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ۴۳۷ (۲) ۴۳۷

صرف سرمایه :

صرف سرمایه مکملات. احتیاج انسان دوقسم است یکی آنکه بالذات رفع احتیاج مینماید مانند غذا ولباس وغیره آنکه بالواسطه بدردمامیخورد مانند آسیا و ماشین دوخت . در معاشیات مراد از صرف سرمایه استعمال اشیائی است که بالذات رفع احتیاج مینمایند . احتیاج هم دوقسم است ضروری وغیر ضروری . ضروریات سه قسم است ضروریات زندگی که برای بقای حیات لازم است ضروریات کسب وعمل که برای پیشه وکسبی لازم است یابران اثری دارد مانند صحت شغلهای تفریحی غذای خوب وغیره ضروریات رسوم که بتقریب شادی یاغم پیدا میشود . احتیاج غیر ضروری (تعیشی) آنست که ضروریات سه گانه را گذاشته سرمایه را بتکمیل خواهشات ومیول استعمال نمایند . امابرای ضروریات وتعیشات معیاری گذاشتن تقریبا محال مینماید چه اگر یك چیز برای شخصی در عداد تعیشات شمار شود همانچیز برای شخص دیگر از جملهٔ ضروریات میباشد مثلا اگر شخصی ده نفر عائله وماه پنجصد روپیه آمدنی دارد موتر گرفتن برای اوتعیش است درصورتیکه اگر با این دخل یکه وتنها باشد داشتن موتر برای اوتعیش نیست . رنجبریکه روزانه کار بسیار میکندرفتنش بهسینمادرماه یکدو نوبت قطعا تعیش گفته نمی شود ،

غرض دائرهٔ ضروریات بی نهایت وسیع وخواهشات گرچه انتها پذیر بوده اما یك خواهش بسر نمیرسد که خواهش دیگری پیدا میشود واین را دراصطلاح قبض وبسط احتیاجات میگویند . واین خلدون راجع بهاحتیاجات میگوید :

در اسواق اشیای ضروری انسان بفروش میرسد لکن اشیادر درجهٔ ضرورت

همه برابر ویکسان نیستند بلکه بعضی بسیار ضرور بوده بدون آن چاره نیست مانند غله وسائرا قوات وبعضی غیرضروری ونمائشی است مانند لباس خوب وانواع اسباب نمائش (۱)

ازین ببعد راجع به طلب ورسد نیز کما بیش شرح وبسطی داده میگوید :

عموماً تعیشات سه سبب دارد یکی آنکه از کثرت عمران احتیاج باشیای غیر ضروری بیش میگردد . دوم کسبه عموماً دربلاد متمدنه ضروریات معیشت خود را به سهولت پیدا میکنند وبنا برین باشیای غیر ضروری متوجه میگردند سوم مردم مرفه الحال درشهر بیشتر واحتیاج نیز بیشتر باشد (۲) اقتباسات فوق را مطابق باصطلاح معاشیات میتوان چنین توضیح کرد که قانون طلب دراصل قانونی است که اسباب کمی وبیشی طلب چیزی ازان معلوم میشود . حقیقةً قانون رجحان مخصوص میول انسانی را ظاهر میکنند واین رجحان را بطرق مختلفه میتوان بیان کرد مثلاً :

۱ ـ چیزی که مقدار رسدش افزون گردد قیمتش کمترمیشود .

۲ ـ هر چیزیکه مقدار رسدش کم شود قیمتش افزون میشود .

درمثال نمرهٔ اول حالت طلب و درمثال نمرهٔ دوم حالت رسد معین فرض گردیده وبرای زیادت توضیح ازابن خلدون اقتباس میشود .

عمران بلاد وقتیکه وسعت گیرد نرخ اشیای ضروری تنزل وازغیرضروری بلند میشود چه مردم درحصول اشیای ضروری مانند غله وغیره بیشتر توجه میکنند . . . . . وا کثرحصهٔ عمران به تحصیل آن مشغول میگردند

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ٤٠٠ (۲) ص ٤٠١

ومحصول دست رنج هریك آنقدر ازاحتیاجش افزون می ماند که احتیاج جمعی را کفایت میکند و بنابران قیمت غلهٔ فاضله ارزان میگردد آری درهنگام قحط وغیره بدینحال باقی نمیماند وچون بمیوه وامثال آن چندان احتیاج نمی افتد مردم هم بتحصیل آن چندان میل ندارند البته اگر تمدن وسعت یابد طلب این اشیایش ورسدش کمتر میشود . لکن حالت قری وقصبات برعکس آنست چه توجه ده نشینان بطرف اشیای غیرضروری کمتر میباشد (۱) ودرجای دیگر اینمطلب را با نهایت تفصیل چنین شرح داده است :

تا هنگامیکه عمران تکمیل نیابد وتمدن در طبائع رسوخی نگیرد مردم بفکر تحصیل معاش ضروری میباشند . وچون تمدن انبساط پذیرد ودراثر کثرت عمران کسب وعمل زیاد شود وقت آن میرسد که پول درسر اشیای غیر ضروری بخرج رسد . . . . . از انجا که غذا و مسکن از نخستین احتیاجات انسان است بیش ازهمه درتحصیل این هردو توجه مینمایند ودروقتیکه ازین هردو فراغت دست داد آنگاه میل به تکلفات میکنند . . . . . وقتیکه تمدن ترقی کرد صنائع فضله که مقصود بالذات نیستند هم رونقی بخود گرفته وقسمت بزرگی از سرمایه درسر آن بخرج میرسد (۲)

چنانکه ملاحظه میشود ابن‌خلدون تنهاراجع به‌سرمایه شرح وبسطی نموده مسائل ضروری آنرا تقریباً بطور تمام وکمال بیان فرموده اینقدر هست که بیانش مرتب نبوده بلکه درهرجا که از حضارت وتمدن ذکری نموده ضمنا ازینمسائل هم بحث رانده است .

وراجع بخصوصیت معیار ضرورت رأی ابن خلدون آنست که درممالك متمدن

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ۴۰۲-۴۰۳ (۲) مقدمه ص ۴۴۰

بعضی از مردم دارائی زیاد نداشته ثروت شان اندك میباشد وازینجهت ضروریات آنها زیاده نمیگردد چنانکه می نویسد :

کسب انسان حقیقةً قیمت کار وعمل اوست وقیمت اعمال متفاوت بوده بعضی که‌ضروری و طرف احتیاج عموم واقع است قیمتش هم‌زیاد میباشد وچون عوام ضرورت اعمال دینی‌را نمیدانند وعلما هم‌ظاهراً خودرا از مال وسرمایه مستغنی میگیرند خواهشات ایطائفه باوجودی که روحانیین گفته می‌شوند بااهل شوکت یاصنعت برابر نبوده آنچه درقسمت اینها میرسد اندك و در نتیجه ضروریات اینهاهم مختصر باشد (١)

ماازافکار ابن خلدون راجع بمعاشیات بهمین قدر اکتفا نمودیم لیکن بیانات او درین زمینه بیشتر بوده چنانچه همه‌را بااسباب وعلل آن شرح داده‌و این دلیل است برتعمق او درمشاهدات و تخصص درتاریخ لکن بعض مسائل اوچندان‌مورد پسند معاشیین عصر نبوده و مانیز که‌ازنظام معاشی عصر بحثی نداریم لذا ازبقیهٔ مسائل صرف نظر نمودیم هرگاه مطالعه کنندگان میل بافزونی معلومات دارند باین ابواب مقدمه رجوع کنند :

شهر هرقدر آباد باشد همانقدر اهالی برفاه و بازار آن برونق میباشد (٢)

خدمت (مأموریت) معاش طبیعی نیست (٣)

اخلاق و عادات تجار (٤)

رسوخ صنائع دربلاد بواسطهٔ رسوخ حضارت وطول مدت آنست (٥)

فصول دیگری نیز مشتمل برین مباحث است .

---

(١) مقدمه ابن خلدون ص ٤٣٣ (٢) ص٣٩٧ . (٣) ص٤٢٣ (٤) ص٤٣٥ (٥) ص٢٤٢

ادبیات

ازطبع جناب غلام احمد خان «نوید»

غزل

کی لاف علم‌ودانش وفرهنگ میزنم
مستم سخن ز بادهٔ گلرنگ میزنم

بی نشه یك نفس نتوان برد بار غم
ساغر زباده گشت تهی بنگ میزنم

گه پای خم شکستم وگه فرق محتسب
از بی‌خودی بهرچه رسم سنگ میزنم

از ریش پیر صومعه فیضی نیافتم
اکنون به زلف دختر رزچنگ میزنم

ازبسکه کرده حوصله‌ام تنگ روزگار
با هرکه میرسم سخن ازجنگ میزنم

. . . . . .

ساقی خمار باده مرا مو دماغ کرد
پیمانه را گرفته و بر سنگ میزنم

خو کرده ام به محنت وآواره گی «نوید»
آتش بفر افسر و او رنگ میزنم

پشتنوالی

گل پاچا الفت

گرده‌دنیا کی د پشتون په‌شانی زوان نه و ینم
په‌هیس‌میدان‌کی ئی‌ذلیل‌او‌خوار‌و‌حیران نه‌وینم
په شجاعت‌کی ئی‌سوك ساری په‌جهان نه‌و ینم
د چا په مخکی ئی هیسکله نا توان نه و ینم
په خپله توره اوغیرت باندی داقام نازیژی
په شجاعت چه خدای‌ورکری شامدام نازیژی

یمه پشتون‌لکه زمری په غرور غوکی یم تل
کومه شکار کار دی زما د دشمنانو وژل
که‌یمه یوازی نه‌و یریژم‌که دشمن‌می وی شل
هیچری ساری نه و ینمه په میرانه کی خپل
توره په لاس او سپر په غاره یم ولار په میدان
لرم هیبت او دیر غیرت یمه مشهور پهلوان

د خپل‌وطن په پاکه سیمه کی‌دشمن نه پریدو
په شاو خوا کی د وطن‌غلیم‌په من نه پریدو
د هیچا لاس دخپل وطن په شکلی‌تن‌نه پریدو
خرواوغویو ته‌دوطن شینکی چمن نه‌پریدو
سربه تری غوس کو که کاژه زموژ کورته گوری
کور خولاسه کوی که سبی ته ز موژ پورته گوری

دوطن ننگ و ناموس ساتی پشتانه په توره
په‌یوه سوك خپل ماته وی ملاددشمنو چوره
سوك چه‌دشمن دپشتنودی مورئی وینم‌بوره
د پشتنو دشمنان دی په هر میدان تر هوره
د پشتنو د اقبال ستوری لکه لمر ز لیژی
دتورو بریش نه‌ئی دشمن په‌مال دسرویریژی

سرور کول وطن د پاره دی معراج زموژ
د اقربانی ده شامدام عرف و رواج ز موژ
دی توریالی او ننگیالی واره افواج زموژ
بی له خپل خدایه نسته بل چاته احتیاج زموژ
خدای پشتنو لره ورکری دی ظفر او بری
لکه گید رورته شکاریژی دبل قوم زمری

خپلو مینزو کی زیاته مینه او «الفت» لروموژ
یودبل حق کی صداقت او شه نیت لرو موژ
له خپل وطن لره اخلاص او محبت لرو موژ
په حفاظت کی د و طن دیر مهارت لرو موژ
دخپل وطن دحفاظت‌درس‌موژ ته‌دین را کری
په د غه باب کی حکومت تل آفرین را کری

خزانیه

از طبع جناب غلام دستگیر خان
سابق سرمحرر ادارهٔ جریدهٔ انیس

آمده دی بهار رفت — لشکر گل کنار رفت — سبزه ز مرغزار رفت
« مرغ شکرشکن کجاست »

دبدبهٔ بهار کو — نغمهٔ چنگ و تار کو — چهچهه هزار کو
« لاله و نسترن کجاست »

وصف بهار تا بکی — نغمهٔ تار تا بکی — صوت هزار تا بکی
« بلبل خوش‌سخن کجاست »

رنگ خزان دی نگر — رفته بروم و ری نگر — برف و خنك زپی نگر
« سبزی نارون کجاست »

باز بهار میرسد — گل بکنار میرسد — رقص چنار میرسد
« نغمهٔ تار زن کجاست »

چشم طرب کشاده شد — مست سرم زباده شد — خاطر عیش زاده شد
« سبزه‌چمن‌چمن کجاست »

این سخنان عشق زا — شورش دل کند بپا — حال دلم ببین بیا
« شائق شعرمن کجاست »

په سینما د دنیا او فلم دهوا کی

یوه جنگی درامه

داجنگ ددوه کسوتر منز چه اوری او ژمی بلل کیژی دمنی په لندوورزو اواو ژدو شپو کی وروروو شروع کیژی .

ژمی بل سه نکری دغریبانو تود پوستین چه اوری دی سیروی اوپه شنوشنو ونوزیر کور کمند دوروی واره اوزاره ریژدوی خواران ربروی غریب ازاری کوی خلق په کورو اواو به په ولوکی ایساروی نو اول اسباب دمدافعی برابرکی دوریزی او دلرو سپر دلمر مخی ته ونیسی او په زمکه باندی کله د باران دساسکو او کله دژلی دد انو گوله باری شروع کی خلق دمریضانو په شان په بستروکی سملوی او پشی ئی دصندلی په زولنوکی بندی کی لاری هم دواوروپه فوجودکی کی چه یوبنیادم دبل پشتنی اواحوال پرسی تهونه رسی اونه یودبل له حاله خبرسی دده داخیال وی چه زه به دبشر له کالبوته دجد وجهد او کوشش روح و باسم اجراءات اوکارونه به ئی معطل کم خود بشر د پاخه فکر په مقابل کی دده خام خیال سر ته نه رسی ناکام پاتی کیژی که دی هرسومره شدت وکی اوزور ولگوی په یو چارك سکروئی مخ تورسی او که په هرسومره قهر د بشر د رشائی ته دسرو سپره رساله ولیژی چه گرمه بخاری دتوپ په شان زان ته چو و وینی په ساره زره مخ پیرته درومی نوددی رسالی دپاره د بخاری دودله غاز زهر داره کم ندی .

خوا فسوس که دچاپه کاله کی دادودچه دیخنی اوسرو سترگی ورندوی نه وی او دیخنی پنجوئی زره نیولی اوریگدوی ئی او دی بی له دی چه له خدایه ددوزخ آرزو وکی اویادحسرت په آه زان تودکی بله چاره خپله نه وینی

کشکی دده په حال هغه سوك چه له هربنیادم سره ئی رگ دهمنوعی شریك دی او دنورو په در دخوژیژی خبرسی هغه که سه هم په توده صندلی کی پروت اوخولی پری ماتی وی زره به ئی له سروورپژدوی اوهغه عاجز به د همدر دی په حرارت تودکی اونه به ئی پری دی چه دژمی شهید وباله سی .

زکه حساس او بیدار بنیادم نه غواری چه یوازی خپل زان ترسیبه کی او خپل ملگری ددشمن نادودوته پریژ دی .

په دغی خوارانو چه جنگ ته مستعد نه وی او غیر محارب بلل کیژی دپر دیو زرونه هم‌سوزی او بی‌له‌بیرحمه ژمی بل هیس دشمن دغسی بیگناه او بی وسلی خلقوته تعرض نکوی .

خوژمی چه‌له میزان او ترازو دانصافه اووشتی او په اوله مرحله دجنگ کی ئی دلرم او عقرب نوم په زان ایشی باید سوك تری درحم طمع ونکی زکه .

(نیش عقرب نه از پی کین است مقتضای طبیعتش این است)

نوسه به کوو ؟ په هر خونه کی به‌ئی سوزو او دقوس (لیندی) گاتو ته به‌ئی پیر پیر اواوژده اوژده بالا پوشونه سازو وچه یو خوار او غریب ئی له یوه غوژی لاندی پت شی اودیوه بل مسلمان شه‌را سره وشی فقط

(گل پاچا ، الفت)

خزان زندگانی

« تا غنچهٔ مراد بخندد خزان رسید وا حسرتا که تازه ندیدم بهار خویش »

گلهای خوشرنگ وزیبا پژمرده میشوند؛ برگهای زمردین زرد شده، یکان یکان میریزند وساحهٔ چمن‌را طلاکار میسازند؛ آب روان وشفاف، از رفتار بازمانده، رفته رفته منجمد میشود؛ مرغکان خوش آواز، از نغمه‌سرائی دست کشیده، سراسیمه بهرسو فرار میکنند: بالجمله طبیعت سرتاسر طراوت وتازگی خودرا باخته، خزان میشود. وآثار حیات ونشاط خودرا از دست میدهد ...

همین قسم من هم حس میکنم که بهار زندگانیم با قدمهای سریعی بسوی خزان خویش میگراید؛ وهیچ قوتی وجود ندارد که ازین رفتار اومانع آید!

خزان طبیعت یك خزان موقتی است که پس‌از سپری شدن فصل‌دی، دوباره بواسطهٔ طلوع بهار حیات بخشا، روح زندگانی ونشاط خویش را ازسر میگیرد. اما افسوس که خزان زندگانی من چنین نیست! بلکه این خزان عبارت ازمقدمهٔ فناونیستی روح وجسم من است!

ای کاش بمثل نهالهای نورسیده، بدنبال خزان خود، بهاران دیگری میداشتم تادر انتظارآن، روزگار فسردگی‌وخمودزمستانرا باخاطر امیدواری‌بسر میبردم! لیکن قلب من پراز آرزو و خالی از امید است!...

منظرهٔ خزان طبیعت دلم‌را مملو از ناامیدی عمیقی میگرداند که در تهٔ آن

ظلمات بدبختی وعقده های درونی ساکن میباشد ... هوای خنك تیره ماه وباد های تندآن، تااعماق قلبم‌را بلرزهٔ مرگباری می آورد ؛ رقص حزین برگهای خزانی، فلسفهٔ حیات‌رابطور عجیبی پیش‌نظرم مجسم میسازد : بفکر می افتم که هر چیز، وقتی باثر عوامل طبیعی وغیر طبیعی، محکوم به‌فنا ومرگ‌شد، همینطور دستخوش هرعاملی میگردد، ولوآن عامل بسیار ناچیز وهرزه هم باشد!

خیره گی ورنگ پریدهٔ آفتاب، امیدها وآرزو های نارسا وبی ثبات را بمن معرفی میکند ؛ وبالاخره هرمظهری از مظاهر خزان، تأثیر دیگری از افسردگی و مرگ، درروح من‌القاء کرده، روی همرفته، وضعیت حقیقی خودم را در پیش چشم‌مجسم میگرداند، وملتفتم میسازد که دورحیات گذشته واکنون منتظر فنابایدبود!...

ای خاطرات شیرین! خوشبختی وای ساعتهای انگشت شمار سعادت! که بهار زندگانی مراتشکیل میدهید، اینك باید با شماخدا حافظی کنم... زیرا رفتار حیات من‌نیز، بمثل رفتار خزان طبیعت، خیلی‌سریع است وامان نخواهد داد که بیشتر از این ازهمراهی تسلی بخش شمالذت ببرم!

ای‌دقیقه های‌زود گذر وخیال‌نما! اگرچه من میمیرم ودرزیر زمین‌پژمرده میشوم، اماخاطرات قشنگ شما نه تنهاتا دم مرگ وآخرین نفس زنده گی در ذرات‌وجود ناکامم زنده خواهدبود، بلکه ازآن‌پس نیزدرزیر خاك‌نقش زیبای‌شما درقلب پرارمانم، جاوید خواهد ماند!...

ای عیش گذشته که دگر باز نیائی رفتی توز دست ونروی هیچ زیادم

« د ـ ا »

کدام یکی زرنگ تر است؟

چندی پیش در ضمن مقدمهٔ که راجع به نشر افسانه ها نگاشته شده بود ، وعده کرده بودیم که در آینده هر قسم افسانه ها ، حتی افسانه های مصور را نیز نشر خواهیم کرد .

اینست که اکنون یك افسانهٔ مصوررا که درحقیقت عبارت ازیك درامهٔ کوچك است و در ضمن عبارات شیرین زرنگی و چالاکی ارباب معامله را نشان میدهد ، از فرانسه بفارسی ترجمه کرده محض تفریح خوانندگان عزیز تقدیم میداریم . ضمناً این درامهٔ کوچك برای نویسندگانی که درین رشته بلدیت و ممارست نداشته باشند ، (نه از حیث موضوع بلکه صرف از جنبهٔ طرز نگارش) با در نظر گرفتن تطبیقات محیطی ، بحیث سرمشق نمونه نیز کار داده میتواند . « رشتیا »

پردهٔ اول

موریس ـ و ـ فرانسوا

وقتیکه پرده بر داشته میشود ، صحنهٔ نمایش درتاریکی واقع میباشد . شعاع یك چراغ برقی دستی که صاحب آن معلوم نمیشود اطراف اطاقی را جستجو مینماید . از وضع اطاق مذکور چنان فهمیده میشودکه باید اطاق کار بسیار مجلل وعصری باشد. میز بزرگی از چوب آبنوس مزین به تزئینات عاج در بالا سر اطاق قرار گرفته سطح آن پوشیده از شیشهٔ بلوری بزرگی است که چوکات نکلی دارد و چراغ قشنگی از المونیوم بر سر آن آویخته شده

است. در آخر اطاق ، یك صندوق پول قرار دارد . صحن اطاق پوشیده از قالین سبز و گلهای آن سرخ است . چند لحظه شعاع چراغ برق ، بچهار اطراف خانه دور میزند . سپس دربیرون صدای فش فش موتری بگوش میرسد و متعاقب آن آواز باز شدن دروازهٔ آن بلند شده و بلا فاصله کلیدی درقفل بگردش می آید . و شخصی بریك زینهٔ دو پته ئی بالا میشود . درینوقت چراغ برقی خاموش گردیده ، سایهٔ شخصی دیده میشود که برای مخفی ساختن خود در میان اطاق کوشش میکند و بطرف پنجره میرود . . . « موریس » دشنامی برزبان رانده ، بهرصورت است در پشت میز کار ، دوزانو بر زمین می نشیند .

فرانسوا (از بیرون) : - عزیزم فوراً پیش تو می آیم - در باز میشود و بر آستانهٔ آن شخصی که بلباس شب نشینی (سمو کنگ) و گل قشنگی در کاج لباسش نصب است ظاهرمیگردد وچراغ روشنی انداز جیبی خود را روشن میکند. شعاع چراغ مثل اینکه قصداً بآنطرف متوجه شده باشد، بریکی از بوتهای او کتا و می افتد و پای مذکور بآهستگی پس میشود حالانکه در همین لحظه شخص تازه وارد تفنگچهٔ بزرگی را از جیب خود بر آورده فریاد میکند : اوباش دستهایت را بهوا بلند کن !

موریس (تبسم کنان بکمال آرامی) : او ! غال مغال لزوم ندارد ! بهم جورمی آئیم! من گیر آمدم ودیگر مسئله نیست - (ونگاهی بطرف اثاث البیت خانه افگنده) چه اثاثیهٔ قشنگی! فرانسوا : اینجا چه . . . . میکنی ؟

فرانسوا : اوباش دستهایت را بالا کن

موریس :- استنطاق فائده ندارد ! غیر ازحضور قاضی ، بدیگر کسی نخواهم گفت پولیس را صدا کنید .

فرانسوا:- اگر کوچکترین حرکتی بکنی ، مغزت راپریشان میکنم - احمق ، زود باش جیبهایت را . . . سر آن میز . . . خالی کن .

موریس بچشم .

(از جیب خود یك سگرت دانی ، چند دانه کلید و یك سگرت افروز و یك کتابچه و یك کاغذ دان بیرون کرده روی میز میگذارد .)

فرانسوا : تفنگچه . . . زود باش تفنگچه‌ات را روی میز بگذار .

موریس : اشتباه کرده ای ، وقتیکه (کار میکنم) هرگز اسلحه باخود نمیبردارم .

فرانسوا : اکنون معلوم میشود . نزدیك بیا تا به بینم . . . دستهایت را بهوا بلند کن . . . بگردان (او را می پالد) خوبست برو بنشین ، نه ، آنجا نه . . . پشت سر میز .

موریس : دیگر ؟

فرانسوا : مثلیکه آقا عجله دارند . اکنون کاغذ ها را باید دید . (کاغذ دان را باز میکند) اوه ! نام من در ینجا چه میکند ؟ . . . « فرانسوا تاجر ، هوتل مخصوص جادهٔ مك مهون نمره ۱۱۷ - بروز جمعه همراه خانم خویش ازخانه بیرون میشود » - راست است امروز جمعه میباشد ، خوب : - « بتأتر میروند . پیش خدمت پیر بانتظار با دار های خود نمی نشیند . چندین مجالس اداری : شرکت مشترك فرانسه وسیام که کار تیل ها و روغنیات وقند نورویژی را میکند و غیره » بالکل صحیح . اینها را از کجا خبر داری ؟

موریس : . . . مثلیکه خوش تان آمد ؟

فرانسوا : - (دوباره بخواندن مشغول میشود) « رئیس هیئت مدیرهٔ شرکت دوای دندان سازی فرانسه که مجلس اخیرهٔ آن بصورت بی نظمی خاتمه یافت » بهتر شده میرود . . . « باید درخانهٔ خود یك بستهٔ بزرگ اسناد و مقداری پول نقد موجود داشته باشد ه - ا - ن . . . » چه معنی دارد ؟ . . . ه . ا - ن ؟

موریس (شانه های خود را بالا انداخته) : طفلانه : ه - ا - ن یعنی هیچ اشکال ندارد . دیگر چه میخواهی !

فرانسوا : آه ! خوب ه - ا - ن . . . بلی ، تو که اینجا آمده ای از راه . . .

موریس : (باوضع کسالت کارانه) . . . از راه پنجره ، از مجرای آب ، کلکین اطاق نان خوری دیگر چه میخواهید ؟ . . .

فرانسوا :- فکر میکردی که در ینجا پول واسناد را بدست بیاوری ؟

موریس :- (شانه های خود رابالا انداخته) اگر بگویم که بقصد حمام کردن آمده بودم ، آیا باور خواهید کرد ؟

فرانسوا : ـ این اوباش چقدر ظریف است ! یك چیز دیگر پرسان میکنم : کدام کس نسبت بمن بتو معلومات داده ؟

موریس : ـ این ، از جملهٔ اسرار مخصوص پیشهٔ ما بشمار میرود !

فرانسوا : ـ خوب اکنون به مأمورین پولیس تیلفون میکنم .

موریس : ـ نه ، این کار را نکنید !

فرانسوا : ـ فوری میگوئی یا تا ۵ دقیقهٔ دیگر ؟

موریس : ـ آیا به دانستن اینکه معلومات مذکور را از کجا گرفته ام ، بسیارعلاقه دارید ؟

فرانسوا : اوه ! نه چندان ! . . .

موریس : بلی ، می بینم که باین مسئله بسیار دلچسپی دارید .

فرانسوا : ـ فرض کنیم همینطور باشد .

موریس (بملائمت) : ـ درینصورت ، بشما نمیگویم .

فرانسوا (وضعیت او را تقلید کرده) : ـ همینطور ؟

موریس (بجدیت) : ـ بلی ، همینطور . اگر شما میخواهید که منبع اطلاعات مرا پیدا کنید پس معلوم است که دانستن آن برای تان مفید میباشد . درینصورت هیچ دلیل ندارد چیزیرا که شما بکمال خوبی ازمن خریداری کرده میتوانید ، مفت بشما تقدیم کنم .

فرانسوا : ـ بسیار زرنگ هستی ! اکنون بزیر آتش تفنگچه من واقع میباشی و از طرف دیگر فقط یك حرکت جزئی کفایت میکند تا تو را بحیث شخص بدکاری تسلیم پولیس بنمایم ولی باز هم نزاکت وظرافت بخرج میدهی ! اینکه بسیار تند است !

موریس : ـ من از مفاد خود دفاع میکنم . ممکن شما این کار مرا درست ندانید . . . ولی دلیل بیارید .

فرانسوا : ـ دلیل من موجود است . واکنون آن را بتو می فهمانم . (موریس بنای بر خواستن میکند) بنشین یا منتظر آتش طپانچه باش . . . به ترتیب کار کنیم صبر کردن بتو ضرری ندارد (دو باره مشغول جستجوی کاغذ دان میشود) . . . بدبخت کارت ملاقات هم دارد . . . « موریس لوموان ؛ مأمور . . » بگو به بینم آیا این کارت از تو است ؟

موریس : ـ عجب سوالی !

فرانسوا : ـ چطور باور کرده میتوانم ؟ این دیگر چه چیز است ؟ (عکسی را کشیده نگاه میکند) رفیقه ات ؟

موریس : ـ یعنی دوست من . . . انشا الله بشما که کدام نسبتی ندارد !

فرانسوا : ـ اما بخدا ، این . . .

موریس : ـ (با وضع استهزاء کننده) از برای خدا !

فرانسوا : ـ . . . نینی لامپیون است !

موریس : ـ بلی نینی لامپیون اکتریس تئاتر فولی پوپنکور

فرانسوا : ـ بد بخت ! از هیچ چیز انکار نمیکنی . آیا او از پیشهٔ تو خبر دارد ؟

موریس : ـ (بینی خود را بعلامت نفرت بالا پرانده) عجب فکری ! آیا گاهی زنها را از جریانات مطلع میسازند ؟

فرانسوا (با لحن کنایه دار) : ـ بلی ، احتیاط همینست ! این کاغذ دیگر . . . چه خواهد بود ؟ (آن را بسرعت میخواند و بعد بکمال علاقه مندی ازسر شروع بخواندن میکند) خواب می بینم . . . « والشیم صراف خیابان شانزلیزه (نمره ۲۱۷ مدیر شرکت (دوای دندان سازی ملی) ، مشغول جمع آوری سرمایه است تا کارخانهٔ (ژنرال دانتیر) « دوای دندان سازی » را که مالکین آن در صدد فروش میباشند ، خریداری کند . . . » چه‌معنی دارد ؟

موریس : ـ برگهٔ یکی از رقبای شما است ! می بینید چه چیز قیمت داریست ؟

فرانسوا : ـ نه اینرا نمیگفتم . بلکه این مخففات را نمی فهمم :ـ م ـ خ ـ ب ـ م ؟

موریس : ـ پس باید همه را برای شما ترجمه کنم ؟ـ خوب ، م ـ خ ـ ب ـ م یعنی : معاملهٔ خوبی ، لائق مراقبت .

فرانسوا : ـ مثلیکه نقشهٔ کدام دزدی است‌که طرح کرده‌اند ؟ . . . یا کدام عملیات منفعت جویانه است که درامور صرافی بضرر کدام کسی اجرا مینمایند ؟

موریس : ـ کلمات زشت وکنایه دارچه فائده دارد ! (بعداز کمی توقف) بگوئید به بینم آیا میخواهید که مرا درینجا پوپنك بزند ؟

فرانسوا : ـ بگذار . . . (برخواسته سرخم انداخته به عرض و طول اطاق قدم میزند و بعد مقابل موریس هم می ایستد) تمام معلومات تو راجع به والشیم همینست ؟

موریس : ـ آیا گاهی نسبت به تجار معلومات کاملی میتوان پیدا کرد ؟

فرانسوا : ـ ظرافت بس است ؟ بگو به بینم چه کسی این معلومات را بتو داده ؟ میخواهم بدانم ، شنیدی میخوانم اینرا بدانم !

از پیشرفت های عمرانی مزار شریف

یك منظره ازباغ ذخیرهٔ جدیدیکه درسال ۱۳۱۶ ازطرف قوماندانی فرقهٔ مزار درجوارقرار گاه‌فرقه‌ساخته شده است

موریس : ـ چقدر لجوج هستید ! بسا اشخاص در دادن این معلومات شریك میباشند . . . باشندگان همان محله . . . نمیدانم . . . دلاك . . . موتروان . . . قیماق فروش . . . بلی یافتم قیماق فروش .

فرانسوا : ـ زرنگی بخرج نده !

موریس (باوضع خسته شده) شما از بس اصرار آدم را میکشید . . .

فرانسوا : ـ این بازی گك ها همراه من نمیشود . گفتم که میخواهم نام آن شخص را بگوئی ، فهمیدی یانه (بازویش را گرفته بشدت تکان میدهد)

موریس (با ترشروئی مضحکی بازوی خود را می مالد) : بگوئید چه میخواهید . . . شما انسان را از راه حساسیت گیرمی آورید .

فرانسوا : ـ خوب ، اکنون بگو کدام کس این اطلاعات را بتو داده است ؟

موریس (هنوز بازوی خود رامی مالد) : ـ هیچکس بمن معلومات نداده ، خودم به تنهائی معلومات مذکور را بدست آورده ام دربورسه (بازارصرافی) بسیار نفری را میشناسم . . . خودم معاملات کوچك کوچکی را اجراء میکنم . . . چرا ! ؟ مثلیکه باورتان نمی‌آید ! ها !

فرانسوا : ـ معاملات کوچك کوچك ! بسیار خوب ، دیگر ؟

موریس : ـ هرطرف گوش میدهم : ؛ وپشت بسیاری را میخارم : بلی ـ بلی راست میگویم ـ اگرمعاملات مرا بفهمید ـ متعجب خواهید شد . . . و بعد یاد داشت های مختصر مختصری میگیرم زیرا کس چه میداند ـ شاید بعضی از این یاد داشت ها مفید ثابت شود !

فرانسوا : — دیگر ؟ . . . خوب در باب والشیم دیگر چه معلومات داری ؟

موریس : — این بسته به . . .

فرانسوا : — بسته به چیست ؟

آقای محترم ! ـ مقصود سخت گوئی بشما نیست ـ اما باز هم خود شما به بینید که آیا ازوضعیت ، سوء استفاده نمیکنید ؟ درتنه و توشه دو برابر من هستید تفنگچه را در دست خود شور میدهید ـ و این خطر ناك است ـ سوالات عجیب و غریبی از من مینمائید ، شانهٔ مرا افگار میکنید . . . گمان میکنم این کار ، چندان موافق نزاکت مآبی وجنتلمینی نخواهد بود . آیا همینطور نیست ؟

فرانسوا : ـ پرگوی ! در نظر من تو شخص رذیلی بیش نیستی .

موریس : ـ هزار افسوس ! اگر تربیهٔ شما از این بلند تر نیست ، پس من دیگر چیزی نمیگویم . زود باشید پولیس را صدا بزنید .

فرانسوا : ـ (با خوشحالی ودر حالیکه بادست خود بالای میز ساز میزند) بچه جان . . . نامت چه بلاست . . . لوموان . . . بدشد . . . نزدیك بود باور کنم که تو بچهٔ هوشیاری میباشی و از وضعیت خودت ، بلند تر هستی . . .

موریس : ـ بلی ؛ در مدرسهٔ عالی ژانسون تحصیل کرده ام ، شهادت نامهٔ دکتوری حقوق در دست دارم .

فرانسوا (بالحن کنایه آمیز) : ـ این همه تحصیلات را برای آن کردی که آخر باین پیشه مشغول شوی ؟

موریس : ـ حرف آسان است . من بعد از جنگ یك پول نداشتم . . . کم کم بهر پیشه دست زده ام . . .

فرانسوا : ـ قصه را فهمیدم . . . بچه جان ما و شما در حضور قاضی نیستیم که دعاوی خود را پیش میکنی .

موریس : ـ دعوی ؟ دعوی نیست ؟ گوش بدهید بشما قصه کنم : مدتی کارت پستال میفروختم ، زمانی چند ، میوهٔ خشك را در سینی درب خانه ها میبردم و صدا میزدم . . . وقتی هم شانه و امثال آن اشیای مختلف را در بازار برای فروش میگشتاندم . . . و خودم بسا شبها درمیان زنگ کلیسا می خوابیدم و بعد . . .

فرانسوا : ـ (با رقت ساختگی) . . . چه سر گذشت بدی ؛ آیا همینطور نیست ؟

موریس (بآرامی) بلی ، همینطور است ، لیکن کمی بعد وارد بورسه شدم.

فرانسوا : ـ معصوم !

موریس : ـ باید نان پیدا کرد .

فرانسوا : ـ هرکس همین‌را میگوید !

موریس : بلی ، یقین هر کس همین را میگوید ، شما اینرا نمیدانید . . . اما من . . . (پس از یك‌لحظه توقف) خودم درطرز زندگی اشخاصی‌که در زندگانی خود موفق و مسعود میباشند ، و منجمله در طرز حیات شما دقت زیادی کرده ام . . .

فرانسوا : ـ حرف بزن !

موریس : ـ اوه ! شما میدانید که وقتی انسان از آلوده شدن دست خود خوف نداشته باشد ، همه چیز را گفته میتواند (با وضع بی‌اعتنائی ساختگی) . . . از اینست که من معلومات خوبی راجع به . . . والشیم دارم و . . .

فرانسوا : ـ اکنون سر رشته را پیدا کردیم . . . بگو ، من گوش میکنم.

موریس : ـ (بهمان آرامی تامه) اول اینکه شما عاشق زن او هستید . . .

فرانسوا : ـ (متوحشانه) چپ ! . . . اینقدر بلند حرف نزن . !

موریس (بی پروا) : ـ وشما هفتهٔ سه دفعه درکوچهٔ کار دینه بخانهٔ نمره . . . نمره. . . مهر بانی کرده کتابچه ام را بمن بدهید . . . تشکر . . . نمره ۱۹۷ میروید و دران جا شما یك اطاق مخصوص را بنام ساختگی (مارسل دوپون) کرایه گرفته اید و روز های سه شنبه پنجشنبه ، و شنبه بساعت ٥ و نیم بجه بآنجا میروید . . . و موتر وان تان « ژول ماکسی مین بونوا » که مرد ۳۷ سالهٔ بی زن است در خیابان کلیشی تا ساعت ۷ و بعضاً نا وقت تر بانتظار شما می ایستد .

فرانسوا (ترسیده) معلومات تو همینقدر است ؟

موریس : ـ صبر کنید . . . و دیگر اینکه در بان روز های چهار شنبه و جمعه و یکشنبه خانه را پاك میکند. به بینید آیا معلومات من دقیق و صریح نیست ؟

فرانسوا (خود را ضبط کرده) . . . و بغیر از تو دیگرکسی این چیزها را خبر ندارد ؟

موریس : ـ آن ونه. یکنفر آدم اعتمادی دارم . یابعبارت ساده‌تر یك «موریس» دیگر .

فرانسوا : ـ (دندانهای خود را بهم فشرده) بگو . . . چند ؟

موریس (به کنایه) : ـ پس معلوم است که شرف یك زن هم قیمتی دارد ؟

فرانسوا (بشدت) : ـ چند ؟

موریس : ـ هیچ . فقط دروازه را باز کنید . زیرا اگر ازراه پنجره بروم خود شمامیدانید که ممکن است پلیس های بایسکل سوار . . . اشتباه کنند . . .

فرانسوا : ـ اینقدر کلان کاری نکن ! اگر ترا بمثل یك نفر دزد بکشم آیا کسی چیزی خواهد گفت ؟

موریس : ـ عصبی نشوید . شما زیرك تر از آنید که چنین کار خامی را بکنید (با کنایهٔ مخصوصی) من عادتاً بصورت منظم بخانه بر میگردم . . . دران صورت (دوست اعتمادی) ام ممکن مشوش شود . . .

فرانسوا : ـ درست است . . . برای آدم اعتمادی‌ات چند باید داد ؟

موریس : ـ گفتم که از شما هیچ نمیخواهم . . .

فرانسوا (بلندتر) : ـ چند ؟

موریس (بآواز بلندتر و کنایه آمیز) : ـ آه ! میخواهم بدانم چرا اینقدر اصرار دارید که بمن پول بدهید ؟ اینکه عجیب است !

فرانسوا (بقهر) : چپ . . . ! الان مغزت را پریشان میکنم !

موریس : چتی گوئی نکنید .

فرانسوا : حق با تو ست (با صدای گرفته) کاغذ . . . و قلم . . . بگیر . . . خوب حال بنویس .

موریس : اما . . .

فرانسوا : بنویس . . . بنویس . . . یا بخدا که مغزت را پریشان میکنم . . . بنویس . . . (خودش مطالب نوشتنی را برایش میخو اند) « پاریس بتاریخ . . . ساعت یك شب من امضاء کنندهٔ ذیل موریس لوموان بخواهش خود اقرار میکنم که امشب . . . »

موریس : محالست ! . . . مرا اینقدر احمق میدانید ؟

فرانسوا : (بقهر فوق العاده) میخواهی که فیر کنم ؟ بنویس !

موریس : بیچاره گك . . . رد کار را نمی فهمد . . . و از من تشکر کنید ، زیرا از کار غلطی شما را منع میکنم .

فرانسوا : آن یانه ؟

موریس : آیا فکر میکنید که . . .

فرانسوا : بنویس بهزار بلا گرفتار شوی بنویس !

موریس (کلمات خود را کنده کنده میگوید) . . . خوب . . . فکر کرده اید ؟

فرانسوا : بلی ، خوب فکر کرده ام .

موریس : خوب . چون شما میخواهید مینویسم .

فرانسوا (باز مطالب خودرا میگوید) « امشب در راشکسته . . . »

موریس: نه . . . « ازراه‌غلط » . . . می‌بینید که من‌حقوق خوانده‌ام وکلمات حقوقی را بشما یاد میدهم « درراشکسته » دیگر معنی دارد وشما آن را در صورت دعوی ثبوت کرده نمیتوانید حالا نکه « از راه غلط » این یك چیزی است ثابت وصحیح .

فرانسوا (بالهجهٔ آشتی کارانه) « . . . از راه غلط در خانهٔ موسیو فرانسوا واقع در خیابان مك مهون نمره ۱۱۷ بقصد دزدی داخل شده ام » نقطه ـ یك نقطهٔ اختتامیه بگذار .

باز بنویس : «وموسیو فرانسوا مرا در سرکار گرفته چون تهدید کرد که مرا به پولیس تسلیم کند . . .

موریس : ـ . . . پولیس . .

فرانسوا (درحالیکه کلمات رالنگر دارا داء میکرد) « ... برای خلاصی خود کوشش

کردم که نسبت به وجود روابطی مابین مو سیو فرانسوا و یك زن شوهر دار، که این روابط اصلا وجود ندارد وجعل کردگی فکر خودمن است، نامبرده را تهدید نمایم . . .

موریس :- اجازه بفرمائید بپرسم که اگر روابط مذکور وجود ندارد، پس تهدید ازچه میباشد ؟. . . اینکه از منطق دور است .

فرانسوا (پس از اندك تفکر) : خوبست . درینصورت اسمش رابنویس : مادام والشیم .

باینقسم معلوم خواهد شد که مراد از افتضاح مغرضانهٔ یك شخص معصوم است و این با کیفیت تجاوز به خانه ومال وقصد دزدی خوب سر میخورد . . .

موریس : چقدر شله هستید . . . اینك تمام شد .

فرانسوا : امضاء کن .

موریس : تمام شد ؟

فرانسوا : بده .

(کاغذ را قات کرده ، درجیب خود میگذارد ولی نگاهش متوجهٔ موریس است)

موریس : وحال چه باید کرد ؟

فرانسوا : ازدیدارت بکلی سیر شده ام . دیگر بروگم شو .

موریس : - یك دقیقه صبرکنید . حال نوبت من است که حرف بزنم . چند دقیقه پیشتر شمارا پیش بین ساختم که کار احمقانهٔ میکنید . درست است ؟ اکنون این کار احمقانه را باصرار وابرام زیادی انجام داده اید - ولی بشما میگویم که کاملا بیفائده است زیرا الان آن کاغذ را بمن پس خواهید داد . بیائید در سراین مسئله یك شرط بکنیم . (بجدیت) من شرط میکنم که درظرف ٥ دقیقه آن کاغذ اقرار خط را که درجیب تان گذاشتید بمن پس خواهید داد . . . بلی - بلی نه نگوئید . . .

فرانسوا (شانه های خود را بالا انداخته) : حال گویا نوبت مزاح وشوخی است !

موریس : - نه - خیر - حرف من خیلی جدی است . خوب فکر کنید ! داخل شدن بخانهٔ مردم - افتضاح یك زن - واین کاغذ اقرارخط - نتیجهٔ اینها این خواهد بود که من سه‌ماه درتوقیف خانهٔ (فرسن) بسر ببرم . امامن خوردن لوبیا وکارشاقه را خوش ندارم . . .

فرانسوا : - عجب است که گمان میکنی من باین یاوه سرائی های تو گوش میدهم !

موریس : - اگر گوش ندهید ، گویا غلط میکنید - آیا گوش کردن بشما چه نقصی دارد گذشته ازاین شما آنطوریکه خود را نشان میدهید بآن درجه بدطینت هم نیستید . حتی گمان میکنم که درخارج اوقات (معامله) مراوده باشما خیلی مطبوع خواهد بود .

فرانسوا : ـ این احمق خیلی ظریف است . من با امثال تو اراذل واوباش هیچ سروکاری ندارم . من از راه پنجره بخانهٔ کسی داخل نمیشوم .

موریس : ـ ممکن . ولی شما هم یك دسته مردمان بیچاره رابواسطهٔ فروش ومبادلهٔ اسعار که درفاصلهٔ چند ساعت خرید وفروش میکنید ـ میدزدید وخانم یکی از رقبای تان را مفتون خود میسازید باین امید که شاید یك روز بهمین وسیله او را تهدید کنید . . . باینقرار خود شما به بینید که از همدیگر خود چندان دورنمیباشیم ـ بلکه هر دوی ما ازاهل یك عالم بشمار میرویم .

فرانسوا : ـ بسیار تشکر !

موریس : ـ مثلیکه از « اهل یك عالم » ترسیدید . . . خوبست اگر خوش تان نمی آید عبارت را تغییر میدهیم ومیگوئیم « اهل عالم » یعنی « اهل زمانه » یا بعبارت صریح تر « ابن الوقت » مسئله درسر کلمات است . . .

فرانسوا : ـ دیگر بگو ؟ تو شاید چنین باشی اما من وقتیکه بازی میکنم ، خطر کلی متوجهم میشود . یك تاس که غلط می آید ، من متزلزل میشوم ـ و پول من است که لول خورده میرود . . .

موریس : ـ نه .

فرانسوا : ـ چطور ؟

موریس : ـ گفتم نه . پول شما لول نمیخورد بلکه پول سهم داران شما لول می خورد که خود تان لول شان میدهید . . .

فرانسوا : ـ بگوئید به بینم مثلا چطور ؟

موریس : ـ بلی ، اکنون بیائید که بشما ثابت نمایم که شما را ازخود تان کرده هم خوبتر میشناسم (کتابچهٔ خود را ورق میزند) دارائی شما و خانم تان از هم علیحده است .

فرانسوا : ـ درست .

موریس : ـ مادام فرانسوا (٧) ملیون فرانك در بانك دارد .

فرانسوا : ـ (متعجب ولی بظاهر بی اعتناء) و بعد ؟

موریس : و بعد ، معنی نه دارد . بگوئید به بینم درست است یا درست نیست ؟

فرانسوا : ـ خوب فرض کنیم که درست ، بگو که در کدام بانك ؟

موریس : ـ در (فدرل بانك) جینوا .

فرانسوا : ـ (خود را قواره ساخته) تشکر . حال بگو که پول من در کدام بانك است ؟

موریس : ـ شما ؟ شاید ۲۰ هزار فرانك دران صندوق نقد موجود داشته باشید و البته که ... ۳۰،۰۰۰،۰ فرانك در شرکت سهم دار میباشید اضافه بران آیا موسیو دوپون در همین روز ها یك طوق دانه نشان به مادام والش ...

فرانسوا : ـ خاموش !

موریس : ـ قیمت آن در حدود ۶۰،۰۰۰ فرانك ـ و شخصی که آن را ازو خریده اید (کارتیه) نام دارد و در کوچهٔ کاردینه ... بروز ...

فرانسوا : ـ (بالهجهٔ تمسخر آمیز مثل اینکه با خود حرف بزند) مثلیکه این بد بخت حاضر بوده باشد ؟

موریس : ـ هنوز باور نمیکنید ... صبر کنید تاریخش را بگویم ... ۱۸ مارچ .

فرانسوا : ـ بگو به بینم بالاخره مقصودت چیست ؟

موریس : ـ مقصود من دو چیز است : ـ اول اینکه پول شما در جای امن میباشد و دوم اینکه مناسب نیست به بهانهٔ اینکه بطریق ... غیر عادی در خانهٔ تان داخل شده ام بحیث یك بدکاری معمولی ... با من رفتار کنید .

فرانسوا : ـ (با جدیت ساختگی وتمسخر آمیز) اینرا قبول دارم که شما یك بدکار متشخصی میباشید (۱)

موریس : ـ اینك بسر مطلب آمدید پیشتر برای تان گفتم که ماوشما آنقدر از یك دیگر دور نبوده ، باهم جور می آئیم .

فرانسوا : ـ حقیقت حیرانم که ...

موریس : ـ صبر داشته باشید ! ولی اگر اول کدام چیزی لطف کنید که حلق خود را تر کنم بهتر خواهد بود . و این رسمی است که همواره موقع پذیرائی ، معمول میباشد . او نه در الماری شما یك بوتل مشروب هم موجود است که بما چشمك میزند.

موریس : ـ (بجدیت) خوب چنین باشد ! ...

(بوتل را گرفته دو گیلاس از آن پر میکند و یکی را به موریس پیش کرده دیگر را خود می بردارد) .

موریس : ـ بدوام و کامیابی معاشقات شما !

موریس اینرا گفته وهردوگیلاس هاراسرمیکشند): اکنون بفرمائید آیا کدام‌سگرت‌پیش تان نیست .

---

(۱) ملتفت باید بود که فرانسوا تا اینوقت به‌موریس (تو) خطاب میکرد. از این پس بسبب علاقهٔ که به گفته های او پیدا کرده (شما) میگوید .

فرانسوا :ـ (تفنگچهٔ خود را نگاه کرده آن را پائین و بالا میکند) یکسخن است .

موریس:ـ این حرکت تان خیلی بد. من شما را خیلی زرنگ و استاد قابل میدانستم .

فرانسوا :ـ (پس از یك لحظهٔ تردد و جنگ باطنی بالاخره میل تفنگچه را محکم گرفته درعقب آن دکمهٔرا فشار میدهد وقنداق آن باز گردیده معلوم میشود که تفنگچه درحقیقت سگرت دانی بوده و بعد از آن یك دانه سگرت به موریس تقدیم کرده میگوید :) سگرت می خواستید ؟

موریس :ـ (بالحن کنایه آمیز عجیبی) اینرا فکر کرده نمیتوانستم . یقینا صحبت با شما خیلی خوش آیند است (لحظهٔ ساکت مانده درظرف آن دود غلیظی را از دهن خارج میسازد) پس گویا بوسیلهٔ این بازیچه، آن اقرار کتبی راکه حصهٔ اول آن درست وحصهٔ دوم آن غلط است ، از من گرفتید ؟

فرانسوا :ـ باز شوخی میکنی ؟

موریس :ـ سخن من هنوز تمام نشده . میگویم که از اثر این اقرار نامه ، البته که مرا سه ماه توقیف خواهندکرد .اما با وجود این ، اقرار نامهٔ مذکور ناقص است بلی . . . یك چیزی . . . نمیدانم چه . . . دران کمبود میباشد . . . باشید فکر کنم آن چیزکدام‌است ؟ . . . مثلا این فقره‌نیز بایددران اضافه‌میشد که « من‌یعنی‌موریس شما یعنی‌فرانسوا را تهدید کرده ام که به موسیو والشیم نه تنها خیانت زنش را خبر بدهم بلکه از این نظریهٔ شماهم خبرش کنم که میخواهید معاملهٔ شرکت (ژنرال دانتیر) را با٦ ملیون فرانك حق‌البدل آن از دهنش بزنید ! . . . »

فرانسوا :ـ چه میگوئی .

موریس :ـ اینرا هم خبر دارم . میدانم که برای جلب نکردن توجه مردم ، این معامله باید بطور بی‌سروصدا توسط شخصی موسوم به (لووانبر او) که بحیث یك آدم کاغذی وبجز نام دیگر تعلقی به معامله ندارد ، اجراء شود . . .

فرانسوا :ـ عجیب . . . اما . . .

موریس :ـ بلی میدانم . شما نمیخواهید که کسی این چیزها را بداند . اینکه طبیعی است. بنابران یك آدم کاغذی تیار میکنید واینهم طبیعی است. اما چیزیکه کمتر طبیعی معلوم میشود اینست که موسیو (لووانبراو) را انتخاب کرده اید .

فرانسوا :ـ چرا ؟

موریس : ـ زیرا که (لووانبراو) دوست والشیم است ! . . .

فرانسوا : ـ اوه ! دوست . . .

موریس : ـ بلی . بلی انکار نکنید . دوست والشیم است . و آنچه از همه مهم تر است اینست که شما گمان کرده اید که بسبب پولیکه از شما میگیرد اسرار شمارا حفظ خواهد کرد .

فرانسوا : ـ خوب بگوئید به بینم در ین معامله چه چیز در نظر شما قابل خور ده گیری معلوم میشود ؟

موریس : ـ بلی . تا کنون که قضیه بسیار ساده میباشد . اما دقت باید داشت ! یك خطر بزرگ . یك خطر کلی موجود است ! گوش تان است !

فرانسوا : ـ بگوئید حرف بزنید . . . من گوش میکنم . . .

موریس :ـ می بینم که کم کم دلچسپی پیدا میکنید ـ خطر مذکور اینست که والشیم تمام مسائل را خبر شده وبملائمت آمادگی میکند . . .

فرانسوا : ـ چطور ؟ نه بابا ؟ اینطور نخواهد بود !

موریس (پس ازیك لحظه توقف ـ با لحن محبت آمیز) ، اگر مهربانی کرده آن کاغذ را بمن پس بدهید !

فرانسوا : ـ چه ؟ چطور ؟

موریس : ـ کاغذ . . . اقرارخط . . .

فرانسوا : ـ خوب خواب می‌بیند !

موریس : ـ خوب ، چون دیگر احتیاجی بمن ندارید . . . پس‌خدا حافظ .

(ازجای خود میخیزد)

فرانسوا (بااضطراب) : ـ آیا حرف میزنید ؟

موریس : ـ حرف من یکی است . خودتان فکرکنید . قدری مهربان‌تر . . . یك‌حر کت‌جزئی کفایت میکند . . . (باوضع اصرار کننده) به‌بینم ؟

فرانسوا : ـ بگیرید .

موریس (کاغذرا میگیرد ودر جیب خود میگذا رد) : ـ تشکر . پس گوش کنید : میگفتم والشیم همه‌چیزرا خبرشده ودر صدد است‌که بطرز خود باشما نیرنگی بیازد . بگوئید به بینم آیا حقیقت شنختن شخصیکه اوراخبر کرده است ، برای شما اهمیت دارد ؟

فرانسوا : ـ البته !

موریس : ـ پس‌بدا نید که آن شخص خود (لووانبراو) است . بلی. این (لووانبراو)

کورس پشتو دربانك ملی : جناب رحمت الله خان معلم کورس درحال تدریس پهلوی تخته ایستاده اند .

شما شخص نزاکت مآبی بوده واز دوست خود و الشیم پنهان کرده نتوا نسته که شما اورا برای انجام دادن معاملهٔ که خودوالشیم درصدد اجرای آن بوده ، اجیر کرده اید. بلی همینطور است باور کنید .

فرانسوا : ـ ولی اینکار یك خیانت بزرگی است ! پس من تباه شده ام ؛ مرا دزدیده وبمن خیانت کرده اند ! اینکه بهمین قسم تیرشده نمیتواند ! چطور ممکن است که من بشخصی اعتماد کامل داشته باشم و اورابرای معاملهٔ نازکی اجیر کرده پول زیادی برایش بدهم و آن مرد رذیل اسرارمرا بهرقیبم بفروشد ؟ اینکه خیلی زشت و نفرت انگیز است !

موریس : ـ خیانت یقین است اماتباهی گمان نمیکنم . . .

فرانسوا : ـ (درحالیکه ازفرط غضب و دهشت صدایش گرفته شده) : ـ شمایی پرواسخن میگوئید و نمیدانید که مسئله چقدر وخیم است !

موریس : ـ بلی البته که این کارچندان درست معلوم نمیشود اما شما چطور درین طور یك معاملهٔ بزرگ ونازك بیکی از دوستان رقیب خود متوسل شده اید؟

فرانسوا : ـ دوست . . . دوست چه معنی دارد . . . در حالیکه من برایش پول زیادی داده بودم . . .

موریس : ـ می بینید که نه تنها هنوزهم دردنیا دوست ، بلکه دوست صاحب وجدان پیدا میشود .

فرانسوا : ـ نمیدانم ، آخر کار چه خواهد شد ! گمان میکنم این آخر کار باشد ! و من که در معامله پوره دخیل میباشم . . . یقین آبرو و شرافتم ریخته !

موریس : ـ اوه ! اینقدر هم مایوس نباشید ! فکر کنید . . . بیالید . . . چارهٔ پیدا کنید .

فرانسوا : ـ نه ، نه ، خوب به بینید ، ٦ روز ازامضای قرار داد گذشته و اکنون بمجرد نشر این خبر ، هیئت مدیره برمن بدگمان میشود ! حالانکه کار را بکمال خوبی انجام داده بودم و چنان شخصی را یافته بودم که کسی در بارهٔ او چیزی گفته نمیتوانست و من هم بالای او مثل خود ، اعتماد داشتم . . .

موریس : ـ (بملائمت) و آن شخص اعتمادی از دو آخور ، علف میخورد . . .

فرانسوا : ـ خائن غدار ، آخر مکافات این عمل رذیل را نشانش خواهم داد !

موریس : ـ (بهمان آرامی) هنوز هم معامله آنقدر خراب نشده خواهد بود اگر . . .

فرانسوا : ـ چه فرمودید ؟

موریس : ـ میگویم که معامله آنقدر خراب نشده خواهد بود اگر تمام پول گفتگی را باو نداده باشید . . . زیرا این کار او باصطلاح من در مقابل دوستی والشیم کار (وجدانی) نه بلکه (سوء استفاده ازوجدان) میباشد . اما اول ترازهمه بگوئید به بینم آیا

کدام مبلغی باین لووانبراو خائن پرداخته اید ؟

فرانسوا :ـ چندمشت . . . امامبلغ کلی درآخرکار بایستی تادیه شود .

موریس :ـ اکنون نفس راحتی کشیدم . گوش بدهید فرانسوا . بعوض اینکه موهای خود را بکنید آیامیل دارید . باهم راه حلی پیدا کنیم ؟ خوب . پس باید بجدیت استدلال نمائیم ! برای خریداری یك موسسهٔ که نمیخواستید کسی مخصوصا سهمداران شرکت شما از معاملهٔ آن خبر شوند ، شخص غیر معروفی را انتخاب کردید . اما بدبختانه انتخاب تان بالای شخصی افتاد که بعوض منافع شما ، بمنافع رقیب تان بیشترعلاقه مندی داشت . تا اینجا که مطلب واضح است . اکنون پیش ترمی رویم . باوجود این طوریکه می بینیم مسئله آنقدر ها وخیم نشده زیراتاچند دقیقه پیش شما نصف قصه را خبرنداشتیدوازدامیکه برای تان گسترده شده بود ، غافل بودید . اما کنون شما بارقیب تان مساوی میباشید یعنی میدانید که والشیم از قضایا خبر دارد . هوش تان است ؟

فرانسوا :ـ بلی مسئله روشن و شفاف است . یعنی والشیم ازقضایا خبر دارد . من خبر دارم که اوخبر دارد ـ ماخبر داریم ، شما خبر دارید ، آنها . . . به بخشید . . . حواسم پرت است واصلا نمی فهمم که چه میگویم .

موریس :ـ نه ، خودرا نبازید . . . شاید هنوز هم چارهٔ بتوان یافت .

فرانسوا :ـ خیلی آرزو دارم بفهمم که چگونه چارهٔ میتوان اندیشید .

موریس (انگشت خود رابکاج کرتی خود گذاشته ، بکمال آرامی میگوید :) فرانسوای عزیزم گوش بده . این قضیه دراساس خود خیلی ساده است ومیتوان راه حلی برای آن پیدا کرد . تنها . . . مسئله قدری دقیق است . . . آیا بمن اعتماد دارید .

فرانسوا :ـ (مرددمیشود) . . .

موریس :ـ زیرا اگر طوریکه فکر میکنم حقیقة بمن اعتماد داشته باشید ، درانصورت پنج دقیقه باهم صحبت میکنیم ـ گوش کنید . . .

فرانسوا :ـ بگوئید .

موریس :ـ اینك میرویم بسر مطلب : آیا درین مسئله بامن متفق هستید که لووانبراو یعنی آن آدم کاغذی که ازکم طالعی برای پیشبرد معاملهٔ مذکور ، انتخاب کرده اید ، دیگر وجودش برای شما کاملا بیفائده میباشد ؟

فرانسوا :ـ بدون هیچ شك وشبهه ازوجوداو هیچقسم استفاده نمیتوان گرفت .

موریس :ـ خوب اکنون‌که‌این (وسیله) ازدست‌رفته (درینجا کلمات‌را کنده کنده ادا میکند) بایدیکی ـ دیگر ـ پیدا کرد . . .

فرانسوا : ـ (درحالیکه چهره‌اش روشن میشود) بخدا ! خوب‌فکری بمن‌دادید !چگونه باین مسئله تاکنون فکرنکرده بودم ! تنها . . . نمیدانم کی !

موریس : ـ آیا حقیقة چنین شخصی سراغ ندارید ! . . . (بعداز قدری‌تفکر) ۵ لك فرانك داده میتوانید ؟

فرانسوا : ـ این مسئله قابل پرسان هم نیست . فردا بلکه همین ساعت پول حاضر است . . . ولی حاضر بودن پول مسئله را حل کرده نمیتواند . . .

موریس : ـ چرا . حاضر بودن پول مسئله را بخوبی حل کرده میتواند .

فرانسوا : ـ بفرمائید به بینم چطور ؟

موریس : ـ اکنون شرح میدهم : اگر شما را ازاین جنجال خلاص وقضیه را بر وفق دلخواه تان انجام بدهم آیا حاضر هستید که مرا درمنافع باخود شریك بسازید ؟

فرانسوا : ـ ازبرای خدا ! . . . درین حالیکه من دارم . . .

موریس : پس خوبست کاغذکی ترتیب میدهیم .

فرانسوا : ـ باز !

موریس : ـ بلی باز ، امااین‌دفعه شما امضاء میکنید

فرانسوا : ـ چه کاغذی میخواهید ترتیب بدهید !

موریس : ـ فرانسوا ، شما مرا آزار میدهید . یاقبول کنید و یارد نمائید . (فرانسوا مغلوب شده پیش میز تحریرمی نشیند) کتابچهٔ چك های بانك خود را بگیرید خوب ، اولاچك یك‌لك فرانك را بنام شرکت خود تان بنویسیدکه پول مندرجه را بآرندهٔ چك تسلیم کنند .

فرانسوا : ـ فقط همین چك را میخواهید ؟

موریس : ـ شوخی نکنید ! این پول برای مخارج من است .

موریس : ـ اول یك چك یك لك فرانك را بنام شرکت خود تان بنویسید

فرانسوا : ـ خوب درست است (مینویسد) دیگر ؟

موریس : ـ کاغذ مخصوص که بنام‌تان چاپ شده باشد موجود دارید ؟

فرانسوا : ـ البته .

موریس : ـ آنچه میگویم بنویسید . . . « من امضاء کنندهٔ ذیل فرانسوا رئیس شرکت (دوای دندان سازی فرانسه) اظهار میکنم که موسیو موریس لومنوان را

به تناسب ۲۵ فیصد » می بینید که من خیلی قناعت پیشه میباشم ـ « درتمام منافع امساله مخصوصا در منافع شرکت (دوای دندان سازی فرانسه) شریك خود ساخته ام ...

فرانسوا : ـ اما شما مراتباه میسازید !

موریس : ـ صبر کنید ؛ صبر کنید ... پیش ازسوختن فریاد میکشید . در بدل این کاغذ آن کاغذ چند دقیقه پیش یعنی اقرار خط خود را بشما پس میدهم و درانصورت من همواره در دست شما میباشم و آیا دیگر هیچ خوفی خواهید داشت ؟

فرانسوا : ـ خوب ، قبول دارم !

(اینرا گفته مطالب فوق‌را مینویسد و کاغذ را تمام میکند)

موریس : ـ (ازبالای شانه‌اش کاغذرا نگاه میکند) « ...پاریس...بتاریخ ... » امضاء کنید ـ بالکل درست ، بسیار تشکر .

(کاغذ را گرفته در جیب خود میگذارد)

فرانسوا : ـ حال به بینم فکر شما که برای حل مسئله کرده اید کدام است !

موریس : ـ فرانسوا عزیزم ، در کارها انتظام وترتیب را رعایت باید کرد . اول این کاغذ اقرار خط را بگیرید ، و آن را فوری در صندوق اسناد خویش بگذارید .

فرانسوا : ـ خوب تشکر (کاغذ را گرفته پیش صندوق میرود و آن را باز کرده کاغذ را دران میگذارد وصندوق را قفل میکند) حال چه باید کرد !

موریس اکنون باید من هم کارهای خود را ترتیب نمایم (غنچهٔ کلید وکتابچه وکاغذ دان وغیره اشیای خود را گرفته در جیبهای خویش جابجا میکند) اکنون فارغ شدیم !

فرانسوا : ـ من سراپا گوشم .

موریس : ـ نقشهٔ جنگ ما باینقرار است : بفکرمن ، اولتراز همه چیزیکه لازم است اینست‌که به (لووانبراو) چیزی نباید گفت . زیرا اگراندکی ازوضعیت باخبرشود ؛ میلان اوبه والشیم بیشتر خواهد شد .

فرانسوا : ـ البته وبعد ؟

موریس : ـ وبعدیك شرکت اسهامی بسرمایهٔ کوچك ۸۰۰،۰۰۰ فرانك تاسیس میکنیم که ۵۰ فیصد سرمایهٔ آن درابتداء جمع شده میباشد وطبیعی است که اکثریت اسهام ازمن خواهد بود .

فرانسوا : ـ ومن !

موریس : ـ فرانسوا عزیزم ـ فکر بسرتان نیست . شما باید هیچ ربطی باین معامله نداشته باشید والا رسوا میشوید ... بشنوید تفصیل را بشما بگویم :

شما بذریعهٔ سه یا چهار بانك. بنام چند نفر سرمایه دار ناشناس نصف سرمایه را که عبارت از ۴۰۰ هزار فرانك باشد می پردازید . . .

فرانسوا : ـ (در حالیکه نقش گیر کرده . اما مطلب را فهمیده) یعنی شما جای (اووانبراو) را میگیرید وبرای من آن مؤسسهٔ دوای دندان سازی را خریداری میکنید. . .

موریس : ـ هیچ چیزی را نمیتوان ازشما پنهان کرد . اما ملتفت باشید ! برای آنکه هیچکس ازروابط ماخبر نشود ، گاهگاهی کدام آوازهٔ خراب ولکه داری را از همان قسمیکه برضد والشیم استعمال میکردید ، بمن هم متوجه میسازید. و باینصورت هیچکس گمان کرده نمیتواند که ما وشما شریك هستیم . وحتی در مواقع لازمه نسبت های بدی را نیز بشخص من کرده مثلا میگوئید که این شخص یك نفر قلاش گمنامی است که سابقا به جرم دزدی محکوم شده وحیات شخص او عبارت ازیك میکروب مضری میباشد . اینها جزئیاتی است که در جزء الفبای این پیشه داخل وباید خود تان آن را یاد داشته باشید . باینقرار گویا (ش . م . د) تشکیل میشود...

فرانسوا : ـ چه گفتید ـ چه ؟

موریس : ـ ش ـ م ـ د ـ مخفف (شرکت ملی دوای دندان) ؛ یعنی شرکت آیندهٔ ماکه شامل تمام شرکت های موجوده خواهد بود .

فرانسوا : ـ خوب ؛ فهمیدم .

موریس : ـ فوری با (ژنرال دا نتیر) داخل مذاکره شده ؛ بتاریخ اول جون شما بحیث (شاه دوای دندان) اعلان میشوید : «فرانسوا شاه دوای دندان » !

فرانسوا : ـ (با تشویش مبهمی) چطور ؟ راست بگوئید . مبالغه نکنید !

موریس : ـ مطلب واضح است والبته وقتیکه دو شرکت بزرگ بدست شما آمد ؛ آنوقت کسی درفرانسه باشما رقابت ومقابله نتوانسته طبیعی « شاه دوای دندان » خطاب میشوید ؛ همانطوریکه کریگر سویدنی « شاه گو گرد » لقب داشت .

فرانسوا : ـ درست است ـ خیلی قشنگ ؛ اماضمانت من کدام است !

موریس : ـ ضمانت شما ؟ . . . آن کاغذیکه الان درصندوق گذاشتید .

فرانسوا : ـ آه ! راست میگوئید .

موریس : ـ درین صورت اگر هم شوق کنم که پیش کدام کسی دهن بکشایم . . . یاد آن اقرارخط مرابه سکوت وفکرکردن وادار خواهد ساخت . . .

فرانسوا : ـ بلی همینطور باید باشد .

موریس : ـ معاملهٔ قشنگی است . باید خوش باشید .

فرانسوا :- اما باوجود این ... من نقص میکشم ...

موریس :- (باجدیت) ابداً . اگر آن یك لك فرانك رامیگوئید - آنکه یك تحفه است. لووانبراو بیشتر از آن تقاضامیکرد. باقی در باب اسهام شرکت جدید همینکه معامله انجام بگیرد آن مبلغ درمقابل عوائد آن، حکم هیچ راخواهد داشت و برای شما بصورت یك سر سودائی مفت تمام خواهد شد .

فرانسوا :- حق باشماست.

موریس :- اکنون آیا لازم است بگویم که باهم دوست میباشیم .

فرانسوا :- (دستش را فشرده) بلی دوست هستیم .

موریس :- تا کامیابی ...

فرانسوا :- تافتح وفیروزی .

پردهٔ دوم

همان اشخاص - ومادام فرانسوا (بالباس خواب)

مادام فرانسوا :- روبر . خوب زود آمدی ! (موریس‌را می بینید) اوه !

فرانسوا :- عزیزم . اجازه بده بتو معرفی کنم موسیو موریس . . . (اسمش‌را فراموش کرده) .

موریس : (آهسته باومیرساند) . . . لوموان .

فرانسوا :- . . . لوموان ، شریك جدید من .

مادام فرانسوا :- آقا . از شناسائی شما خیلی خوشوقتم .

فرانسوا :- (بادست پاچگی) اکنون باهم صحبت‌های طولانی کردیم . وپروژه‌های بزرگی را طرح نمودیم ... و از این پس بکارهای مهمی آغاز خواهیم کرد ... چطور موریس ؟

موریس :- بلی ... امید است .

فرانسوا :-عزیزم اجازه بده بتومعرفی کنم موسیوموریس ...

فرانسوا :- خوب ...موریس‌عزیزم ، بیش ازاین شمارا زحمت نمیدهم ، بروید استراحت کنید کارهای جدی‌برای فردا ... احترامات مرابه‌خانوادهٔ‌خود برسانید (آهسته‌تر) به نینی لامیون.

(اینرا گفته دوستانه بشانهٔ او میزند حالانکه چند دقیقه پیش همان شانه اش را بشدت تمام تکان داده بود) .

موریس : ـ (آهسته) خاموش !

فرانسوا : ـ (آهسته) به بخشید !

موریس : ـ (خود را پیش مادام فرانسوا خم کرده) خانم ... اجازه بفرمایند ...

فرانسوا : ـ شما را تا دم در راه بلدی کنم (با کنایه) زیرا راه را بلد نیستید.

(هردو خارج میشوند ـ پس از یك لحظه فرانسوا مراجعت میکند) .

پردهٔ سوم

فرانسوا ـ مادام فرانسوا

مادام فرانسوا : ـ این جوانك کیست !

فرانسوا : ـ (بالهجهٔ اهمیت دهنده) عزیزم ، این جوان یك شخص گمنامی است . خوب گوش کن : شخصیکه الان ازین جا بیرون رفت ، یکی ازهمان پهلوانان داستانهای قدیم بود که بعلاوه ، شهادتنامهٔ دو کتوری حقوق را هم در جیب خود موجود داشت و با وجود این از راه پنجره بخانهٔ ما بقصد دزدی داخل شده بود .

مادام فرانسوا : ـ نه ، راست بگو !

فرانسوا : ـ (بجدیت) : ـ بلی خانم . اول که او را درین اطاق یافتم ، یخنش را گرفتم و بقسمیکه بلدهستی ، او را بسخن آوردم . یقین کن که این بچه را بغایت هوشیار و چالاك وزرنگ یافتم . البته‌که بیچاره گم راه شده ، ولی افکار واوضاع قیمت داری دارد و معلومات خوبی نسبت به (بورسه) برایم داده !

مادام فرانسوا : ـ اما ، این کار توچندان عاقلانه معلوم نمیشود ... شخصیکه از پنجره وارد اطاق کسی میشود ... با او ...

فرانسوا : ـ (باوضع تفوق‌نما) اوه ! ترس نداشته باش ! علاوه برین ، اومرانسبت به والشیم معلومات بسیار قیمت داری داده زیرا که او راخوب میشناسد . باور کن که معلومات او برای من حکم طلا را دارد !

(بزور می خواهد خنده کند)

مادام فرانسوا : ـ اما من اگر بجای تو باشم ، ازین طور یك معامله آرام نخواهم بود .

فرانسوا : ـ نه ـ این فکر درست نیست . خیال میکنی‌که بدون احتیاط های لازمه او را بزیر تهدید تفنگچهٔ خود ـ گرفته ام . مطمئن باش تمام مراتب احتیاط را مراعات کرده ام و خوب مراعات کرده ام !

مادام فرانسوا : ـ تو کی تفنگچه داری .

فرانسوا : ـ (بجدیت) راست میگوئی ! (سگرت دانی خود را میکشد) می بینی ! این سگرت دانی کار تفنگچه را هم میدهد .

مادام فرانسوا : ـ با وجود این ... اگر من بجای تو ...

فرانسوا : طبیعی مرا کدام احمق وابله خیال میکنی ! حق داری ! تنها اینقدر باید بدانی که وقتی میخواهم کسی را از پا در آورم اول بار او را سبك میکنم . این دفعه هم اول جیب و بغل حریف‌را خالی کردم و بعد که سند اقرار ازاو گرفتم برایش دو پیش‌نهاد نمودم ـ یا بپولیس معرفی شود ویا معلومات مطلوبهٔ مرا بدهد . گذشته ازین : گپ بانتخاب نرسید زیرا بزیر آتش تفنگچهٔ دروغی تهدیدش میکردم و بایستی تسلیم میشد .

مادام فرانسوا : ـ آه ! بایستی تسلیم میشد ...

فرانسوا : ـ بلی ، بلی ! و تسلیم هم شد . زیرا میگویند از خود دزد کرده ، دزد بگیر خوبتری نمیتوان یافت مگر بشرطیکه دمش در دست انسان باشد ! بهر حال قصه ما قصهٔ عجیبی است ! ... شخصی ازراه پنجره داخل خانه شده ، وقت بر آمدن ازراه دروازه پس ازخدا حافظی بایك چك ویك قرار داد ـ از آنجا خارج میشود !

مادام فرانسوا : ـ پول هم برایش دادی ؟ روبر (۱) تودیوانه هستی !

فرانسوا : ـ (شانه های خود را بالا انداخته) عزیزم بدان‌که در زندگی بعضی لحظه هائی وجود دارد که اگر از کوتاه ترین موهای فرصت انسان‌کش کند ـ دریچه های بخت وسعادت بروی اوکشوده میشود والا باندك مسامحهٔ آن لحظهٔ طلائی ازدست میرود . یکی ازاین لحظات امشب برای من دست داد وحس کردم که بخت و سعادت بسویم تبسم میکند . پس دست این بچه را گرفته او را از فقر وغربت خلاص کردم و برای منافع خود استعمالش نمودم .. درعین حال این پسر تاروز مرگ بمن جان نثار میباشد ... میدانی این کار را چه میگویند ؟ نبوغ ؟ ! فهمیدی ؟

مادام فرانسوا : ـ روبر ـ وقتیکه تو بسیار حرف میزنی یقین میشود که کدام کار احمقانه را درنظر داری که بکنی ویا آن کار را کرده میباشی . من آرام نیستم .

فرانسوا : ـ افسوس‌که نمیدانی بچه اندازه این وضع تو مضحك وپوك است ! اعتمادنداری ؟ صبر کن ـ اکنون ترا مطمئن میسازم (طرف صندوق می رود) بلی تو از آن اشخاص هستی که هیچ چیزی را بدون ثبوت عملی از راه عقل و منطق قبول نمیکنند .

---

(۱) نام کامل فرانسوا (فرانسوا روبر) است

نترس ، اکنون اثبات عملی برایت می آورم ! : : : (صندوق را باز میکند)
اینجا اقرارخطش موجود است ، میدانی چه‌میگویم اق - رار - خط - فهمیدی ! درینجا به‌دزدی خود اقرار کرده . . . بلی . . . درتحت تهدید سگرت دانی ازاو اقرار گرفته ام . . . (کاغذرا میان دو انگشت خود میگیرد) این کاغذ بمنزلهٔ خشت طلاست ! و بگیر بخوان ! . . . بآواز بلند بخوان . . . تا من هم از سر بشنوم . . .

مادام فرانسوا : - (بآواز بلند می خواند) « ۱۰۰ فرانك همراه موسیو فرانسوا شرط میکنم اول در سر اینکه : - رابطهٔ خود را همراه مادام والشیم بمن اقرار خواهد کرد . . . » - رو برتو مرا فریب داده ای !

(مادام فرانسوا این را گفته از ترس و غضب بر زمین می افتد)

فرانسوا : - (دیوانه وار کاغذ را برداشته بقیهٔ آن را میخواند) « و دوم اینکه : - خودش بمن شرح خواهد داد که بچه وسائل دقیقی میخواهد معاملهٔ ٦ ملیون فرانك را از دهن یکی از مشتریان من برند . . . »

« امضاء ژورژ لور وا پولیس شخصی » . . . اوه ! غدار !

(اینرا گفته او هم بر زمین می غلطد)

« خاتمه »

ناله واشك

چه بدی داشت گرای ناله اثرمیکردی　　از دل من بدل یار خبر میکردی
ای خدا اشك مرا قدر نه بخشیدی حیف　　یاد آن روزکه ازقطره گهر میکردی

« مظهر »

وصیت شاعر

حیف اشکی که‌چکد ازسر مژگان برخاك　　صحبت مرگ مرا بالب پرخنده کنید

« برشنا »

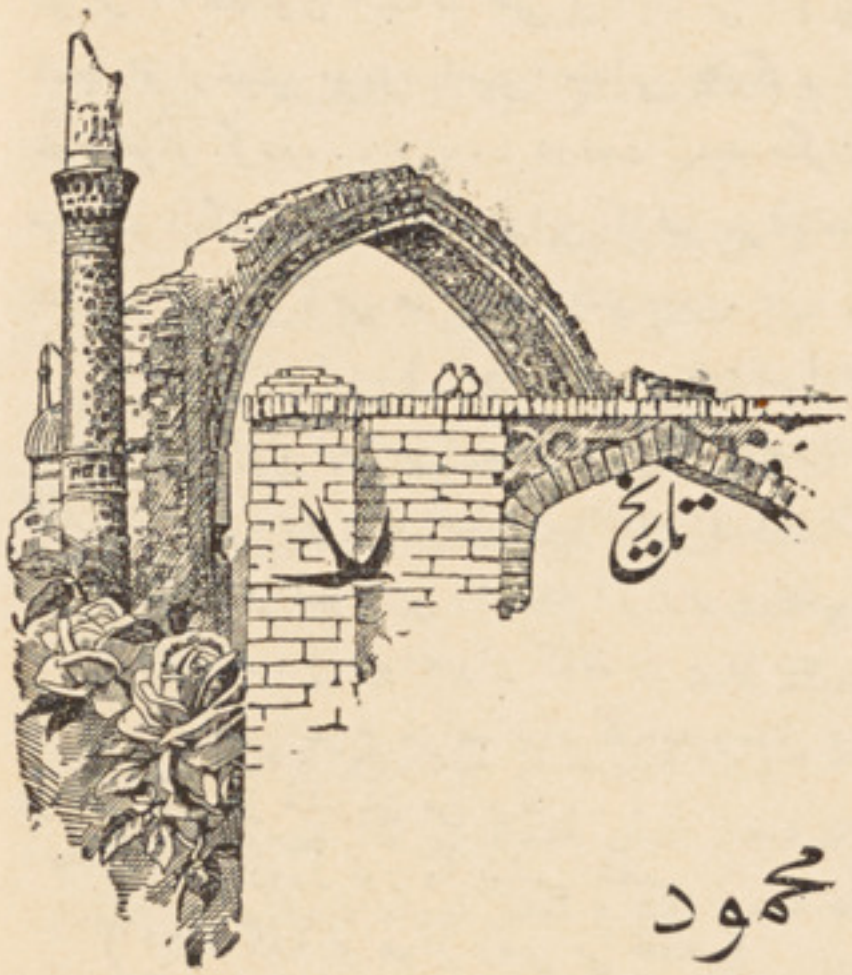

تالیف : داکتر محمد ناظم

ترجمهٔ عبدالغفور امینی

سلطان محمود

(۲)

« المنتظم فی تواریخ الملوك و الامم »: که تاریخ عمومی و در اخیر قرن شش هجری ، بقلم ابو الفرج عبد الرحمن بن علی ابن الجوزی البکری ، تحریر شده است ، شامل مقتبسات عدیدهٔ از بعض آثار قدیمتر (غالباً « ذیل » الصابی) و فتح نامه های سلطان محمود به خلیفه عباسی ، می باشد .

« اخبار الدول المنقطعه »: تاریخی است عمومی مرتب برطبق سلسله‌های سلاطین در اوائل قرن ۷ هجری ، جمال الدین ابو الحسن علی بن ابی المنصور ظافر بن الحسین بن غازی الحلبی الازدی ، آنرا نگاشته ـ ولی تاریخ غزنویها را در فصل جدا گانهٔ ننوشته بلکه درذیل وقایع سامانی ها نگاشته است . مؤلف کتاب ، یك فتحنامهٔ قیمتدار سومنات را که سلطان به خلیفه نوشته است اقتباس نموده .

در حدود سنه (۶۲۵ ه = ۱۲۲۸ ع) سه اثر مهم تالیف شده : یکی « جوامع الحکایات » ، دوم « لباب الالباب » نورالدین محمدعوفی ، سوم « آداب الملوك و کفایة الملوك » محمد بن منصور بن سعید بن ابوالفرج القریشی معروف به « فخر مدبر » که باخاندان غزنویه ، رابطهٔ ازدواجی دارد . « جوامع الحکایات » مجموعهٔ حکایت ها بوده و بعض ازان که با سلطان محمود تعلق میگیرد ، از آثار بیهقی اقتباس شده است ـ مجموعهٔ مزبور اطلاعات کافی ندارد ، زیرا مقصد عمدهٔ مؤلف ، اخلاقیات بوده نه تاریخ ، و احیاناً برای شرح از کدام بدی و نیکی حقایق را تحریف هم کرده است .

« لباب الالباب » ، منتخب است از اشعار که نخست به ترجمه حال شاعر بطور اجمال و بعد با نتخاب اشعار او می پردازد ـ وازین منتخبات ، زیادت عدهٔ شعرای در بار سلطان معلوم می شود .

« آداب الملوك وکفایت المملوك »: رساله ایست به فن حرب وشجاعت و شامل حکایات متعددهٔ تاریخی متعلق بسلطان محمود ـ واز عبارت وسبك آن معلوم میشود که از « مجلدات »بیهقی یا اثر دیگری ازان عهد مأخوذ گردیده .

« الکامل فی التاریخ » ابوالحسن علی بن عبدالکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالوهاب الشیبانی معروف به ابن الاثیر ، تاریخ مبسوط است از وقایع سال ۶۲۸ ه = ۱۲۳۰ م . ابن خلکان آن را « یکی از بهترین کتب نوع خود » گفته است (۱) . ابن الاثیر ازمأخذ خود نام نمیگیرد . ولی از قرائن معلوم میشرد که از « ذیل » الصابی و کتاب الیمینی عتبی و مشارب

(۱) ابن خلکان جلد ۲ ص ۲۸۹

التجارب ابن فندق مأخوذ است . بیانات ابن الاثیر راجع بسلطان محمود ، (باستثنای اندك عبارات مغشوش و غلط) با لعموم خیلی مستند و قابل اعتماد است .

« مرأة الزمان فی التواریخ الاعیان » تاریخ عمومی است که در اواسط قرن هفت هجری بقلم ابو المظفر یوسف بن قزغلی مشهور به سبط ابن الجوزی (یعنی پسر دختر ابن الجوزی ، مؤلف « المنتظم») تالیف گردیده است . مؤلف بسیاری از فتح نامه های سلطان را که به خلیفهٔ عباسی نوشته ، از « ذیل» الصابی اقتباس کرده است .

«طبقات ناصری» ، بقلم ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین جرجانی، در حدود سنه ۶۵۸ھ = ۱۲۶۰م نگارش یافته است . بیانات مؤلف راجع به حکومت سلطان محمود خیلی مختصر و چندان قابل استفاده نیست ، ولی در سائر قسمتها ، اقتباسات مفیدی از مآخذ متقدمهٔ راجعه بتاریخ غزنویها و روابط سلطان محمود با غوریها ، سلجوقیها و خوانین ترکستان ، نموده است .

در ۷۱۰ ھ (۱۳۱۰ ـ ۱۳۱۱م) رشید الدین فضل الله بن عماد الدوله ابوالخیر بن موفق الدولد علی ، تاریخ عمومی موسوم به « جامع التواریخ » خود را انجام داد . این کتاب اگرچه ضخیم است ولی از لحاظ عهد سلطان محمود ، چندان ماخذ قیمت داری شمرده نمیشود . اختصار تاریخ عمومی آن که به ترتیب سنه است خلاصهٔ ابن الاثیر وبیانات آن در باب سلطان محمود ، لفظ بلفظ نقل از کتاب الیمینی عتبی ترجمهٔ « جر باذ قانی» است ـ ابن اثیر ازحیث سرقهٔ ادبی در ادبیات شرق ، مثال برجسته ایست (۱)

(۱) رجوع به ضمیمهٔ الف .

درحدود سنه ۷۳۰ه (۱۳۲۹ ـ ۱۳۳۰ع) حمدالله بن ابوبکر بن احمد بن نصر المستوفی در مضمون تاریخ دو کتاب نوشت، یکی تاریخ گزیده و دیگری ظفر نامه منظوم که میخواست آنرا دنبالهٔ شاهنامهٔ فردوسی قرار دهد. تاریخ گزیده مواد قیمت داری در تاریخ سلطان محمود بدست نمیدهد، اگر چه در ضمن مآخذ خود از « مقامات ابونصر مشکانی » و « مجلدات بیهقی » و « مشارب التجارب » ابن فندق نام میبرد ـ شرح ده سال اخیر حکومت سلطان که در ان نگارش یافته، چندان قابل ملاحظه نبوده و ذکر وقایع پیشتر ازان نیزبقدری مختصر است که قابل استفاده نمیباشد (۱) ـ « ظفرنامه » از تاریخ حکمداران مسلمین تا زمان مؤلف، بحث کرده وچیز قیمت داری بر بیانات تاریخ گزیده نمی افزاید.

یکی از تاریخ عمومی « مجمع الانساب » است (۲) از محمد بن علی بن الشیخ محمد بن حسین بن ابوبکر که در سنه ۷۳۳ ه (۱۳۳۲ـ۱۳۳۳ ع) در عهد حکومت سلطان ابوسعید، نبیرهٔ هلاکو خان نگاشته. ویگانه تاریخ معلومه ایست که حکایهٔ اسلاف سلطان محمود را بطور مربوط بیان کرده و شامل تمام متن « پند نامه » (نصایح سبکتگین به پسرش محمود) میباشد. « عهدزمامداری سلطان را تا یك اندازه بتفصیل بیان نموده مگر اکثر جاهای آن ناقص و مبهم بوده استفادهٔ زیادی ازان نمیشود. و از سبك عبارت او در شرح حال غزنویها

(۱) ایلیات و داؤسن، جلد ۳ ص ۶۰ مینویسند که تاریخ گزیده « بهترین تاریخ عمومی شرق میباشد. و میتوان بدان اعتماد کامل نمود و مواد بسیاری دارد که در دیگر جاها یافت نمیشود » ـ اما درخصوص عهد سلطان محمود قابل تمجید نیست.

(۲) شرح غزنویها از تمام نسخه جات قلمی این کتاب حذف شده است باستثنای نسخهٔ موجوده در کتابخانهٔ ملی پاریس (فهرست ۱۲۷۸ کتب قلمی فارسی)

معلوم میشود که از بیهقی ، یا دیگر نویسندهٔ آن عهد اخذ شده .

درحدود سنه ۸۰۰ هـ (۱۳۹۷ـ۱۳۹۸ ع) عبد الرحمن ابن محمد ابن خلدون ، معروف به ابن خلدون ، تاریخ عمومی موسوم به « کتاب العبر » را به پایان رسانید ـ ابن خلدون شرح سلطان محمود را باساس ابن الاثیر نهاده و تذکرات پراگندهٔ از ابن اثیر را بشکل مسلسلی در آورده است لیکن تغییرات یا اضافات قیمت داری بران وارد نکرده .

« آثار الوزراء » که مشتمل برخلاصهٔ تراجم احوال وزرای مهم سلاطین اسلامی میباشد ، در اواسط قرن نهم هجری بقلم سیف الدین حاجی بن نظام الفضلی تحریر گردیده است ـ مولف در ضمن بیان از وزرای سلطان محمود ، اقتباسات طویلی از کتاب نایاب « مقامات ابونصر مشکان » (۱) (که اطلاعات مفید آن دائر بتاریخ ، اصول مملکت داری و روابط سلطان باوزرایش میدهد) نموده است .

« مجمل فصیحی »: رساله ایست از وقایع مشهوربترتیب سنه ، و درحدود قرن نهم هجری فصیح الدین احمد بن محمد معروف به فصیحی الخوافی ، آنرا تالیف نموده ومانند آثار الوزرا حاوی بعض مقتبسات از « مقامات ابونصر مشکانی » است ، ولی از دیگر جهات قابل اعتماد نمیباشد . سنه های آن عموماً غلط بوده و لایق تعریفی که میجر راورتی درباب معتمد بودن آن نموده ، باشد (۲) .

(۱) وگمان غالب میرود که اقتباسات مذکوراز آثار نایاب بیهقی باشد ـ زیرا آن عباراتی که ازتاریخ مسعودی بیهقی درین کتاب اقتباس شده ، تقریبا نقل لفظ باللفظ است از تاریخ مسعودی بیهقی ـ مقایسه کنید به بیهقی ص ۱۷۱ـ و آثار الوزرا ورق ۱۰٦ صفحهٔ دوم

(۲) طبقات ناصری ص ٤۰ ـ نوت ـ وص ٤٦ نوت ٤

۳ـ آثار متأخره

قدیمترین آثار متأخره از نقطهٔ نظر وقت ، تاریخ عمومی « روضة الصفا » است که درحدود سنه ۹۰۰ه (۱۴۹۴ـ۱۴۹۵ع) محمد بن خاوندشاه بن محمود ، ملقب به میرخوند ، درسلك تحریر درآورده . مؤلف ، درجملهٔ مآخذ خود ، ازمجلدات بیهقی نام برده ، مگرمعلوماتی ، که مخصوصاً ازمجلدات اقتباس شده باشد ، دران مذکورنیست . نیز قسمت بزرگی از کتاب الیمینی ترجمهٔ « جرباذقانی » را بدون تشکر وتذکرمورد استفاده قرار داده (۱) ودرشرح اواخرعهد حکومت سلطان ، ابن الاثیر را تحت اللفظ ترجمه نموده است .

چند سال پس ازمیرخوند ، برادرزاده اش غیاث الدین بن همام الدین ملقب به خوند میر ، دوکتاب راجع به تاریخ نوشت ، یکی « خلاصة التواریخ » ودیگر « حبیب السیر » لاکن هردو باساس روضة الصفا است ،

درسنه ۹۹۳ه (۱۵۸۵ ع)ملا احمدتحتوی وآصف خان ، « تاریخ الفی » را که رساله ایست تاریخی بترتیب سنه و حاوی وقایع یك هزارسال ، تالیف کردند . مؤلفین مذکور سنوات را بعوض هجرت از وفات حضرت ختمیت صلی الله علیه وسلم شمار کرده اند واین ابداع کار مشکلی نیست (۲) . این اثر دراصل ازابن اثیر و روضة الصفا فراهم و تدوین گردیده ، ودر بعض جا عیناً عبارات کتب مزبور باکمی تغییر لفظی ، نقل شده است (۳) .

(۱) رجوع شود به ضمیمهٔ الف

(۲) « ایلیات و داوسن » ، زحمات مولفین « تاریخ الفی » را تقدیر کرده میگوید به تمام تواریخ عربی وفارسی مراجعه نموده اند ـ ولی واضحا زین الاخبار گردیزی را ندیده اند ؛

(۳) رجوع کنید به ضمیمهٔ الف (۳) ؛

« طبقات اکبری» رادر اوائل قرن یازده هجری نظام الدین احمد بن محمد مقیم الهروی، نگاشته است . بیاناتی که راجع بسلطان محمود داده، خلاصهٔ « زین‌الاخبار » گردیزی است . مگر مؤلف بدان اشاره ننموده .

« گلشن ابراهیمی.» معروف به « تاریخ فرشته » که در سنه ۱۰۱۵ ه (۱٦۰٦ ع) محمد قاسم هندوشاه ملقب به فرشتهٔ تحریر کرده است ، بیانات مفصلی در باب سفر های سلطان محمود میدهد . فرشته زین الاخبار گردیزی را در جملهٔ مأخذ خود شمرده و به مجلدات بیهقی وتاریخ یمینی و مقامات نیز اشاره کرده است ، ولی تحقیق عده و تعیین مآخذ اومشکل بنظر میآید، زیرا باستثنای یك اقتباس که از تاریخ یمینی بیهقی نموده ،معلوم نمیشود کدام مواد را ازمآخذ مزبورفراهم آورده است . ولی باید گفت زین‌الاخبار را خیلی مورد استعمال قرار داده ، چه ،علاوه از یك اقتباس مستقیمی که در باب سلطان محمود نموده ، فصل سلطان مسعود نیز باجزئی تغییر عیناً نقل از کتاب گردیزی است .

یکی از مآخذ متاخرین که بایستی یك نظر سطحی به آن انداخت ، و خیلی مشهور است « مرأة مسعودی » است که از حیات « سالار مسعودی غازی» (که برحسب منقول ، برادر زادهٔ سلطان محمود می باشد) بحث نموده و در حدودسنه ۱۰۲۰ ه (۱٦۱۱ ع) بقلم عبدالرحمن چشتی نوشته شده است ـ این اثر تاریخی است که خیلی باحکایات تصوفی آمیزش یافته ـ و مؤلف ادعا دارد که آن را باساس تاریخ ملا محمد غزنوی که بدربار سلطان محمود رابطه داشته ، بنا نهاده است . ولی اینگونه تاریخ معاصر سلطان را هیچیك از نویسندگان گذشته نام نبرده است .

دیگر کتابی که درین ردیف خیلی کسب شهرت نموده (۱) خلاصة التواریخ « سجان رای » است که در ۱۰۸۶ه (۱۶۷۵ع) اختتام پذیرفته ـ مؤلف « تاریخ مولنا عنصری » را در ضمن مصادر خویش اسم میبرد ، مگر از قرائن معلوم میشود که سهواً بعوض عتبی ، عنصری نوشته است ، چه اولاً صاحب چنین کتابی نیست ، و ثانیاً «سجان رای» برای نگارش تاریخ محمود ، ازچنین کتاب نایاب اخذ مواد جدید ننموده است . بیاناتی که در باب سلطان داده ، درواقع اختصار با آب ورنگی است از روضة الصفا و تاریخ فرشته .

چندین کتاب دیگر نیز که باحث از عهد سلطان محمود و کما بیش حائز اهمیت بوده وجود دارند، ولی کدام مسئلهٔ قیمت دار تاریخی از انهابدست نمی آید . فهرست بعضی ازانها بقرار ذیل بترتیب سنه ذکر می یابد :ـ

۱ـ « جامع العلوم » فخرالدین محمد بن عمرالرازی که در اوائل قرن هفت هجری تالیف گردیده .

۲ـ « مختصر الدول » گریگوری ابوالفرج بن هارون ، الیاس برهبریوس که درحدود سنه ۶۵۸ه (۱۲۶۰ع) تالیف یافته .

۳ـ «مرأة الجنان» ابومحمد عبدالله بن اسعد بن علی الیافعی ـ که دراواسط قرن ۸ هجری تالیف گردیده .

۴ـ « البدایه والنهایه » اسمعیل بن عمادالدین ابوالفدا، بن کثیر ، که در اواسطقرن هشت هجری تالیف شده .

۵ـ « عیون التواریخ » محمد بن شاکر بن احمد الکتبی الشافعی ـ که در اواسط قرن هشت هجری تالیف گردیده .

(۱) رجوع به ایلیات و داوسن . جلد ۸ صفحه ۸ .

۶ـ « تاریخ جعفری » محمد الحسین ـ که در حدود ۸۲۰ھ (۱۴۱۷ع) تالیف شده .

۷ـ « سیرة الخلفأ والسلاطین » ابراهیم بن محمد بن دقماق ، که در حدود ۸۴۰ھ (۱۴۳۶ـ۱۴۳۷ع) تالیف یافته .

۸ـ « تاریخ محمودی » محمد بهامد خانی مؤلفهٔ ۸۴۲ھ (۱۴۳۸ـ۱۴۳۹ع)

۹ـ « تاریخ خیرات » ـ مؤلف آن معلوم نیست و درحدود ۸۵۰ھ (۱۴۴۶ع) انجام یافته .

۱۰ـ « روضه الجنات فی اوصاف الهرات » معین الزمجی الاسفزاری، که در حدود ۸۹۷ھ (۱۴۹۲م) تالیف شده .

۱۱ـ « تاریخ صدرجهان » فضل الله بن زین العابدین که درحدود ۹۰۷ھ (۱۵۰۱ـ۱۵۰۲م) تالیف گردیده .

۱۲ـ « دستور الوزراء » خوند میر که در حدود ۹۲۵ھ (۱۵۱۹م) تالیف یافته .

۱۳ـ « تاریخ ابوالخیر خانی» مسعودی بن عثمان کوهستانی ، مؤلفهٔ ۹۶۰ھ (۱۵۵۳م).

۱۴ـ « اخبارالدول و آثار الاول » احمد بن یوسف القرمانی ، که درحدود ۱۰۰۷ھ (۱۵۹۸ـ۱۵۹۹م) تالیف شده .

۱۵ـ « منتخب التواریخ » حسن بن محمد خاکی، مؤلفهٔ ۱۰۱۹ھ (۱۶۱۰م).

۱۶ـ «تقویم التواریخ» حاجی خلیفه، مؤلفهٔ ۱۰۷۵ھ (۱۶۶۴ـ۱۶۶۵م)

۱۷ـ « تحفة الکرام » علی شیرقانی ، مؤلفهٔ سنه ۱۱۸۳ هـ (۱۷۶۹ ـ ۱۷۷۰ ع) .

مآخذ مهمی که از عهد سلطان محمود بحث می نماید تقریباً همین کتب است . متاسفانه کتابی ازمؤلفات هندوها در دسترس نیست که بتوان از روی آن آثارنویسندگان اسلامی را تصحیح یا به آنها ضمیمه نمود . هندوها درواقع قریحهٔ تاریخی ندارند ، کتبی‌را که تواریخ می‌نامند ، جز مجموعهٔ افسانه‌ها چیز دیگر نیست وقائع نگاران راجه های « سولنگه » که در زمان حملهٔ سلطان محمود بر « کاتهیاوار » حکمرانی میکردند ، بعضی از روحانیون « جینی » بودند ، ولی بر روی کار نامه های این فاتح غالب (سلطان) نقاب کشیده اند ، در حالیکه سلطان بعض ازسلاله های مقتدرهٔ شان را مستأصل و اکثر ارباب انواع قدیمهٔ شان را به خاك برابر نموده است . بنا بران کتاب ما قطعاً بر مآخذ اسلامی مبتنی است .

٤ آثار عتیقه

شواهدی که از آثار عتیقهٔ عهد سلطان بدست آمده خیلی کم و تقریباً هیچ قیمت ندارد ـ و دلیل آن غالباً اینست که در افغانستان ، گهوارهٔ امپراطوری سلطان محمود ، هنوز برروی محققین آثار عتیقه ، باز نیست . گذشته ازین ، تقریباً پس از یکقرن از فوت سلطان محمود ، سلطان علاؤالدین غوری ملقب به « جهان سوز » تمام غزنه را آتش زد و تخریب نمود ، و برحسب منقول ، هیچ آبادی جز قبر سلطان محمود وسلطان مسعود ودومینار که حالیه ازمحل قدیمی غزنه نمایندگی میکنند، باقی نگذاشت . دروازه‌های مقبرهٔ سلطان محمود که‌بنابه سؤتفاهم بحکم« لارد الن بورد » بهند نقل یافت اکنون در حصار آگره جای دارد .

کتیبه های این آبدات ، در مجلهٔ انجمن آسیائی بنگال ، جلد ۱۲ شمارهٔ ۸۶ و ۷۷ و اخیراً در مجلهٔ « سیریا » (شام) جلد ۶ شمارهٔ ۶۱ و ۹۰ ، انتشار یافته است . کتیبه های مزبور بخط کوفی بوده و در اثر عوامل جوی بقدری مغشوش شده که بخوبی خوانده نمیشود ، ولی ظاهراً باستثنای اسم والقاب سلطان محمود چیز قیمت داری نداشته است . کتیبهٔ روح لوح سنگ مرمری سلطان ، تا کنون بدون نقصان باقی مانده و عبارت از اسم و القاب سلطان محمود و تاریخ وفاتش می باشد .

مسکوکات سلطان ازعمرانات باقیهٔ عهد او، بیشتر پایدار است . و مسکوکات مزبور مؤید روایات مؤرخین است که راجع به سال اعطای القاب مختلفه بسلطان می نویسند واین موضوع را « ای ـ تها ماس » درمقالهٔ خودش راجع به « مسکوکات سلاطین غزنی» (۱) مفصل بحث و تدقیق کرده است .

بد بخانه باوجود زحمات علماء آثار عتیقه ، اسمای راجه‌های معاصر سلطان ، بطور صحت معلوم نگردیده ، و آنچه تا کنون بعرصهٔ تعیین در آمده اندك است و« سر ـ وی آ ـ سمت » در کتاب « تاریخ قدیم هند » خود خلاصه کرده است . کتیبه‌های عهد سلطان که تاامروز کشف شده ، در Journal of the asiatic Society of Bengal (مجلهٔ انجمن آسیائی بنگال) و Tle Epigraphia Indica (کتیبه های هند) و Indian autiquaty (عتیقه شناس هندی) اشاعه یافته است ، ولی رویهمرفته ارزش تاریخی آنها صفر است ،

(۱) مجلهٔ انجمن شاهی ـ آسیائی لندن ـ شمارهٔ ۱۷ ص ۱۳۸ ـ ۱۹۰

مشاهیر

ارمغان بدخشان

بقلم جناب شاه عبدالله خان
« بدخشی »

عقائد و آراء شاهین :

شاهین در مسلك ادبی خود دارای عقیدهٔ پاك و حایز روح حساسی میباشد ، ملاحظهٔ انحطاط اسلام یاعواملیکه به انحطاط اسلام تماس دارند طبعاً وسیلهٔ تأثرات روحیه و انزجار خاطر او میگردد ، بر روی همین عقیدت ، کتاب بدایع الصنایع‌را تالیف نمود ، این اثر شاهین گرچه در بادی نظر خیلی خنده آور و دارای جملات مزاحیه است و خواننده مندرجات آنرا بر خوشگوئی و مزاح حمل میکنند ، اما وقتی که چند سطر را ملاحظه کرده می‌رود و آنگاه درمعانی آن به امعان نظر تحقیق خیره میشود ، می‌داند که قلم رسا و فکر پا برجای شاهین درطریق اظهار حقیقت ، با چنان صنایع بدیعهٔ ادبیه به تدوین این اثر پرداخته و چنان فلسفه و اطلاعات قابل التوجه را در جملات مؤجز اثر فوق خود جا داده که انسان در برابر تمجید اقتدار سخنوری او انگشت حیرت بدندان می‌گیرد !

صدرالدین عینی درین موضوع می نویسد « مقصد از تالیف بدایع الصنایع » تنقید ، اعتراض وشکایت است اما مؤلف درین باره اسلوب عجیبی را پیش گرفته است که پی بردن خواننده در اول نظر به مقصد اصلی خیلی دشوار است بلکه

بمطالعهٔ تعبیرات عادی وفقره های خنده آور بخنده می‌آید بعد ازمحاکمه وتأمل به مقصد اصلی پی می برد .

مقصد ازین اسلوب چنانچه خود مؤلف درمقدمه تصریح کرده است خواننده را در اول وهله به تلقین شکایت های حزن آور در اندوه انداختن و بعد از انشراح خاطر وفرح روح مدعای اصلی را که خیلی گریه آور است ، القا کردن است ، و دیگر اینکه دردورهٔ که شاهین زندگانی کرده است این گونه شکایتهای سخت را بصورت کتاب صراحتاً نوشتن ممکن نبوده کدام صاحب قلمی که به امثال این ها جسارت نماید پیش از بسر آمدن اثر ، سر خود را بر باد می داد ، قلم سحر کار شاهین به ایجاد این اسلوب عجیبه ازان تهلکه ایمن مانده و درد دل خود را چنانکه باید و شاید خالی کرده است » .

خوب است برای اطلاع قارئین محترم چند سطری از کتاب بدایع الصنایع شاهین درج این نامهٔ عاجزانه کرده شود :

مؤلف ، کتاب خود را به توسط این رباعی افتتاح مینماید .

این نسخه که ازشایبهٔ نقص بری است معجون مرکبی زتازی و دری است
هر کسکه ازان بخورد چون‌شارب خمر اول بنمود خنده و انگاه گریست

از کلاوهٔ عجوز بر چهرهٔ عروس طره آراستن محض خیال است نا ممکن ، و از کنجارهٔ جواز بگوسفند آخوری دنبه پیراستن صرف محال است من ضامن !

نفس سخت گاو را دم عیسوی پنداشتن از خری است و آتش کاو نانوارا عصای کلیم انگاشتن ، غایت بی بصری !

درمسئله عدم اعتنای ابوین بر اولاد درامور تربیه وتعلیم آنهاچنین مینویسد .

حقوق ما در اگر از راه دادن شیر است بی تفاوت ، حکم گاو ماده گیر به این حقوق چه حقوق ؟ و اگر وجوب احترام پدر از طریق بخشش سیم و زر است کودکان سیم کفل‌را بازر بازان کم‌بغل حکم ازین قبیل است محتسب را چه جای سیاست و شحنه را چه محل حر است ؟

الله الله دنیا ، طرفه تماشا گهی شده ، افسوس که دیدهٔ بینا و دل آگهی نیست ، تا آنچه بدیده بیند ، بدل گذاردو آنچه بدل گذارد به صفحه بنگارد اسلام اسمی شده در میان آن (الف ولام) اگر انصاف پرسی حقیقت آن صاف برگوشها مطالبه دین صورت شرع ودر دیده ها عین الشر یاشر العین ؟ علم ، چون علم درمزار ها خفته و یاهر که از عین آن استفسار رفته لم گفته ، چشم بر روی باده کشان عمل است ، تا بدانی که علم را چه رتبه و محل است !

از استخوان پهلوی یتیم پر کاله باید داد تا پارهٔ جگر بیوه زن ازخلال دندان این زنگیان آدمی خوار ستانیدن توانی ودامن پریزاد سلامت از کف اختیار باید نهاد . تادرگوشهٔ عزلت از سنگ ملامت این آدمیان دیوسار ایمن بمانی !

ریش گاو ساختن کم مهلکه است که خودرا درتهلکهٔ شانه‌انداختن ؟ داغم ازدست فکر ناقص که مؤدی بحصول کمال نیست ؛ کیك ازموزه بیرون میکند ، اما واقف ازحادثهٔ سگ درجوال نیست آب موری اگراز باغ کلان است گله از کندی خار یااز پستی دیوار ابلهی باغبان است .

جائیکه کمپیر غم نمی‌خورد شلاق در بسترخانه اش که نه خانگی ازو منفعت می برد ، نه همسایه اش ، چاشت بظهر پیوسته هنوز کیسهٔ ارباب سر بمهر ، روز بپایان رسیده معذالك خانهٔ افسقال بی سامان ، هیهات هیهات ، مگر مدعیان از اقامهٔ بینه معذورند ؟

منکه دیدهٔ بینای کتاب خوانی داشتم و سواد روانی ، در متون منصوصه و شروح ثابته خوانده بودم که قرآن برای عبادالله ذریعهٔ سیادت وهدایت است تا قیام قیامت ، نمیدانم معلم آن وقت ، چرا بمن نفهماند که این تصریح در حق مردگان عباد است نه در خصوص اهل حیات امت : چرا که اگر حکم آن برزندگان می بود بایدموافق احکام آن‌عمل می‌شد ، چونکه غرض ازاحکام قرآن عمل است نه اجرای دغل حالانکه از تعمیل احکام قرآن در بین عباد مسلمان چیزیکه باقی‌مانده یك فال مراد و عبور است و آن هم صرف اهل قبور ! ایکاش مسلمانان امروز را دیدهٔ بصیرتی می بود تا از مفاد (ان هذاالقرآن یهدی للتی هی اقوم ، الرحمن علم القرآن خلق‌الانسان علمه البیان) کسب عبرت وتحصیل‌علم و فضیلت می نمود !

(ناتمام)

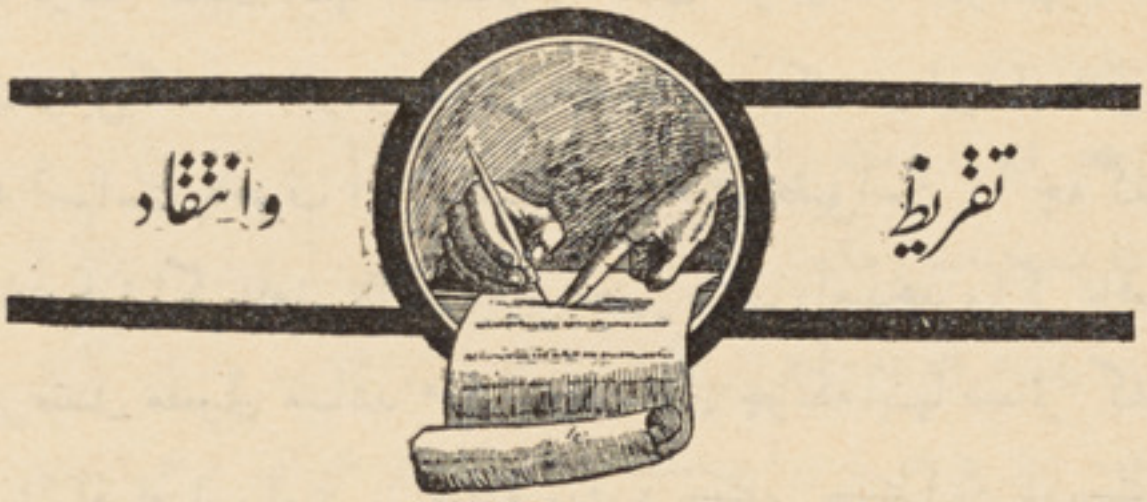

پرتوی بر زبان پشتو

(۵)

(ور ، در ، را)

در زوایای زبان ملی

قیام الدین خادم

این سه کلمات فوق در زبان پشتو رول مهمی را بازی میکند وخیلی زیاد مورد استفاده است: با کلمات دیگر ترکیب یافته درمعنی تغیر پیدا میکند وگاهی معنی دیگری را تولید مینماید.

اغلباً این کلمات باافعال وخصوصا بافعل متعدی متصل میگردد . و بهمین مناسبت خواستم ازین کلمات درضمن بحث فعل متعدی تذکری نمایم :

فضلای زبان پشتو این کلمات رامطرح بحث قرارداده وراجع باینها چیزی نوشته اند . بنده نیز خواهش دارم درین باره چیزی بنویسم ؛ تابرای کسانیکه آئنده درین مسئله داخل مذاکره میگردند ، موقع جرح و تعدیل بیشتری مهیا باشد .

چیزمهمی که درین زمینه گفتنی است این است که آیا نوعیت این کلمات چه

میباشد ؟ درعدم فعلیت اینها گفتگوئی نیست ، زیرا که در مفهوم فعل زمانه داخل‌است واین کلمات بخودی خودبزمانه دلالت نمیکند: و نیزفعل تصریف دارد باقی اینکه اسم‌است یاحرف ؟ - این‌مسئله زیربحث‌وتحقیق‌است . آنچه گفته‌می‌شود که « کلمات فوق‌اگر بافعل لازمی بیاید معنی طرف رامیدهد واگر بافعل متعدی بیاید ضمیرمتصل مفعولی میباشد » در صورت ثانی چونکه اینها ضمائر گفته میشود وضمائر از اقسام اسم است پس‌معلوم میشود که کلمات مذکور اسماء می باشد . و در صورت اول ؛ یعنی وقتیکه باافعال لازم بیاید درانجا از رجحان قول معلوم میشود که کلمات فوق ازجملهٔ حروف وادات است زیرا کلماتیکه برمعنی خود درحین ترکیب با کلمات دیگر دلالت میکنند ومعنی مستقل نداشته باشد دراصطلاح نحویین حرف وادات نامیده میشود . وازقول فوق عینا همین معنی فهمیده میشود : « و قتیکه باافعال لازم بیاید معنی طرف را میدهد »

پس چیزیکه تعجب آور است این است که یك کلمه چگونه در یك حالت اسم و درحالت دیگر ادات شده میتواند ؟ ! - ونیز درصورت اسمیت چونکه کلمات فوق ضمائر متصل مفعولی قرار داده شده است پرسیده خواهد شد که آیا ضمائر متصل مفعولی بامصادر نیز پیوست میشود ؟- چون : « را ایستل ؛ ورکول ؛ راوستل درشودل وغیره » وباخیر ! . . . . . ویا تأویل دیگری دارد ؟

عجب تراینکه چون تحقیق میشود همین کلمات فوق نه کلیةً باافعال لازم معنی طرف میدهد ونه بافعل متعدی ضمیر متصل مفعولی میباشد . زیرا درصورت اول « زم » که صیغهٔ واحد متکلم فعل حال لازم‌است که بمعنی « میروم » میباشد وقتیکه کلمهٔ (ور) بر آن داخل شود : « ورزم » بمعنی میروم طرفش - درست

است . اما (رازم) می آیم طرف خود (۱) هیچ معنی ندارد . وهمچنان در جمله‌های ذیل :ـ

احمد یی په زمکه راوویشت : احمد را بر زمین زد

دا پندوسه‌په زمکه راوولم ؟ : این توپ را بر زمین بزنم ؟

زه یی د خوبه راویش کرم : مرا از خواب بیدار کرد

هغه دی د خوبه را پاسید : اینك از خواب برخاست

را بـه شم ـــ : خواهم آمد

راویشتل ؛ را پاسول ؛ را تلل ؛ نه معنی طرف دارد و نه این طرف ؛ طرف متکلم است چنانچه خواننده بذوق خود فیصله کرده میتواند که از جملهٔ « زه یی دخوبه را ویش کرم » هیچ معنی طرف فهمیده نمیشود . و علی هذا القیاس !

در صورت ثانی ـ یعنی وقتیکه کلمات مذکور با فعل متعدی بیاید ضمایر متصل مفعولی میشود ـ اگر مراد از ضمیر متصل این باشد که بافعل متصل میآید چنانچه این مفهوم عام است ؛ درست نیست . زیرا عیناً جائیکه ضمیر منفصل مستقلا از فعل دور می‌افتد در همانجا کلمات مذکوره مستعمل میشود چنانچه در جمله های ذیل نشانداده شده است :ـ

ورته می داسی و ویل : برایش اینطور گفتم

را ته یی هیس ونه ویل : برایم هیچ نگفت

در ته یی چـه ویل ؟ : برایت چه میگفت .

---

(۱) رازم ـــ را به می آیم طرف خود تعبیر نمودم زیرا که با قول مذکور تصریح رفته که (ور) برای غائب ؛ (در) برای ، مخاطب و (را) برای متکلم است یعنی اگر بمعنی طرف باشد طرف این اشخاص واگر ضمیر باشد ضمیر این اشخاص خواهد بود .

ورته دی سه‌وشودل ؟ : چه‌چیزنشانش دادی ؟

درته بی خط ولیکلو ؟ : برایت خط را نوشت ؟

راته به دغه کتاب راوری ؟ : این کتاب‌رابرایم‌خواهی‌آورد ؟

درامثلهٔ فوق ـ را ؛ در؛ ور ؛ عینا بجای ما ؛ تا ؛ هغه؛ مستعمل گردیده‌است، وما ؛ تا ؛ هغه ؛ ضمائر منفصل است که از فعل دور می افتد .

اما گذشته ازانکه کلمات فوق ضمائر متصل نیست ؛ خود ضمیریتش نیز در محل اشتباه قوی میباشد . از دو وجه : اول اینکه جائیکه خود اسم در جمله ذکر شود درانجا ذکر ضمیر لغو است ، چنانچه گفته نمیشود :

احمه کتاب بی و لیکلو .

محمود کار به بی کری وی .

سالم محمود بی و واهه .

زاهده‌قران‌شریف‌بی‌ولوست.

بلکه صحیح اینطور است که ضمیر متروك گردد :

احمد کتاب و لیکلو : احمد کتاب را نوشت

محمود به کار کری وی : محمود کار کرده باشد

سالم محمود وواهه : سالم محمود را زد

زاهدی (بیای مجهول) قران شریف ولوست : زاهده قران شریف را خواند

دوم اینکه : ـ دریك جمله دوضمیر متصل ومنفصل که هر دو بیك مرجع راجع شود جائز نیست . مثلا گفته نمیشود : ـ

ما تا ته می سه ویلی وو ؟

تا هغه دی ولی وواهه ؟

هغه دمانه قلم یی واخست .

هغه عریضه یی ولوستله ؟

بلکه بیك ضمیر اکتفا کرده دیگر متروك میگردد . چنانچه محاورهٔ صحیح اینطور است :

تاته می سه ویلی وو ؟ : من برای تو چه گفته بودم ؟

تاهغه ولی وواهه ؟ : تو او را چرا زدی ؟

هغه دمانه قلم ولی واخست ؟ : او قلم را ازمن چرا گرفت ؟

عریضه یی ولوستله ؟ : عریضه را خواند ؟

حال آنکه همین کلمات فوق در همین جاهائیکه استعمال ضمیر دران ممنوع است استعمال شده و فصیح پنداشته میشود .

یعنی حینیکه خود اسم در جمله ذکر شده باشد درانجا نیز کلمات مذکور مستعمل میشود : چون

احمد ته به سبق دروشئی (بیای مجهول) : باحمد سبق را نشان خواهی داد ؟

ته به محمود ته کتاب ورکی (بیای مجهول) : تو کتاب را بمحمود خواهی داد ؟

رشید اسلم ته کاغذ ورکوی : رشید کاغذ را باسلم میدهد .

سعید ته می قلم وروغورزاوه : قلم را بطرف سعید انداختم .

و همچنان باضمائر منفصل مفعولی یکجا مستعمل شده ومرجع همان ضمائر را از روی معنی دربر میگیرد . مثلا : ـ

ماته کتاب راکه : برایم کتاب بده

تاته سو افغانی درکرم ؟ : چند افغانی رابشما بدهم ؟

تاته سه شي درواستوم ؟ : چه چیز را بشما بفرستم ؟

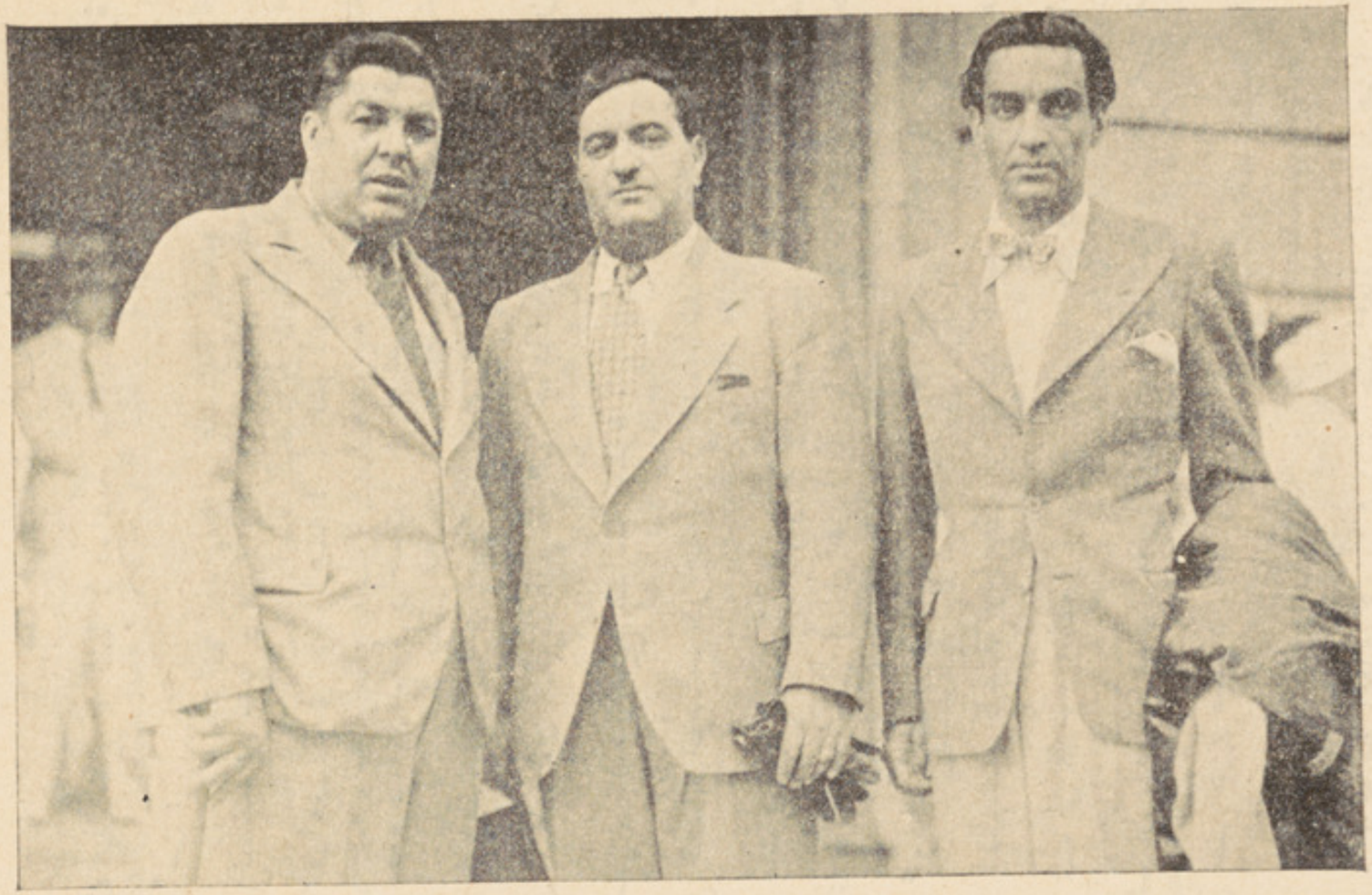

ازراست بچپ: جناب محمدعمرخان سابق سرکاتب وزارت مختاری اعلیحضرت درپاریس، جناب محمداحسانخان قوماندان هوا بازی که موقع مراجعت از اروپا از طرف جناب عبدالرحمن خان قونسل اعلیحضرت دربمبائی پذیرائی میشوند.

هغه دلته را وله : اورا اینجا بیار .

هغه ته داخبره مه ورشیه : برای او این سخن را نشان نده

هغه تا ته محمود درو لماساوه : او محمود را برتو برانگیخت

پس درصورتیکه کلمات فوق درجاهائیکه استعمال ضمیر دران قطعاً ممنوع باشد مستعمل میگردد وفصیح پنداشته میشود ـ چگونه اینهارا ضمائر خواهیم خواند ؟ !

الحال ذیلاً خواص ومواردِ استعمال کلمات مذکوررا پالیده به نتیجه میرسیم :

(۱) ـ با حروف و ظروف یکجا میشود . چون :

کتاب ور سخه دی : کتاب پیشش است

چاقو ور سره دی : چاقو نزدش است

دا قلم را زینی مه اخله : این قلم را از من مگیر

زه درپسی گرده ورز گرزیدم : من تمام روز ترا می پالیدم

ورته کتاب مه ور کوه : کتاب اورا نده

ستارا باندی سوافغانی دی ؟ : چند افغانی سرم داری

(۲) مفعول فعل واقع میشود . چون : ـ

سه درته ووایم ؟ : چه برایت بگویم ؟

کتاب دی ورته ور کرو ؟ : کتاب را باو دادی ؟

قلم دی ورته ورو بخلو : قلم را برایش بخشیدی ؟

کاغذئی درته درو شو دلو ؟ : کاغذ را بتو نشان داد ؟

چاقوئی را سخه واخست : چاقورا از پیش من گرفت

سنگه بد درته گوری ! : چه طور بد بطرف تو می بیند

(۳) ـ زائد می آید . چون :

دخوبه‌ئی راویش کی : از خواب بیدارش نمود .

په زمکه‌ئی راوویشت : بر زمین زدش .

احمدئی راوپرزاوه : احمد را خواباند .

محمودئی راسملولو : محمود را «

درین امثله (را) زائد است زیرا که در عین حال گفته میشود :

(۱) دخوبه‌ئی‌ویش کی . (۲) په زمکه‌ئی وویشت . (۳) احمدئی‌وپرزاوه (٤) محمودئی سملولو . ـ و کلام ، همان معنی سابق را افاده میکند .

(٤) بر بعضی افعال و مصادر داخل شده از یك معنی بدیگر معنی میگرداند . چون (کول) که بمعنی کردن است ، هرگاه مدخول کلمات مذکور واقع گردد از کردن بمعنی اعطاء تحول میکند . چنانچه معنی « کتاب ورکه » « کاغذ درکم ؟ » ـ « قلم ئی راکی » اعطاء ودادن است به غائب ، مخاطب متکلم . یا مثلاً : (خکل) که بمعنی (ایستل) و بر آوردن است چون کلمه (را) بر او داخل شود از معنی اول تحول کرده بمعنی کش کردن می آید : « رائی خکود : کش کردیش » و غیره .

(٥) ـ با بعضی مصادر و افعال چنان مزج و یگانگی دارد که بدون این کلمات وجود آن ها محال است . مثلاً « راوستل : یك چیز را بقوت خودش آوردن » . که تنها (وستل) و مشتقات او بدون کلمات مذکور هیچ مستعمل نمیشود و معنی ندارد .

(٦) ـ برافعال لازم داخل‌شده آنرامتعدي و برمتعدي داخل‌شده آنرامتعدي

بدو مفعول میگرداند . مثلاً (تلل : رفتن) مصدر لازمی است . هرگاه کلمات فوق بر او داخل شود آنرا متعدی میگرداند . مثلا : (ورغلی وم) که در معنی اینطوراست : هغه ته ورغلی وم . یعنی رفتن من ملاصق بود بفلان آدم . و یا مثلا: « لمسول : برانگیختن » متعدی بیك مفعول است چنانچه میگویند : « هغه دی ولمساوه : او را برافروخته نمودی » اماچون مدخول کلمات فوق گردد متعدی بدومفعول میشود . چنانچه معنی « ورلمسولو : کسی را بالای دیگری برانگیختن است » ـ « احمد دی ورو لمسول ؟ یعنی احمد دی هغه ته ورو لمسولو . احمد را بر او برانگیخته نمودی » که درینجا « احمد » مفعول اول و (هغه ته) مفعول ثانی است . وهمچنان « پورته کول : بالا کردن » متعدی بیك مفعول است اما در صورت « ور پورته کول ؛ در پورته کول ؛ را پورته کول ؛ متعدی بدو مفعول میگردد . وغیره . . .

(۷) ـ مفعولیتیکه از کلمات بالادرمفهوم فعل پیدامیشود یامفعولیت به؛ میباشد چون « سبق ئی راوشود . یعنی سبق ئی ماته راوشود : سبق رابمن نشان داد. » ویامفعولیت له؛ میباشد چون : « ور پاپی سوم ؟ » یعنی خوابیده را جهت خواهش شخص غائب ازخواب بخیزانم . یامثلا : « او به درو باسم : آب را برای شما بکشم » « خط درولیکم ؟ : خط را برای تونوشته کنم ؟ » ـ وغیره . که درین امثله فوق مفهوم ور ؛ در ؛ شخصی است که فعل فاعل جهت او و یا بلحاظ او کرده میشود یعنی وجود او بر فعل فاعل باعث است و مراد ازمفعول له همین است .

(۸) اسماء صفات نیززیر شعاع کلمات فوق می دراید ومعنی خود رابدل میکند . مثلا :ـ

خوئیدونکی ـ لخشنده ، خزنده ـ راخوئیدونکی .

استوونکی ـ مرسل ـ وراستوونکی .

ورونکی ـ برنده ـ در ورونکی .

استولی ـ مرسل ـ ور استولی .

لیژلی = » ورلیژلی .

استولی یا لیژلی بمعنی مرسل بفتح سین ؛ بمدد کلمهٔ (ور) که عینامعنی (الیه) عربی را افاده میکند ـ یعنی «ورلیژلی ؛ وراستولی» بجای (مرسل الیه) خیلی مناسب وموزون است .

وهمچنان « ورلیکلی » بعوض مکتوب الیه یك اصطلاح بسیار خوبی در زبان ملی خود داریم . که از روی تحلیل علمی نهایت موزون است .

(۹) ـ بعضی از ین کلمات سه گانه بر بعضی کلمات داخل شده باقیمانده بران داخل نمیشوند مثلا کلمهٔ (را) بهمراه را سملول ؛ را پرزول ؛ راویشتل ؛ ومشقات اینهامی آید ؛ اما ور ؛ در ؛ در ینجا هیچ مستعمل نشده است خلاف همچه بعضی جاها اکثرا درمواقعیکه یکی ازین کلمات مستعمل میشود دیگر آن نیز بامعنی خود درهمانجا مستعمل میشود .

(۱۰) ـ بر هر فعل داخل نمیشود . اکثر بافعالی داخل میشود که طرف وقوع آن متکلم ؛ مخاطب ؛ وغائب شده بتواند . یعنی افعالیکه صلاحیت تبدیل جانب وقوع داشته باشد مثلاً « شودل : نشاندادن وتعلیم نمودن » که صلاحیت مذکور دارد . چنانچه گاهی رخش بطرف غائب گشتانده شده ، و گفته میشود « وروبی شود : نشانش داد » ـ « ورشئی بی : نشانش میدهد » ـ « ورو به بی شیی نشانش خواهد داد » وگاهی رخش بطرف مخاطب گشتانده شده گفته میشود « دروبی شیم : نشانت بدهم » ـ « درشودلی می و : نشانت داده بودم » ـ وهمچنان

ورته می شو دلی و : «برایش نشان داده بودم»

رجوعش بمتکلم شده « راوپی شیه » وغیره گفته میشود .

خلاف آن ؛ افعالیکه صلاحیت مذکور ندارد بر او داخل نمیشود مثلا کیناستل : نشستن : خورل : خوردن . لمبل : غسل کردن . وغیره مصادریکه صلاحیت فوق دارد بعضی ازان قرار ذیل است : ـ

لویدل : افتادن	شکارل : لمسول
کوزیدل : پائین شدن	پورته کول : بالا کردن
ورل : بردن	کول : کردن
اچول : انداختن	پاسیدل : برخاستن
لمسول : برانگیختن	شودل : نشاندادن
خرابول : خراب کردن	لیکل : نوشتن
خوئیدل : لخشیدن ؛ خزیدن	شرل : هی کردن
وستل	خکل : کشیدن
ختل : بالا شدن	استول : فرستادن
تلل : رفتن	لیژل : «
ایستل : کشیدن	پریشوول : رهانیدن
پرزول : خواباندن	

از امثلهٔ ذیل بوضاحت معلوم خواهد شد که کلمات مذکور بچند طریق مستعمل میشود : ـ

راته یی راکه : برایم بده .

ورته دی سه ویل ؟ : برایش چه میگفتی ؟

ورته می کتاب ورکرو : برایش کتاب دادم

درته می قلم در کری دی : قلم را بتو داده ام

راز نی مه یی اخله : از من مگیرش

دا هلك پلارته ورته دی : این بچه مانند پدر خود است

ور سخه دی : نزدش است .

رانه وایی خست : از من گرفتش

قلم به می ورکری وی : قلم به او داده باشم

سلور افغانی می درته دی : چار افغانی بالای تودارم

سو افغانی دی راته دی ؟ : چند افغانی سرم داری .

هغه ته دی سو افغانی ورته وی : بالای او چند افغانی داری ؟

ورغگ که : برایش صدا کن

چون در تحقیق فوق تعمق و در امثله غور شود ، معلوم میگردد که کلمات فوق یکی از امتیازات زبان ملی ما (پشتو) بحساب میرود. و نظیر آن در دیگر زبانها عینا یافت نمیشود (۱) و نیز ظاهر شد مواقعیکه کلمات فوق آنرا اشغال میکند حروف آنرا اشغال کرده نمیتواند . پس مبرهن گشت که کلما فوق افعال و حروف نیست . و چون افعال و حروف نیست ضرور اسماء خواهد بود اما چون از تحقیق سابق ثابت شده است که نه ضمائر متصل است و نه منفصل . پس سوال این است که چقسم اسماست ؟

در ینجا آنچه از همه تدقیق فوق بدست می‌آید این است که در همه جا ها ئیکه کلمات مذکوره مستعمل میشود وضع ضمائر منفصل بجای آن صحیح و فصیح است اما چون ضمائر نمیباشد چنانچه سابقاً باثبات رسید . لذا کلمات فوق را « کنایات داشخاصو » یعنی کنایات اشخاص سه گانه که متکلم ؛ مخاطب ؛ و غائب است باید گفت و مواد ده گانه که سابق گذشت خواص کلمات « کنایات داشخاصو » خواهد شمرد .

(۱) تراجم فارسی که درمقابل امثلهٔ مذکوره نوشته شده است تقریبی و تعلیمی است نه تطبیقی

پذیرائی اولین سفارت مصر

از طرف انجمن ادبی

دمصر درومبی سفارت پذیرائی دپشتو تولنی له خوا

درشمارهٔ گذشتهٔ مجلهٔ کابل شرحی نسبت بورود اولین وزارت مختاری مصر بدربارکابل نگاشته وضمناًمختصر ترجمهٔ حال آقای عبدالرحمن عزام وزیرمختارمصر رانیزدرج کرده بودیم.

ازانجائیکه ملتین افغانستان ومصر علاوه برروابط دوستانهٔسیاسیهٔموجوده از قدیم باهم علائق معنوی داشته، یکی ازدیگر خود استفاده های معنویهٔ زیادی کرده اند، پس ازورود اولین وزارت مختاری مصر بدرکابل استقبال وپذیرائیهای مجللی ازطرف هیئت دولت متبوع ما ازایشان بعمل آمده وچون علاوةً آقای عزام شخصاً ازجملهٔ فضلا و دوستدارعلم وادب اند انجمن ادبی هم به‌تقریب ورودایشان به‌نسبت روابط دکابل دمجلی په تیره شمارکی مود رومبی وزیر مختار دمصر دراتك په نسبت دکابل دربارته سه بیان لیکلی وو او ضمناً مو دمصر دوزیر مختار عبدالرحمن عزام سه سوانح هم لیکلی وو.

له دغه سببه چه دمصر اوافغانستان په مینزکی پرته ددغه‌موجوده سیاسی دوستی درابطو سخه له پخوانه هم معنوی علایق موجودوه، اویوله بله سخه ئی دیری معنوی استفادی کری دی. نو پس دراتگه درومبی وزارت مختار دمصر دکابل و دربارته زموژ دمتبوع د دولت دهیئت دخواد دوی مجلله پذیرائی وشوه، او هر کله چه علاوةً خپله جناب عزام شخصاً دادباؤ ددلی اودعلم اودادب دوست دی نوله دغه کبله پشتو تولنی ددوی دراتگ په مناسبت په سبب دهغه‌پور ته‌معنوی

معنویهٔ فوق الذکر ونیز نظر به هم مسلکی علمی وادبی جناب سفیر از آنها پذیرائی دوستانهٔ نموده ، بتاریخ روز شنبه ۷ عقرب ساعت ٤ بعد از ظهر مجلس عصریهٔ در هوتل کابل ترتیب ودر ان علاوه بر مهمانان مصری ، سفرای کبار ایران وترکیه ورجال بزرگ وادبا و فضلا وارباب جراید مرکز را نیز دعوت نموده بود . چنانچه مدعوین ازطرف ع ، ج سردار محمد نعیم خان وزیر معارف (رئیس انجمن ادبی) ومدیر عمومی وباقی اعضای انجمن پذیرائی شده ، مجلس درضمن مصاحبات دوستانه وصرف عصریه تاساعت ٦ ونیم شام دوام کرده سپس بکمال خوشی خاتمه یافت .

روابطو او همدارنگ نظر دجناب سفیر صاحب دعلمی او ادبی هم مسلکی له جهة د دوی دوستانه پذیرائی وکړه دخالی په ورز ۷ عقرب سلورم ساعت پس له ماسپشینه دکابل په هوتل کی داعصری مجلس ترتیب شو. اوپه هغه کی علاوه دمصری میلمنو سخه دایران او دترکو جگ وزیران اوسترخلق او ادیبان او فاضلان او دمرکز دجراید وخاوندان هم غوشتل شوی وو دا رنگه چه میلمانه د ع ، ج سردار محمد نعیم خان وزیر معارف (دپشتو تولنی مشر) او لوی مدیر ؛ او دتولنی دنورو او اعضاؤ له خوا ونمانزل شوه مجلس د دوستانه خبر واتر و او عصریی خورلو په ضمن کی دماخام د ٦ نیم بجو پوری دوام وکی وروسته په دیره خوشحالی سره خپور شو .

عالم مطبوعات

مختارات الادب

جمع وترتیب جناب زیدان بدران مصری سابق معلم عربی مکتب عالی استقلال کابل کتاب مقبول نفیسی است، مشتمل برادب فصیح وبلیغ لسان عرب که بصورت خیلی زیبا و قشنگ در مصر بطبع رسیده است.

این اثر درحجم وقطع مناسب دارای چهارحصهٔ ذیل میباشد:

نثر، شعر، امثال، حکم از مطالعه کتاب معلوم شد که مولف محترم در ترتیب وتدوین این اثر، کمال حسن ذوق و سلیقهٔ بکار برده مضامین برجستهٔ نوابغ علم و ادب اسلام وشعرا وفصحای بلیغ عرب وسلف الصالحین را (که فی الحقیقت نوابغ کلمش بایدخواند) ازهر گوشه انتخاب وباهم ربط داده است وتماماً عبارة است از چنان پارچه‌های ادب اجتماعی اخلاقی، تربیوی که‌هر کدام بحدخود نمونهٔ از ادب سر شار و مستغنی لسان زندهٔ عربی بشمار میرود، انجمن زحمات و حسن انتخاب مرتب و مولف محترم‌را تقدیر نموده مطالعه کتاب موصوف‌را برای هر شایق علم و ادب خیلی مفید میداند. «انجمن»

قسمت تفریحی:

بچهٔ هوشیار و ظریف

پدری از پسر خورد سال خود پرسید:- بچه جان وقتی کلان شدی کدام پیشه را اختیار خواهی کرد، بچه بسادگی جواب گفت:- میخواهم معلم شوم تا شاگردان را لت و کوب کنم! پدر بخنده افتاده باز پرسید:- لت کردن چه فائده دارد؟ پسر بظرافت جواب داد:- میخواهم انتقام خود را از اطفال معلمین خودم بگیرم!

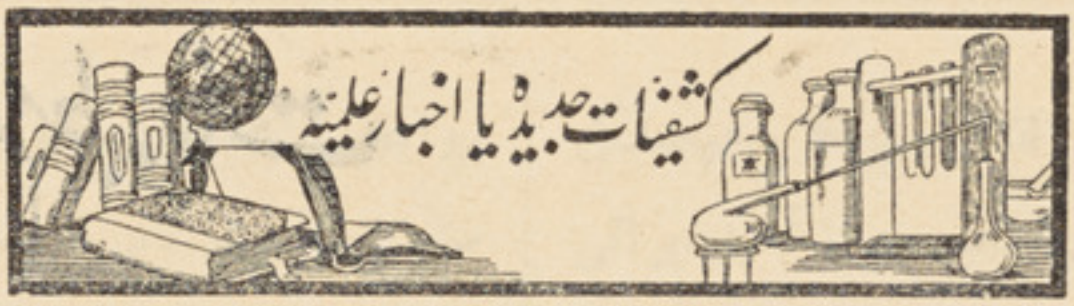

علاج دماغ بواسطهٔ جراحی

بیست وپنج سال قبل معالجهٔ دماغ بواسطهٔ جراحی از نادرات بود ، اما دراثر جنگ عمومی تعداد زخمهای سر آنقدر زیاده شد که احتیاج شدیدی به جراحی دماغ محسوس گردید . همچنان درین عصر صدمه هائیکه از حادثات موتر وغیره به سر عارض میشود باعث شده که درفن جراحی ، مسئله جراحی دماغ کسب اهمیت نماید . در اثر سلسلهٔ شیوع جراحی دماغ ، نسبت بدماغ معلومات زیادی بدست آمد ازان جمله معلوم شد ، که مثلا وزن دماغ یك نفر از نژاد ابیض تقریبا ۳ پوند مساوی سه پاو کامل میباشد . ووزن دماغ زن نسبت بمرد ۵ اونس کم تر است ، وجسامت آن نسبةً کم میباشد . اما با اینهمه دماغ زن نسبت بمرد از هیچ حیث ضعیف گفته نمیشود . البته ضرور نیست دماغیکه جسامت آن زیاده باشد در ذهانت نیز بهتر خواهد بود . پهلوانیکه ٦ فت و پنج انچ قد دارد ممکن است دماغ او نسبت به شخصی که قدش پنج فت است کلان باشد . لیکن لازم نیست که شخص اول نسبت بثانی ذهین‌تر نیزباشد زیرا که ذهانت تعلق بوزن دماغ نداشته بلکه بسته به اندازهٔ خونی است که بآن میرسد . رسیدن خون بدماغ هرقدر زیاده باشد همانقدر دماغ قوی وذهین‌تر میباشد داکتر (هردلیکا) امریکائی که ازماهرین علم‌الحیات است میگوید که بعدازبیست سالگی ذهانت انسان زیاد نمیشود ، لیکن جسامت دماغ تا ٦٠ سالگی زیاده شده میرود .

از انجائیکه حالا جراحی دماغ خیلی وسعت پیدا کرده، لذا نسبت بخرابی‌های دماغ برای داکترها معلومات زیادی حاصل شده است. یك مرض کثیرالوقوعیکه بدماغ زیاده‌تر عارض میگردد برآمدن دانه است که بر دماغ پدیدار میشود. دانهٔ دماغ بر دوقسم است: یك قسم آن برجسته وازاصل دماغ علیحده میباشد. این قسم دانه بواسطهٔ جراحی باسانی کشیده میشود. اما قسم دوم که با دماغ مخلوط ودرحصص آن منتشر میباشد درکشیدن آن خیلی احتیاط لازم است؛ اغلباً میشود که بعض حصص سالم دماغ همراه دانه کشیده شود ومریض هلاك گردد درینصورت مهلك عموماً کاسهٔ سررا سوراخ میکنند تا فشاری که ازدرون بر دماغ می افتد کم گردد ویك حصهٔ دماغ درین سوراخ درآید.

کسانیکه حصه پیش دماغ شان باین مرض مبتلا باشد درمزاج شان عموماً شوخی جست وخیز، وزود مشتعل شدن بمشاهده میرسد.

درین نزدیکیها زنی به شفاخانهٔ امراض دماغی نیویارك آمده بیان کرد که من گرسنگی را احساس نمیکنم، سرم دردمیکند ودرخائیدن غذا برایم تکلیف محسوس میشود وقتیکه هر شکایت رابیان کرده بآخر میرساند یکدفعه بقهقه افتاده خنده میکرد. این کیفیت تشخیص را آسان ساخته دماغش را زیر عمل جراحی گرفتند واز طرف راست یك دانه بزرگی را کشیدند. چنانچه بعد از پنج هفته بکلی تندرست گردید.

دردارالعلم «ییل» امریکا در جراحی دماغ یك تجربهٔ نوی بعمل می آید. درانجا حصه های ناقص وخراب دماغ را میکشند. این تجربه بالای شادیهای «شمپانزی» اجرا میشود. از تجربهٔ مذکور معلوم گردیده که وقتیکه حصه های

مقدم دماغ شادیها قطع و کشیده شود مادهٔ قهر و غضب آنها گم و زائل میگردد .

یك داکتر پرتگالی که « مونز » نام دارد این قسم تجربه را بالای انسانها نیز شروع کرده است : بعضی مریض ها که نهایت غمگین میبودند و هروقت از مصائب خود میگریستند . و بعضی ها برای نجات از عذاب خیال مرگ را بر زندگی ترجیح میدادند ، داکتر «مونز» یکی ازانها را راضی ساخته بردماغش عمل جراحی اجرا نمود : هردوطرف کاسهٔ سرش را سوراخ کرده دربعض مراکز دماغ او الکحل را تزریق نمود . در عرصهٔ ۱۵ روز مریض مذکور رو بصحت گذاشته خواهش مرگ درو ناپدید گردید . این تجربه را داکتر موصوف بالای ۱۹ نفر مریض دیگر نیز بکامیابی اجرا کرده است و از روی آن میتوان تصدیق کرد که اینقسم عمل جراحی برای کسانیکه گرفتار توهمات میباشند خیلی مفید ثابت میشود . و بالجمله امید وار بایدشد که جراحی دماغ باب جدیدی را در معالجهٔ امراض باز خواهد کرد.

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲۳	کروو	کری و
۲	۱۰	ده لوی	ده دلوی
۳	۱۳	موسـه	موسی
۱۸	۲۳	محا کمه »	محاکمهٔ است »
۳۳	۱٤	دوی	ددوی
۳۵	۷	پرداختن	پرد اختند
٤۷	٦	ایطائطه	اینطائفه
٤۹	عنوان	پشتنوالی	پشتنولی
»	۲۱	لره	سره
٤۰	۱۳	جراء ات	اجرا آت

اعلانات

سالنامه های کابل

سالنامه های سال اول و دوم وسوم وچهارم کابل وغیره آنارا انجمن راذواتیکه خیال خریداری داشته باشند بقیمت های آتی ازخود انجمن بدست آورده می توانند .

۱	سالنامه سال اول سنه ۱۳۱۱	در کابل ۷	افغانی	در ولایات ۸	افغانی	در خارج سه کلدار
۲	« « دوم سنه ۱۳۱۲	« ۱۲	«	« ۱۴	«	ده شلنگ
۳	« « سوم سنه ۱۳۱۳	« ۱۱	«	« ۱۳	«	«
٤	« « چهارم سنه ۱۳۱٤	« ۱۲	«	« ۱۳	«	«
٥	« « پنجم « ۱۳۱٥	« ۸	«	« ۹	«	«

کلکسیون های مجلهٔ کابل

کلکسیون های سال اول ودوم وسوم مجلهٔ کابل فی جلد درکابل ۱٤ افغانی ، درولایات ۱٦ افغانی ، در خارج ده شلنگ .

٦ کلکسیون های سال چهارم و پنجم و ششم مجلهٔ کابل یکدورهٔ آن در دو جلد قیمت آن در کابل ۱۷ افغانی ، در و لایات ۱۸ افغانی ، در خارج ده شلنگ .

کتبیکه در انجمن برای فروش حاضر است

۱ -	الفاروق	در کابل	۸ افغانی	
۲ -	منتخاب بوستان	« «	۲ «	۳٦ پول
۳ -	آثار بودائی بامیان	« «	۳ «	۲٥ پول
٤ -	سخندان فارس	« «	۳ «	
٥ -	شعرالعجم	« «	۲ «	
٦ -	آثار عتیقهٔ کوتل خیر خانه	« «	۱ «	٥۰ پول
۷ -	صنعت باختر (بفارسی و فرانسه)	« «	۱ «	

جائزه

به اطلاع هموطنان عزیز رسانده میشود که کتاب لغت پشتو مدونهٔ « مرکه دپشتو » را که دارای وقایهٔ آیست هر که سراغ بدهد ویا آن را بانجمن بسپارد برعلاوهٔ اینکه خدمت بزرگی بزبان ملی خود مینماید انجمن ادبی هم این احسان بزرگ اورا به اعطای جائزهٔ قابل اعتنای نقدی تقدیر خواهد کرد

سالنامهٔ سال ۱۳۱۵ کابل

سالنامهٔ سال ۱۳۱۵ کابل که در ۶۰۰ صفحه و در حدود ۴۰۰ تصویر و نقشه و مناظر رنگهٔ قشنگ و زیبا در کاغذ اعلیٰ و وقایهٔ نفیس که از حیث خوبی مضامین و تصاویر و قشنگی طباعت نسبت بسالنامهای گذشته خیلی ممتاز است، بتازگی از طبع فارغ شده و در انجمن ادبی بقیمت های ذیل بفروش میرسد :-

پشتی چرمی	در کابل	۱۲	افغانی
〃 〃	〃 ولایات	۱۴	〃
〃 〃	〃 خارج	۱۰	شلنگ
〃 کپره ئی	〃 کابل	۸	افغانی
〃 〃	〃 ولایات	۱۰	〃
〃 〃	〃 خارج	۸	شلنگ

کابل شمارهٔ (۸۱) سال ۷